

بازدید شد  
۱۳۸۱

دکتر - ۸۵  
۹۴۳

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۱۲۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب عقده الفوائد فی شرح عقیده آداب القضاة	
مؤلف	حسین بن عثمان
موضوع	شماره قفسه ۸۱۹
شماره ثبت کتاب	۸۵۹۴۱

تکلیف فرستاده شد  
۸۱۹

طبع سال

این کتاب تفسیر عقده الفوائد فی شرح عقیده آداب القضاة در رسم الخط مصحح و  
~~تصحیح و تصحیح~~ تألیف حسین بن  
 عثمان که از دانشمندان و بزرگان این علم و صاحب  
 کتاب کفر الطائف فمما احتاج الیه تصحیح  
 که تکلیف نموده مورخ ۸۴۴ در شرف بدو  
 و این نسخه حاضر امضای خود و بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱/۱۱/۴۲

و عقیده را در کشف الظنون ۱۱۵۹/۲ ذکر کرده و شرح  
 در آورده و این شرح مذکور نیست و بطوریکه از رسم الخط  
 ص ۱۹۲ حاضر است و ضمن محرمه ای حاضر شده عقیده آداب القضاة

۱۱۵۹/۲

از اهل کتب و اشعار









بسم الله الرحمن الرحيم رب تم  
 هر شکر شکر که فتادین زبان دقتا و خانه دبان سجاده نشینان و صوامع افلاک  
 و سکنان خطه خاک میریزد و هر لباس سپاس که تاجران بادی فطرت از شهرستان عدم  
 به دارالحرب و بادی رسالت تسلیم خازنان بارگاه کبریا و پناه ان مالک علی که حکم سرور زرق  
 هر که از مخلوقات در دفتر کل و کتاب بسین بی خودی اثبات فرموده که کنشتمنا بیستم  
**بیت** روزی همه خلق جهان کرده مقدر که یک سر مو زاید نقصان نبذیرد  
 و هر جواهر در دبی درود و هر زواجر اسلام نامده و که از معاون صدور تا نه صورت و ن  
 آوردن نار صد فان در تسم و ان در بی برج و انک لعلی خلق عظیم که **جیت**  
 ز روی رسم شریعت هر آنچه بدسترس و صول و صول و نه منقطع کرد و او موصول  
 که قتل یا کینون یا ان ابد که من تلقا و غشی **بیت** بل که نقش بر روی و خط و رسم دیگران  
 نحو از ثبات اسم و جسم بکشت میکان و از روح بر فتوح ان فصاح ابواب سعادت  
 و ان مصلح شکوفه سیادت به ارواح و اشباح اهل بیت بزرگوار و یاران نامدار  
 که بودند **بیت** کتاب و حق و پیرشانی قوی و حق و جلال و جلال و جلال و جلال  
 و بر روح و روان روشن و داران تابعین و تبع ایشان و اصل با **ادب**  
 چنین گوید بر اقدام کتاب سگ خویشی خدام اهل قرآن حسین بن عثمان البسه الله  
 از رضوان که مدتی مدید و عهدی جمعی باران و فادار و طاعت و رفیقان حق که از انرا  
 تعالی عالی منازل و از انرا بنابر انکه بوسه اشتغال کتابه قرآن مجید و نوران جمیدی مؤمن

ظاهر خودی مرتبه غیر قائم شد

انجیل

عقبت و فرست  
 ۱۹

ن داشتند و معرفه لغات اعراب و شناخت دقائق اعراب نداشتند  
 و اسرار طرق اختصاص این سیاه کار تباه روزگار التماس می نمودند که  
 نصیحت فرید عمیده حمید مر سوم به عقلیه منسوب به امام ائمه الهی فی زمانه تمام  
 ارباب الهی فی اوانه قطب الافاده و الارشاد و قدوة الابدال و الاوامر و الشیخ الا واحد  
 ابوبی ابو العاصم قاسم بن قیصر بن خلف بن احمد الرضایی الشاطبی رضی الله وارضاه ورحله  
 فرادیس جنایه مکتوبه را تحت اللفظ عبارسی می باید نوشت چه زمره از مبارزان سیاه  
 علوم و فرق از مجاهدان مبارک منطوق و منعم مثل شیخ ابوالحسن سننای و ائمه دین  
 مثل موصلی و ابن خبار و جعفری و کرمانی و ابن النقیه علی الله فی علین شایسته  
 و خلد نظام ابابین که در حل مشکلات و در ابطال معضلات ان سعی بلیغ بقدیم  
 و به بهتر بن و جی تاج را از رخ او کشیده شروح را بر روی نوشته اند و دست تمت  
 ایشان از شک به فخر اک اتما قاصر و اقدام و اتمایشان از اقدام بنهم و اقدام انها فخر  
 پس این فخر جعفر عقل به غنی فلفل می نمود و بن سبب که به انفس خویش اندیشه میکرد  
 که در و باه را کی رسد که به پیشه شیران بنشیند و به کج شک ضعیف را کی کنان که با شایسته  
 پروا کردند **بیت** رو بس مسکین که شیری خواهد و بچشمه باری به شکله سکنه در تملک خود را ساز  
 اما چون فی الجمله دستش به گوشه دامن این مطلوب میبویساند کی رسیده بود و عهد شد و حفره  
 مصطفی علیه السلام الصلواتی که من مثل عن عالم و بکنه انجیل بجام من النار تا مل می نمود پس  
 واجب دید التماس این عزیزان پاک دین را بکند و دل داشت و لازم داشت امر این رفیقان



صاحب تین را استال نمودن و نیز با خویش اندیشه کرد که اگر این بزرگوار  
 جوان غیب را بیاراد کرده اند تو از فقهی تعالیه حسیه را خواستی آورد و اگر از  
 قصید را نوشته اند تو فارسی فصیح نو خوانی نوشت پس حریفان ایشان بیاحتیاج  
 خردشان باشی بعد از این چون حال بدین منوال بود و صحبت چنان داشت که از اول قصد  
 تا باب اثبات و انحرف مقصود بالذات هر چیزی را می نویسد و متعرض بیان لغات و اعراض  
 و دقائق غریبه هر یکی جداگانه نشود از آنچه که هر کسی که عربیه دارد احتیاج خود ندارد و اگر غریبه  
 ندارد در از زبان معانی اعراب و غیره هیچ خطی نخواهد بود ولیکن بزرگوار و تینا میست اول  
 حمیده را شمه از غریبش از لغات و اعراب و غیره بیان خواهد کرد تا فی الجمله معلوم شود که هم  
 رایحه از آن بشامش رسید و آنچه از آن بجانش دزیده و بعد از آن از لغات و اعراب  
 اثبات و انحرف تا آخر ابواب قصیده در شرح هر بیت اولاً سخن امام اعظمی را در شرح ابواب  
 الدانی بر حقه علیه السلام کتاب متعین روایت میکند چه درین هیچ کتبی از آن جامع تر و معتبرتر  
 نیست و ازینجه ناظر بر حقه علیه السلام در آن فرموده اند از منظوم ساخته و از برای عالمیان  
 چنین پرداخته بکفایتی که رسم و لغات و اعراب در ضمن یکدیگر بیان می یابد و بعد از آن حرف  
 ۵ رای می بندد اشارت به بنییه و مقصود از قصیدی که در حقه بیان میکند و بعد از آن حرف  
 ۶ رای می نویسد و غایت حذف یا اثبات یا زیاده یا نقصان شده میگوید و بعد از آن حرف  
 ۷ رای می بندد و در اینک که در تعنی باشد و در نظم نباشد یا در کتبی دیگر دیده میگوید و در  
 کوبیده که شرح چنین میگوید و در این ابواب و در آن است و بعد از آن تا قبل تمام و تعالی تمام از جمله هم

فارسی ۴

افاضی

بعد از آن حرف ح را می بندد  
 اشارت به شرح و حل می کند

این کلام نموده پس نامش را غیب بلاریب عقد الفوائد فی شرح عقیده ارباب انضیاء  
 اند و الاغیاب تزلزل من السما و مامول و مطوع از کمال انتقام و انعام عالم کارایم و ختم  
 حاجیه المرام انکه اگر بر غزوات و سفوات این خاکسار ضایع روزگار شعوری بایند معاول  
 فرموده با صلاح این از روی انصاف نه از جهت اعتقاد اشتغال نمایند و آخر هم علی الله  
 که انسان از سیاق عالی نیست تخصیص در زمانی که عمر بیا این شافیه و محمد حمیده  
 به بیایان از اول عمر تا ختم کنون انکه الکلیام بالکرام و اتفاقاً لصانع عالم الاکابر  
 تالیف مقدم نموده مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در بیان تخریق برکت  
 و فوائد آن بر آنکه حضرت حق جل جلاله و غم نوله در قرآن مجید و فرقان حمید مکرر از ذکر  
 کتاب فرموده مثل انزل الکتاب و کتب و رسوله و این صورت اشارت بان معنی میکند  
 کلام ربانی و کتاب سامانی با وجود عظمت شان حق جلوه ش را جویند و طرق و احوال  
 بویند از در سلک کثابت باید کشید و از برای مشر و عیه کثابت قرآنی و نوشتن دیگر  
 دین مسلمان مستفاد میشود و مؤید این معنی و مقوی این دعوی خبر جان فرای  
 و اثر دلگشای حضرت نبوی علیه السلام است که قیده و العلوم بالکتاب  
 ای بالکتاب به سر از جهمت کثابت اشرف حرف و سبب میل شرف سید می کنی که بی شایسته  
 تحقیق و بی ریشه تخریب بزبان حال اقوال و افعال قرون ساله و اسم خالقه با تو در  
 میان می بندد و اگر چیزی را فراموش کرده بیاد می دهد و اگر در غایت ملائک و نبات  
 کلامی بسبب مطالعه رخسار دلگشای که کویا شکست که بر بیاض کافور زنجبه مجموع

این



کلی از تواری برد معتدیت که هر چه سخن که نزد او و مدعی میاری بی تقیری و تبذیر  
 بهر سانه حاجت گذاربت که هر چند که همت خویش را از کفایت میکنی از تو معلول نمیکرد  
 و دیگر چون رجوع میکنی بهتر از آن عزت بر می آرد و ماضیت که بواسطه کثرت کلام  
 ملک علام و غیر آن از علوم اسلام حالت حیوة می شمرند چه تا این ماضیت و توقای  
 تحریر آن اعمال همچنان حسنت را می نویسند بسی حوصله انکس و بجز دان خسی که این صنعت  
 زکیت را و این خرقه سینه را پیشه خود سازد بابر بندگان و پسندان بسیار **قطعه**  
 سلسل خطاشکوی توام بیا و در سبزه بر کرد کل خط از پیشنگان گویت  
 بنوی که چیران شود عقل کل نزد آنکه از وی خطی باز ماند اگر چه بر او حیده متفاد بل  
 اللهم و قتنا لما حجت و ترضی من التوال المل و جینا من از کتاب المعاصی و التزل مل  
**فصل پنجم** در بیان آنکه واضع کلمات و عربیه که بوده و در بیان طبیعه  
 چند دیگر بد آنکه اول که کلمات کرد و درین بود و بعضی گفته اند که ادم بود علیهم السلام  
 اما روایت دوم صحیح تر است و ما زمان اسمعیل علیه السلام عربی بود و بعد از آن با الهام  
 الهی و عنایت نامتناهی حضرت اسمعیل علیه و علی نبینا لطف الصلوات و تحن القی  
 تنگ بر می فرموده و کتاب تمام بر می نموده و ما زمان این متکلم از آن حال خود بگردانید  
 و یونانی نوشت که از اسبیت بد او میکردند و بعد از آن علی بن سلال که بد این بواب مشهور  
 از تنبلی چند نود و بعد از آن مولانا جمال الدین بایقوت جز نیم اند غن المسلمین خیر  
 بغیض ربانی از اکتفین نهذب و تیغ کرد که بالانرازان متصور نیست و این معنی

بر او ختم است و رای مجموع کتاب بر آن قرار گرفت **دیگر** بدانند غایت است که آنکه وضع  
 اشکال حروف بوده و وضع نقطه هم آورده و قیاس تقضای آن می نمود که هر حرف را  
 باشد تا یکبار کشیده نشود اما چون در عالم اعتبار بعضی اشیا اثر آن روی نمود  
 بعضی را ازین حروف در شکل شریک ساختند تا بر سنده شکل قرار یافت پس بعضی آمدند  
 که خواه در حاله انفراد و خواه در حالت از سیمیه خویش نمیکردند مثل **ک ک**  
**و ه و** و بعضی اند که سیکردند مانند **ق ی یقیاف** و بعضی اند که نظیر **ز** در بعضی  
**م ن و** و آنها که نظیر **د** را در بعضی نشان یکست یا بیشتر همچون **س ش ص ض**  
 و همچون **ب ت ث ج ح خ** بسس هر حرفی که یک نظیر داشت از رای  
 امتیاز نقطه را بر سر نظیرش نهادند و هر چه دو نظیر داشت یا بنده نقطه از یکدیگر نشان  
 ممتاز ساختند همچون **خ** یا اختلاف محل نقطه مثل **پ ت ث** که از آن  
**ج** در زیرش نهادند و از آن **خ** در بالایش نهادند **ا گ** که یکی که چون با به  
 و حده نقطه از آن و اما ممتاز میشد حکمت جیت که نقطه در زیرش نهادند و در بالایش  
**جواب** است که تا با نون در حاله ترکیب در مثل لا کفوننا شنبه نشود که اگر نقطه بآید  
 بالا بودی معلوم نشدی که دندان اول یا است که نون از جنه لائمی ساقط شده یا  
 نون جمع است یا نون جمع که لائمی از آن غیر نساخته **دیگر** اگر کو بی که چون سنی یک  
 نظیر داشت و یک نقطه فرق میان او و میان بین حاصل میشد چه طبیعه است که او را  
 سه نقطه داده اند **جواب** شنوی که اگر یکی نقطه بآید و نقطه بر سر دندان که می نهاد

یکدیگر  
 اختلاط

و بعضی اند که نظیر دارند مثل  
**د ز ن**



ان دندان به نون یا با تعلقش میشود و از آنها کسی که نظیر ندارند بعضی اند که احتیاج  
 دارند از آنچه که در هیچ زمان با حرفی دیگر متبوع نمی شوند مثل **کل من**  
 و کمونی که کاف تازی بالام متبوع میگردد و از برای الکی اگر نوزد به دور و عدم دور از یکدیگر  
 متماز میشوند و اگر کم کسان سر کاف را کپی نویسند و سر لام را است و بعضی دیگر اند که احتیاج  
 به نقطه دارند بنا بر آنکه در زمانی از زمانها متبوع میشوند مثل **نی** که چون مرکب واقع  
 میشود **باب ث** تعلق میکند و مثل این صورت فستقوا که بعضی متبوع  
 و فستقوا می توانست خوانده مانند **فق** که در حالت ارسال در خط به او شبیه کشند  
 و چون در حالت ترکیب یکدیگر متبوع میشوند از یک نقطه داوید و این را دو سبب بنا برین  
 قاعده هر حرفی که نقطه ممتاز میزند از اوج کشند یعنی حرفی که ابهام او را نقطه را الکی کرده اند  
 زیرا که معنی از آنست یعنی از آنکه ابهام گرفته اند و هر حرفی که بغیر نقطه ممتاز  
 میشود از اوج و متعطل کشند و گاه هست که در ملازم نیز میگویند از آنچه که ابهام  
 نیز زایل ساخته اند یعنی همچنانکه منقوط را مثل **ذخ** **ش** علامت نقطه از غیر منقوط  
 معین ساخته غیر منقوط این علامت یعنی نقطه از منقوط ممتاز کرده اند مانند  
**دخ** **س** که چون نقطه دارند معین اند که دال و زاء و بین اند و چون ندارند معین  
 که دال و زاء معین است به این اعتبار اطلاق بحر اربعی و حروف میست و مشکا  
 میکنند **دی** به الکی اصحاب حدیث و ارباب لغت را در زایدی تعیین و در اصطلاح  
 چند دیگر مثل آن که چون **ش** را سه نقطه بر سر می نهند **س** را در زیر مقابل آن

سه نقطه بر سر می نهند و چون **د** را بر سر نهاده اند **د** را در زیرش می نهند و مثل آنکه  
 هر حرفی که نقطه ندارد همان حرف را بصورتی کوچک تر از آن در زیرش می نویسند مانند **طلب**  
**و چهل** و نقطه بر دو قسم است **اول** است که ذوات حرف را از یکدیگر متمایز کند  
 چنانچه بیان رفت **دفعه** است که صفات حرف را که آن حرف کانه و سکون است  
 بیان میکند و بیان قسم دوم که اعراب است در بیت خبر و ذوق کما یبوی کتابته خواهد ایدان **شاهد**  
**دی** بر الکیان امور مذکور که تعلق خطا دارد و معرفت نیز حاصل می باید کرد و می باید دانست  
 که خط تصور سر اخیر نیست که در ضمن می باید اعم از آن که در لفظ اید یا نیاید و در عبارت  
 ابتدا بان باید وقت بر آن توان کرد که از آنکه میخوانند و بجا آورد حرف کاتبان لفظ بهم  
 حرفت نه بمسمی او مثل جیم سر کاف دال بر منقط مسمی **م** **ک** **د** باشد و رسم  
 مصحف بر سمیات حروف نقطه نه بر اسم ایشان و رسم بر دو نوع است **اول** قیاسی  
 و این آن باشد که خط موافق لفظ اید مانند ایا و ما قی **دفعه** اصطلاحی و این آن باشد  
 که خط مخالف لفظ اید بسبب بدل مانند اقی و الصلح که در لفظ الفت و در خط یا و داد  
 یا بسبب زیادتی از جهت رفع اقتباس مثل اولنگ که در لفظ و اویت و در خط است  
 تا فرق شود میان اولنگ و الیک **یاسب** حرف بنا بر مثل اجتماع مانند داد که در لفظ  
 دو و اویت و در خط یک و او **یاسب** فصل از جهت احتمال قرائتین مثل آل یا سین یا  
 و صل بنا بر تخفیف مانند سولاء و الله الموقر **المعین** **فصل** **دفعه** در بیان اصطلاح  
 چند که ناظم علیله الخ و الخ و الخ درین تقصیر نهاده و امام خمینی رحمه الله بیان و



از بار از نظم استنباط کرده برای جافنی که ناظم قدس سره رسم را از ایشان روایت نموده  
 تا قیاس بن عبد الرحمن المدنی است و علی بن حمزة الکسائی که هم از ائمه سبعة و یکی از ائمه  
 و ابو سعید قاسم بن سلام و بصیر بن یوسف و ابو بکر بن الانباری و رحمهم الله و هر مسئله که  
 ناظم از مطلق ذکر کرده با صفا و کل صراط و الحاصلی باید دانست که آن از متفق علیه  
 مصاحف و فهارس است و گاه است که جهت اختلاف بیان می نماید مثل و القضا و فی  
 بقیة النسخ البشیر او سر اینجی که مقید به خلاف ساخته این از باب مختلف نیست و مختلف  
 فیه انواع است از آنچه که گاه است که تعیین اطلاق نماید و بعضی برخلاف نیز لفظ یا مقید یا  
 میکند مانند و بالکتاب و قد جاء بخلاف به که از پیش و کرا قیاسی که شام فرموده بایه و بایا  
 الوراق بهایان غی بعضی و لیس شش و گاه است که تعیین اطلاق نمی نماید و کرا خلاف مثل  
 فلا یکاف بنا انشام المدنی و گاه است که ذکر خلاف میکند بی تعیین اطلاق همچنانچه  
 بر اجا خلت و الا لا یختلف و سر آنچه متقدم است و در قریش از مطلق ذکر کرده  
 معنی است که همان یک محلت و بر و اگر متقدم است در ترجمه با با اشاره به نوم ان  
 می نماید مثل باب حذف احوال الامین و در سر سورتی که بکلمه شنا اشاره بان فرموده ان  
 چیز مختص است مثل شنا و یبسط و اگر بکل کل یا بکلمه جمیع یا مثل ان از مقید است  
 شامل ان سوره باشد و غیر ان سورت مانند با صفا و کل صراط و الحاصلی و مانند و قل  
 معاد و جمیع و مثل و مع کلمات متی طهر او سر آنچه متقدم است و در اصول از مطلق ذکر  
 کرده شامل فهارس می یابد یعنی در نظایر بر این نمیکند مثل مکن اولی که القاضیین کلمات

در ان سوره ص

در ان سوره

و سر آنکه از بعضی این کلمات باشد حذف کند مثل و لکنتم و لکنتم نه سر جاکه انی بعد از لام  
 واقع شود و مثل و سلالة و غلام و اطفال و فی باین لاین نه حذف قد غیر  
 که سر جاکه انی در میان دو لام باشد حذف و مثل ساز نه اکم سر جاکه انی در میان دو  
 حرف باشد بیدارندش و در سر جاکه از حکمی استثنای نموده خلاف ان حکم در  
 مستثنی فقط مثل و بغير این لن جری که در سر جاکه الان است انی نویسد مکرر در  
 سوره انجی که غن یستمع الان نویسد **دیگر** بر انک ناظم رحمه الله اصطلاحی که در شایسته  
 نموده بتوله و ما کان ذا عندی انی البیت درین قضیه نیز نموده مثل انک چون روایه  
 حذف از مضی کرد پس در دیگر مصاحف ثابت باشد و در بدل و تبدل و فصل و صل  
 و زیاده و نقصان همین بسبب که چون ذکر یکی از اینها نمود در مقابل ان ضدش  
 باشد و الله الحق و البصیر اکنون از حضرت غوث جلت و غوث استخاره نموده  
 و بر توفیق بی غوثش اقتدا کرده شروع در مقصود میکند و میگوید که **قال** البصیر رحمه الله  
الحمد لله موضوعا لما امرنا مبارکا طیباً یستنزله الذکر  
**اقول** اولاً بدان که هر کس که شروع در علمی میکند او را از دانش سه چیز بازگیرد  
 اول موهبت علم به و جوی از وجع زیرا که طلب چیزی مجهول از محالات است دوم موضوع  
 ان علم یعنی بر آنکه در ان علم بحث از چه چیز میکنند تا این علم از دیگر علوم باین ممتاز  
 گردد **ثالث** ندانم ان علم نا طالب دانند که ان علم را از برای چه غرض میخواهند خوانند  
 و استی بر این علم علم علم است که شناخته بان علم احوال کلمات قرآنی از روی است  
 میشود



و حذف و زیاده و نقصان و موصوف این علم کلمات قرآنی است ازینجه که هر یکی  
از اثبات و حذف و زیاده و نقصان عارضه و میگردند بیا برکنان کتب از  
عوارض فنی نمایند و فاعل این علم است که مالک را مثل این الف بنویسد تا احتمال  
سر و قرائه مشهوره داشته باشد و افظ ملوک را بیک و او بگوید تا محتمل قرائه حذف  
و او و اثباتش اید و الصابین را بیک یا بنویسد تا هم قرائه بنماید و هم قرائه غیر بنماید  
احتمال داشته باشد که اگر درین سر سه صورت به اثبات بنویسد آن قرائه دیگر باطل  
شود و از حیث است که بهیم وجه از وجه مخالفه خط مصحف امام جابر نیست و رعایت  
حرف آن واجبست زیرا که در نوشتن هر حرفی از آن باین کیفیت فایده نیست که اگر از آن  
کینت تغییر میکنند فایده زایل میشود چنانچه بیان یافت و الله اعلم باینکه در  
ایات این قصیده فریق از بحر بسیط از ضرب اول منظوم است و از آنجه این  
بحر بسیط بنماید که در اول هر کئی از ارکان مفت از دو و سبب خفیف گسترده شده  
و سبب خفیف و حرف باشد اول متحرک و دوم ساکن مثل شش تحت از مستفعلن است  
و اصل وزن این بحر مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن  
اما اگر ایات این ارکان تمام الحروف استعمال کرده اند از برای آنکه این بحر اسرار است  
و عروض رکن اخرین است از مصراع اول و سر عروضی را علنی است چنانچه عروض اول  
مجنون می باشد و جنس حذف دوم حرف ساکن است از سبب خفیف و قتی که این سبب  
در اول رکن باشد مثل فاعلن که الفش را بنماید از دو و فعلن گویند و این عروض را دو

حرفی



میشود اگر کوی تقدیر کلام را چنین کردی که امر الله به عباده و در قرآن و بیح کل بندگ از امر  
 . که خود خود **جوابت** است که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم جیت قال قل الله  
 به امر به الله است از آن روی که هر تنفری بر امر الله خورشید **قال**  
ذوالفضل والفضل والاحسان والافنا رب العباد هو الله الذي قهر  
**اقول** بین حضرت ملک عظام است خداوند بزرگی و بخشش تا آنکه حضرت خداوند نعمه کردن بر خاص  
و بر عام و آن حضرت است از منتهی انام و آن حضرت است ان معبودی که غایب است بر همه اشیا و کل اشیا و الاعوام **قال**  
حجی علم قدیر و الکلام له قد سمیع بصیر ما اراد جبر  
**اقول** این اسماست تعینت از صفات شوییه حضرت حق غایب که درین حین چه فرموده  
 و بتو و الکلام لما شارة باسم مستکم نموده و قوله ما اراد جوی عبارت از اسم فرید بوده یعنی انحض  
 زنده است بگونه ابدیت و تواناست بقدرت سرمدیت و داناست بعلم ازلی و گویاست بکلام کم  
 و یکناست بوجدانیت قدیمه و شواست بسع عظمت و نیاست بر همه کلامه و خواها جمله بود نیاست به اراده شاطیه **قال**  
احمد و سواهل الحمد معتدا علیه معصایه و مستصرا  
**اقول** یعنی شکر گذاری و سپاس داری حضرت بار بر جای می آید و حال آنکه حضرت اوست حق  
 آنکه او را حمد و شکر گزارند و عبادتش بجای آورند و در حالتی او را حمد میکنند که بکلیه بر احوال بخیر  
 کرده اند و دست را در دامن غایت جبین آن جناب زود نام و بیضر و دراری طلب یاز از حضرت  
 فرمایم **جیت** تا آنکه نیکویش از درم از دشمنان که دارد مر **قال**  
ثم الصلوة علی محمد و علی آله ابدا تشدی تشدی عطر



**اقول** یعنی بعد از او احمد و ائمه شکر در دو بسیار از حضرت افریدگار و استغفار بسیار از ملاک  
فرمان بردار و دعای گران از مجموع اوسیان در مجموع زمان بر محمد و خورشیدان و یاران و متابعان  
حضرت او باد و حال آنکه این صلوة عثمانک شود مثل شنبلی که بوی خوش از آن دهد **قال**  
**و بعد قال عثمان ان الله في سبب** **يهدى الى سبب المرحوم مختصرا**  
**اقول** تاظم در مقام علی از حضرت حق غرضه باری بخوانید و تمیز نظم این قصیده و میگوید که بعد از آنکه  
و بعد از در دو نماز و در بیان معبود حق و مقصود مطلق است آنس که باری را از خود کم و در آخر  
باد میگویم و آن که تا پیش فرماید مرا بعدی که راه نماید این سبب در این کتاب در بیان خطی که  
نوشته اند از در معنی چند که میشود این مصاحف عالم اند و حال آنکه این سبب مختصر باشد و حق آن  
که قوله مختصر حالا از مرسوم باشد که مرسوم در از و کوتاه نمیکرد و در و از مرسوم است که در حدیث  
عثمانیه نوشته اند **قال** **علق علاقه اولی العلاقی اذ خیر القری فی اقاموا الصلوة**  
**اقول** معناه خط مرسوم چیزی نیست که دوست داشتن و استعمال نمودن آن او قریب است  
که مردم بر آن تعلق کردند زیرا که بهترین قرنها یعنی بهترین اصل زمانها که آن اصل زمان حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی صحابه اصل این خط مرسوم را که آن قرانت بر بابی کرده اند یعنی  
انرا جمع نموده اند و در حال آنکه این اصل یعنی قرآن مجید و بنا به بندگانش **قال**  
**و كل ما فيه من سنة و سنة و لم یصب من اصاب الوهم و الغیبا**  
**اقول** این حدیث شایسته یکبار جماعتی ملحدان که میکنند که طائفة از صحابه که قرآن را میخواندند  
انرا تمیز ساختند و انرا از سبب انزال و حال آنکه کمال بگردانیدند و هر چه خواستند در آن ربایند

کرده اند و آنچه خواستند کم کرده اند بدین ناظم رحمه الله در ایشان نموده میفرماید که هر چه  
در قرانت مشهور اند و در میان ائمه فاش شده که البته آن بطریقه قرانت و شرح تفسیر  
و تزیین بدان راه نیافته و هیچ تغییر و تبدیلی و زیاده و نقصان در آن واقع نشده و آنس  
که نسبت و رسم و تغییر بقرآن عزیز کرده او بصواب نرسیده و امام جعفر بن عبد الله رحمه الله فرموده  
بسته را را جمع بر یک گفته و صواب نیست که راجع به اصلت زیرا که مقصود ناظم است  
که بیان کند که هر آنچه در قرانت مشهور است که آن قرانت است نه آنکه مشهور است بطریق رسم و اعلم  
**قال** **ومن نوى سقیم العرب السهبا لحنابه قول عثمان فما شهورا**  
**اقول** باین میت اشاره فرموده بحدیث که بعد از این عالم قرشی روایت کرده که قرن صاحبها  
نوشته اند را بخیر عثمان رضی الله عنه او در دیر کاتبان از تحسین فرمود و کتب این معنی را که  
می بینیم چیزی از کتب و زودا که اغراب بر بابی کنند این سخن را بر زبانها لغویین و لحن از زبانها خطا  
بسن ناظم میفرماید که آنس که روایت کرد قول عثمان رضی الله عنه را که زودا که بر بابی کنند زبانها  
عرب لحن را در قرآن این معنی سبب آن میشود که مردم اخبار نمایند که این قول شهرت  
از آنجه که اسناد این حدیث بغایت مضطرب و محطوط و منقطع است و نیز معنی چند که  
نوشته باشند که تا مردم متابعت آنها نمایند و باین کیفیت که در آنها مکتوب شده خوانند چگونه  
لحن و خط را در آن بینند و را کند مگر آنکه لحن را حلق بر معنی دیگر کنند چنانچه ناظم اشارت کرده  
باین فرموده **بقوله** **لا تخجل الاماء فی صدورهم فیه کلن حدیث یسیر الدمر**  
یعنی اگر صحیح شود که این حدیث قول عثمان رضی الله عنه است هر آینه احتمال داشته باشد که معنی لحن



آنکه گاه خطا باشد بل و در اشارت باشد در صورت چند در قرآن مجمله کن و در حدیث بکار  
 و در اشیان از روی بلاغت است که سخن را چون براند که سابع غرض منکر را فم کند و در کمال فهم  
 کند مانند **قل** یحیی خلوا عن الناقه الخ و اقمعدوا العود الذی فی جنابیه و قد  
 که این شاعر در دست جامه ای امیر و ده و چون دیده گان پناه خنده غرابا قوم او دارند خواسته که  
 انبیا ایشان نماید بکشتن که ایشان در پانصد نه غیر ایشان پس درین جیت سخن و اشارت نموده  
 قوم را که از آن وطن رها بر سینه دیگر نمایند تا در دست این جامه که کفار مکر و مخ درین بیت  
 است که زمین قوم را و که زمین حرب می کنند اند و در بلاد و قیم کنایه از آن بقا و حرا و ده از آنچه  
 که مجاهد این زمین بجایت نرست برستق شراب بر سبست و تشبیه کرده زمین سخت را  
 که در اثر خاندان باشد به شرف و قوت تاک که بریت او اثر بر شستن باشد و مثل کفار آمد سجایه  
 و شان عیسایم علیهم السلام که نایک نا طعام که باین معنی کنایه از آن فرموده که ایشان عیود  
 نیستند چنانکه گفته که اگر معبود بودند می طعام را بخوردند می ایشان تا خود را بر می رسد و بمانند  
 و مانند و لغو فون بهر اذاعه و اوالصا برین ایاسا که همچنان خوب بواسطه و او عطف  
 چیزی بر چیزی میکنند متینان با و نیز می نمایند و غرضشان است که این متناظر مخصوص  
 بهر چه یا بدیم کرد اند چنانکه حق عز و علا و لغو فون را عطف بر حق امن فرموده که نه و لکن  
 و دیگر و الصا برین را استیفاء نموده زیرا که او مخصوصیت بعملی مقدر که ان اشخص یا بیع است  
 و لکن در صورت قرآن مثل الضمیر و او او و البین و اشال این کلمات باشد که الف و او او  
 و یا ازین نموده و این هدف سخن را فرست که ترا چون موشی خود را بیدار علی لغو فون باشد

که در اینجا حرف نه و فست بخواند و بکرا که ایشان در نیامده و اگر در پانصد علی لغو فون  
**قل** و قبله انما فی اشیاء تورث بظاهر الخطا یخفی علی الکبار  
**لا اوضعوا جزا و الظالمین لا اذبحنه و باید فاقم الخبر**  
**اقول** تا فم برده است منجی اخبار من ناید که شیخ ابو عمر دانی رحمه الله علیه فرموده که معنی کن  
 در قول عثمان رحم و لغو فون جنت که پوشیده می ماند بر اکار علی و انا فرطضا که اگر بظاهر  
 قطعا نکرانند سراید کن و خطا باشد مثل و لا اوضعوا و لا اذبحنه که اگر چنانچه نوشته اند  
 شان نکرانند لا کویند مثل لانی و بعد از آن اوضعوا و اذبحنه خوانند و این معنی علی مقصود حق شانه است  
 چه مراد است تا ایشانست و انما بکند و مثل هنر الاطالمین که بعد از الف و او و بعد از او و الف  
 نوشته و مثل باید و انما بکند چون که بعد از الف و او یا نوشته که اگر بظاهر قطعا نکرانند سراید  
 معنی لازم میاید پس ای طالب فهم کن این خبر را و در باب سیاقه اثر را و بعضی از علما گفته اند که می درین  
 حدیث یعنی قراة و لکن است همچنانکه در بعضی فرموده که ای بن کعب رضه خواننده تراست  
 از ما و مدستی که ما را بید ترک خواهم کرد یعنی لکن او یعنی از قراة و لکن او **اقول**  
**وا علم بان کتاب الله حصصا ما ناه البریه عن اشیاءه طهرا**  
**اقول** تا فم برده است علیام سزا باید به آنکه باینکه مذنب حق است که انجا از قرآن مخصوص  
 کرد اینند خدای تعالی است قرآن را بجهت کسی که مستحکم است اند و عا بر آمده اند نه خطا  
 از این و چون از اینان مثل آنها دعالت که ایشان باری و سنده یکدیگر باشند و انیرا فم غیب  
 و اسلوب غیب است و فصاحت اعطه و بلاغه معنی که هیچ چیز از کلام بشر نمی ماند و هیچ یکی







بقره من تعین کلمته ان افر ابیت اخیا و شیخ ابوالحسن اشعری رضانت که جانت به لیک  
 حکم او است عا یج فرض نمی نماید و هیچ نامه از او حاصل نمی آید و دیگر آنکه حتی جل و علا فرموده  
 که ولا تخشوا لاطلاق کلماته که اگر جاز نموده و عا بعد تمجیل خود و فرموده علم خود را و معجزه  
 جاز نیست و جانشان است که وجود محال صورت نمی گیرد و در آنچه صورت نمی گیرد و محال است  
 تکلیف بآن نگیرد از آنجه که هر آنچه شخص را بآن تکلیف می نماید مطلوب است و نه آنکه مطلوب  
 صورت می گیرد پس تا قضا باشد و اصل او از جواب ایشان میگوید که وجود محال صورت  
 می گیرد و از برای آنکه اگر صورت هست حکم بجای آن توانست کرد مثل شریک باری که آنان در  
 ظاهر صورت نه بند حکم بران توان کرد که آن محالست و اختیار نزد علما است که تکلیف  
 بمحال مثل نیست کردن قدم و قلب تخلف واقع نیست بنا بر دو وجه اول است که هر چند که  
 کرده اند نیافته اند و دوم قول ما لا یكلف الله نفسا الا وسعها که هر کس آنچه در کتب او نیست  
 او مطالبه نمی نماید **قال** قد رخص الذي تالیف بحججه والا نقتضاه له قد رخص الله  
**اقول** چون عالم در میان اعجاز قرآن و بر مناسبت مقام این جیت را ذکر فرموده که قاضی ابوبکر  
 اشعری که صاحب تفسیر است دو کتاب را تالیف کرده یکی مجز و یکی مختار و در کتاب اول بیان  
 اعجاز قرآن نموده و نوی که بحر خلق از آیتان تمجیل آن معلوم شده و در کتاب دوم حضرت  
 کتاب با هم نه نموده و سبب این کتاب مجموع را به کتاب محمدان بسته و احکام دین را احکام خود  
 جنانچه بر اصل برده هیچ حتی سخت تر از آن نیست و عالم ابوالحسن سخاوی گفته که اگر این کتاب  
 نبود می فرایند بنده عا اهل اسلام را استیصال می نموده و هیچ کس را ازین سمن تا این مثل

این دست نداد و تحت حفاظت نیست که خدای تعالی خیر علی اکبر که تالیف کتاب  
 بقره قرآن و تالیف کتابها را از آن دست در حالتی که روشن گردانیده اند این دو کتاب  
 عزرا یعنی شبهه چند را که بنده عا در میان آنرا حجت بوده و جماعتی قاریان ضعیف نظن  
 بان می نمودند و نمی دانستند که در شبیهان حجت بر هر کس این دو کتاب با همه حتی بود و خدا  
**قال** ولم یرک حفظه بین الصحابة فی علی حیوة رسول الله **بیت** در **اقول**  
**اقول** یعنی حجت حفظ قرآن در میان صحابه در اول حیوة حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 شتاب کرده بود و بسوی آن یعنی صحابه بزرگوار از اول نزول وحی تا آخرش بدان نوع که تر از آن  
 از سان مبارک جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم امروخته بودند و میخواندند هر قبیله بعد خود و جانشان خوا  
 گرفته بودند و در حفظ و تصحیح و تمجید و تفسیر قرآن آن میگوشتند **بدان** که ناظم از آنجست  
 اول نزول وحی را اول حیوة حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم گرفته که مدت نزول وحی حیوة روحانی  
 و زمان مین از وحی حیوة طبیعی و منشی نیست که حیوة فی الحقیقة حیوة روحانیت و عالم جمیع  
 آورده که در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم چهار کس یعنی ابی بن کعب و سالم مولی خدیجه و زبیر بن ثابت  
 و ابوزید که از بنو ثعلبه بودند و قرآن را یاد داشتند و شیخ محمد بن جعفر بن یوسف و غیره  
 بعضی سالم سافزین جبل را آورده و بعضی گفته اند شش کس بودند و ابو الزناد و صحاب  
 بنید را بران چهار نفر بوده اند اما در آنکه هر یکی از اهل المؤمنین در حدیث و علی و عبد الله  
 بن عباس رضی الله عنهم در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم تمام قرآن را یاد داشتند با اختلاف کرده اند از علم  
**قال** و کل عام علی حجة الیوم و قبله از عام غرضی قرآن

برضات  
 طرسان بشت و باطل



**اول** این حدیث است که پیش از این بیان شد که فرموده که حضرت رسول صلعم  
 رمضان هجری تریزین صد روزی بود از آنکه که جبرئیل علیه السلام هر سال درین ماه بر شمس می آید  
 و حضرت رسول صلعم قرآن را بر عرض میکرد و در وایت کرده اند از عایشه و فاطمه رضی الله  
 که گفته که شنیدیم از رسول صلعم که فرمود که بود جبرئیل علیه السلام که معارضه میکرد و این قرآن را  
 در سال و درین سال و خوبت و این معارضه و دو کمان نمی بود الا آنکه اجل من حاضر شد  
 پس فرمود علیکم بالقرآن الاخره فان قرأه یاها یعنی بر شما باد که باین طریقی قرآن را بخوانید  
 من در نوشته آخرین بر جبرئیل علیه السلام عرضه کردم و این معنی را می شنید بر آنکه آنچه خبر نموده اخیر است  
 در حکم منسوخ است و انرا شایسته می خوانند و طاقه بان طلاق نیست و اگر چه منسوخ است بر رسول صلعم  
 زیرا که در حدیث اخیر و اعلی نیست چنانچه این حاجب روایه کرده که ناظم مقدمه استغفر الله عنی  
 مردم اگر کفایت توبه دهند اصحاب خود را از خواندن قرآن شایسته توبه و انابت بر آنکه  
**فالب** ان الیامة انوهم سبیل  
**الکذاب فی سنن الصدیق** **اقول** این حدیث ابتدای شروعت در بیان  
 حج قرآن و نوشتن عثمان و مصاحف ششگانه را و هر یکی را بشهری فرستادن و آنکه از  
 صحابه که انرا نوشته یعنی بر کسی که یا به سلاک و خواب ساخت انرا سبیل کذاب در زمان آن  
 صدیق رحه در زمان که درین امر زبان کرد سبیل **ب** که یا به نام بلاد حوات و در اصل  
 اسم آن ازرق چشم بود و ازین ملا که سوار از سه روزه راه میدیده و در و ششاه چشم مثل  
 برده اند و میگفتند که فلان میانگرت از زرقا یا به پس چون این ملا را بسیار نسبت میدادند

میکردند یعنی میگفتند که جوایم که یا به را هم بلاد جو ساخته و سبیل آن کسی است  
 که در زمان رسول صلعم دعوی سبیری نمود و وقت او آن بود که چون شنید که حضرت صلعم  
 میبشت گشت و در یکد و عده خانگی که ای میباید او نیز دعوی کرد و پس فرستاد تا هر حاجتی  
 که از حضرت رسول صلعم می نمود و هر چیزی که از وی شنود از قرآن و غیر قرآن خبر بیاورد  
 پس او قرآن را بر سر سر برداوی بود و پیچیده و سبکت که این بر من فرود آمده و چون شنید  
 که خنوخ و عمار الرحمن نام کرد بعد از آن چون شتره گرفت که قرآن بر حضرت رسول صلعم  
 خنر شده و از جانب آنحضرت با اطراف عالم میرسد و دعوی نمی توانست کرد که بر وفای می شود  
 در است دو وضع ترکیبی چند تا خوش میکرد و میخواند که این قرآن است بلکه من فرود می آید مثل  
 انیس و انیس و ادرک ما انیس و ادرک و فیل و خرطوم طوی در مقابله سوره انیس و مثل  
 و از زکات و زکات و احکام حدیث و حدیث و القاحات و القاحات و اخبار است و القاحات و القاحات  
 و از او در مقابل سوره و القاحات و مثل با ضیف و جنت ضیف عین ال کم متعین و لا اله الا  
 انکدرین و لا اله الا رب متعین و دعوی میکرد که او را و آنحضرت رسول صلعم در سبیری شکر شده  
 چنانچه مکتوبی فرستاد بحضرت رسول صلعم که خنوخش این بود که این کتابیت از سبیل که  
 فرستاده خداست بجا به محمدی که فرستاده خداست سلام بر تو باد و بعد از سلام آنکه  
 خدا تو درین امر پیغمبری شریک گردانیده اند که ما را نبی از زمین باشد و قریش را نبی دیگر و کن  
 قریش از خدا خویش در میگردد پس حضرت رسول صلعم جوابش نوشت که این نامه است  
 از جانب محمدی که فرستاده حضرت خداست تا حالت بجا به سبیل بسیار دروغ گوئی

بغیر



و سلام بر آن کسی با و که شایسته راه راست گردانید و بدین سبب که زمین ملک خداست غیر از  
 او دیگر کسی را که خواهد و عاقبت و آخره از آن بر سبب که راست پس سبب از آن حال این مکتوب را  
 بنمایان کرد و چشم قوم جهان نمود که مکتوبی را به او نوشته اند که زمین و هوا و آسمان و آتش و آب و خاک  
 باشد و مکتوبی را به او نوشته اند که از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و میسر است احباب و برادران و دوست  
 و خلافت ابی بکر رضا کارش بالا گرفت پس ابی بکر رضا را در این نامه و ابی بکر رضا را در این نامه و ابی بکر رضا را در این نامه  
 او را شاد و او را خوشایند و او را دوست و او را شایسته و او را شایسته و او را شایسته و او را شایسته و او را شایسته و او را شایسته  
 تا حمله بر احباب سبب کرد پس ایشان شوق شدند و مسلمانان از عقب ایشان برقیستند  
 تا از نمانی که ایشان را که کسان را در آورده پس ایشان در بیتنا را بستند پس بر این ملک خدا  
 گوش نهادند و به بنام او به وجهی که می دانستند و دیگر که تا در دستار از برای مسلمانان بگشاید پس مسلمانان  
 به از روی شد و سبب و ابی بکر رضا را در این نامه و ابی بکر رضا را در این نامه و ابی بکر رضا را در این نامه  
و کان یا ایها الذی استعجل نادی یا ایها الذی استعجل نادی یا ایها الذی استعجل نادی یا ایها الذی استعجل  
القفا فاجعل القرآن مستطرا قول الله نادی یا ایها الذی استعجل نادی یا ایها الذی استعجل نادی یا ایها الذی استعجل  
 و پس از ظهور عذاب سخت که آن این فصل ششم و آخر قطع بود که شکام وقوع آن در عالم خدای  
 رسیده بود و حال آنکه بود این فصل ششم و آخر قطع بود که شکام وقوع آن در عالم خدای  
 در این روز ششم قاری و بروایتی با تعد قاری گشته شد و خدا که در بعضی گفت بر فاروقی  
 ابی بکر حدیثی را که می رسم بر آنکه سالی که باقی اند از قرآن که سالی که باقی اند از قرآن که سالی که باقی اند از قرآن  
 شصت و شصت گشته شد و از برای هیچ پیشواهی در قرآن نباشد پس در باب قرآن در حدیث

قرآن

که تو نویسنده آن باشی یعنی اگر نکرده باشی نوشتن آنجا سختی است از این باب که در روز  
 واقعه سبب ابی بکر را طلب کرد و در روز او بود پس حدیثی را گفت که فاروقی آمد و میگوید  
 که در عزرائیل مثل سخت تر از قرآن رسیده و می رسم حاجتی دیگر مانده اند در خود و چند  
 دیگر گفته کردند و اندک هم قرآن از میان ما بود و در این زمان است که شما قرآن را جمع کنید و این  
 او را گفتیم که چگونه جمع کنیم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن کرده جواب داد که ای بکر این جمع کردن  
 امری خیر است و همیشه این سخن را بگویم که باید تا گشاده کرد خدای آید و این سبب را با این که گشاده بود  
 سینه عمر با بن و بعد م درین جمع قرآن فایده را که آید و بود اکنون تو که زوی جمع  
 تا غنی و کاتب و می ده و هرگز هیچ شتم نگشته و در رفته از خود یاد و در رفته از خود یاد  
 حاضر شده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حق تو دعا نموده تا جناب حق عز و علا ترا علم کند  
 و ایام بان اندازی فرموده و طبعه کند تا توانا بنویسی من ایشان را بر و کنم که چگونه چیزی  
 میکنند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن کرده و بعضی خدای می کند که اگر در آن گفت کردندی  
 که کوس را نقل کنم تا ایشان بر شما سان تر بودی از این بر ایشان سر دوم گفته که و الله  
 که این کاری خیر است پس همیشه درین باب و آن میکنند تا گشاده شد و این با خدا دل  
 ایشان بان گشاده بود و آن خبری که ایشان در حق توان دیده بودند من نیز بریدم پس  
 فی قرآن میرنتم و سرجه در جیبها یعنی کاغذ یا را و در قمار درخت خرما و جو ستم و استخوانها  
 و این را که از جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودم کم شده بود پس از آن طلب کردم و در نزد حضرت  
 بن ثابت یا نعم و در آن سوره که عمل آن بود به ششم و آن آیه که خدا را که رسول بود و چون سوره

شده



و انما انزلنا القرآن

رسیدم ای دیگر که از حضرت رسول علیها السلام شنیدم بودم که میفرمود که کرده بودم و انما انزلنا القرآن  
 این را من شنیدم و حال بود من هم در نزد خدایتعالی ذکر یافته بودم و من شنیدم که فرموده بودم  
**بقولنا** فاجعلوا لغيره من الغنى و اعتدوا بغيره من الغنى و اعتدوا بغيره من الغنى  
 فقام فيه بغيره من الغنى و اعتدوا بغيره من الغنى و اعتدوا بغيره من الغنى  
 منكم الا وجهي حتى استعمله بالاحرف السبعة القليلة لما استعمله  
 یعنی بعد از آن که عمر این حکایت را از ابوبکر بر سر من بیان شد که صحابه را هیچ نخواند  
 بر چه کردن قرآن در کتابی چند یعنی در مسجدی که شغل بود بر او و راق بسیار واقفانه کردند  
 در این امر من درین ثابت که خداوند راستی بود و فکر او بسنده می نمود از آنچه که کتاب  
 وحی برده و در نوشتن خویش که حضرت خواجده صلوات الله علیه بر جبرئیل علیه السلام میفرموده  
 تمام او را نیکو گفته شود و سمع ان را حضرت خواجده و انحضرت بواسطه جبرئیل او را  
 اعلام کرده که در انرا عقب کنه ام این و سر سورتی را از عقب کنه ام سوره می باید نوشت  
 بنام جبرئیل و لوح انحضرت مکتوب است و امر در میان ترتیب است که در میان است و چون جبرئیل  
 علیه السلام بر او را از حق بر حجت و انکه میفرموده خواجده صلوات الله علیه اول و اخر سوره را معلوم  
 میکرد و قوله فقام فيه من الغنى و اعتدوا بغيره من الغنى و اعتدوا بغيره من الغنى  
 در تفسیر نمودن قرآن بر یاری و توفیق خود می در حال آنکه هیچ میکرد و انرا از خود در حال  
 و انرا سخن باطل و شائبه که سخنان و سران و از مسائل خیالی گفته شد در حال آنکه هیچ  
 مطلبی بود بخالص گردانیدن قرآن از غیر قرآن و مطلبی بود و بکبر و ضبط ان ضبط که بر سینه

خداوندان

خداوندان ضبط نموده اند تا غایتی که بطریق احرف سبعة در تفسیر القرآن بیاید جمع را تمام کرد و جمع کرده  
 شد و در او از احرف سبعة است و در آنست که قرآن باها نازل شده و باها نازل شده و باها نازل شده که  
 هر چه فرمود که شنیدم که ششم بن حکم سوره الفرقان را میخواند بخلاف آن وجهی که من از او  
 میخواندم و حال آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این سوره خوانا کرد و این را بود پس ششم را  
 در وقت دادم تا نماز را بگذارد پس رد او را بگویم و او را بگویم و او را بگویم و او را بگویم و او را بگویم  
 یا رسول الله برستی که شنیدم ازین مرد که میخواند سوره الفرقان را بخلاف آنکه حضرت تو  
 میخوانی خوانا کرده پس رسول الله صلی الله علیه و آله ششم را فرمود که بخوان من بهمان قرآنی که من  
 ازو شنیدم بودم خوانا بعد از آن فرمود که بخوان من بهمان قرآنی که من ازو شنیدم بودم  
 بخوانم پس فرمود که بخوان تا از لکشته بعد از آن بیان فرمود که برستی که قرآن بر تو نازل  
 یعنی بر سینه و چه منزل شده پس چون چنین است بخوانید آنچه میسر شود و الله اعلم  
**فاسك الصنف الصديق ثم الى الفاروق في قوله بالماضي العبر**  
**وعند حفصة كانت بعد فاختلف القراء فاعتزلوا في آخره في**  
**القول** بعد از آنکه فرمودن ثابت را در جمع قرآن فاسك الصنف الصديق را که فرموده اند  
 جمع کرده بود و بنجاب ابوبکر رها آورد و انرا نگاه داشت تا امیر المومنین علی علیه السلام  
 در جمع حدیث از جنبه قرآن چنین فرمود که اعظم الناس را قرآنی انما خاضوا و بکرمه و اول  
 من حج القرآن من التوفيق یعنی بزرگترین مردم از روی اجراء و مسافت ابوبکر است  
 که او اول کسی است که حج کرد قرآن را در میان دو صحن و در وقت حدیثی را

صفت جبرئیل است  
 چه قدر جبرئیل است  
 این سوره را بر سینه  
 چه قدر لفظ است  
 چه اسامی در شده  
 چه مشکی

ظاهر را در معنی خبری است  
 که قرآن ۹ برابر از پشت برده و هر  
 صحنه بر او فراموش  
 و الله اعلم



نزدیک رسید ان کتاب را تسلیم نمود و چون او وفات یافت نزد حضرت جعفر  
و بعد از ان در خلافت عثمان قرائت خلافت کرد تا یکدیگر بر سر درگنجی چند یک سو شدند و  
خالدی که چند کرده بودند و این حالت آن بود که چون در عرف اربعینیه لشکر شام و حکم را  
بیکدیگر میدادند و قرائت اختلاف نمودند که هر دو می خواندند و می شنیدند و انکار  
ان میکردند و این گونه قرائت ان کرده و دیگر را می شنیدند و انکار میکردند تا قاضی میگفتند  
که قرائت من از قرائت تو درست تر و بهتر است و ان جانی دیگر در جوابش می گفتند  
و حال آنکه مجموع این قرائت ها مثل سماوات است و بسبب این اختلاف آن بود که بعضی از صحابه  
در عهد رسول الله در عهد ابوبکر و عمر هر یکی شهر می رفتند تا مردم را قرائن و دین را  
بر کسی انجاخته در عهد رسول الله مسلم خوانده بودند تعلیم مردم کردند و از جمله اختلاف  
در قرائت اسل سر شهری بریده و چون رکنی یکی میگوید که تا به اندک که ام است  
و کلام نه اینها اختلاف باقی ماند پس حدیثه بن الیمان را عهد چون این معنی را بر  
ترشاک شد و حضرت عثمان را عهد شافقت و گفت یا امیر المؤمنین بر سر کسی مردم  
و قرائن اختلاف نموده اند و بخی خدا می نوسو کند می ترسم که سیاه آنگاه ان خدا ای  
که بسبب اختلاف بر بود و نمازی رسم جملها مان نیر رسد و در زمان که اگر حاجتی  
اختلافی چنین کرده می توجه خواستی کرد اکنون حان کن من عثمان را عهد و آورده  
نم از صحابه را بچ فرمود و ایشان را گفت که اختلافی چنین میان بعضی روی نمود و این  
منی نزدیک بکوت ایشان گشت که توجه مصلحت می بینم و فرمود که مصلحت ان چنین

بسم الله الرحمن الرحیم

۵

که یکی مردم را بیکدیگر جمع کند تا بسبب اختلاف قرائت نباشد پس بانه که بگوید اسات را می توانی و میت که می یار شاد باین حکایت  
و کان فی بعض مغرام شایعتم حدیثه قرائی من خلفهم غیر  
فجاء عثمان مذعورا فقال له اخاف ان یخبطوا فاذا انک الشیر  
یعنی بود که در ظاهر ایشان در بعضی از قرائت ایشان پس بدیدند و از اختلاف ایشان خبری چند  
پس چون عیسی در بیابان نجف عثمان ترشاک برکت او کردی ترس از ان که میخیزد و از ان حالت  
یعنی اختلاف نماید و قرائن بر بیابان ملاق با ش از انکه اختلاف نماید عیسی که اختلاف نمود و فرمود و عثمان را بسبب ان شکست  
فما خیر الصحن الا انی اجمع و حق ریل و من قرئته فقرأ  
على لسان قریش فالتقى كما على الرسول به انزاله انشرا  
یعنی بعد از آنکه حدیثه را خبر رسانید که عثمان را عهد کسی را فرستاد تا ان معنی اولین که جمع کرده  
و نزد حضرت بر و حاضر کرد و در عین ثابت را و حاجتی دیگر از قرائت عیسی بن عمر و حدیثه  
نه صاحب عهد الرحمن بنده کلاش بن شام و ابی بن کعبه را قرائت نمود و فرمود عثمان که بوسید  
قرآن را بر زبان قریش جمعا که در سال صلح از انان باقی نماند و مشهور گشته و بعد از ان  
ایشان را فرمود که اگر شما را خبر تا اختلاف اندک کنید و بعد قرائت بوسید پس ایشان را و خط  
تقدیرت اختلاف قرائت و در یکست که به با سیاه نوشت و دیگر ان یکست که به تاب رجوع عثمان  
نمود پس فرمود که تا بنویسید که کسان قریش قیامت است و بعضی نمی کرده اند که عثمان قریش  
چرا بی بن کعب را باید انک لا بدی علی الملق و طامع علی الکافین را حکم می باید نوشته بران کعب  
یک لام از ان خط ملحق حکم و ملحق اند را نوشت و اصل را عهد نمود و قریل نوشت و الله اعلم

۶۶۶







شیخ ابو عمرو دانی میگوید که او کسی که حرکات و تنوین را بنقطه نهاد ابو الاسود دؤلی بود و سرجه عمر  
 و تشدید و روم و اشقام است خلیل و نسخ و تعلیم و تدریس و رضوان بطران که بیشتر علامه را بد  
 که عثمان چهار مصحف را نوشت پس یک مصحف را از آن بگرفت و فرستاد و مصحف دیگر بصره و مصحف  
 دیگر شام و مصحف دیگر را در مدینه بگذاشت و بعضی روایت که گفت مصحف را نوشت و مصحف  
 نیز بکوفه فرستاد و مصحف را بصره و مصحف را مدینه و مصحف را کوفه و مصحف را بصره و مصحف را مدینه و مصحف را کوفه  
**قوله** و سائر فی نسخ عثمان مع الکافی کوفه و شام و بصره و مدینه و کوفه  
**وقیل لکة و البخاری مع یمن ضاعت بها نسخ فی شمس و قسط**  
 یعنی در آن گزیده عثمان اقوم مدنی و اقوم کوفی و اقوم بصری نسخا چند که از آن سخن  
 اولین نوشته بودند و از غایت شرف و عظمت جبهه را بر میگذاشتند و بعضی گفته اند که  
 که و بخرید و این فاش گشت و بوی داد در بر سر شهر که نسخ چند که مانند خود بود و بوی  
 دادن و از جهت گنای مصحف بخرید و این بیع خبر معلوم شد و بیع آن فاش گشت جماعتی که از آن  
 که عثمان بی مصحف را نوشت و شیخ ابوالحسن سخاوی رحمه الله فرموده و علامه بزرگوار  
 چنین ابرامیات و کتابت نشر القرائات بتأیید او نقل فرموده که مدت بعضی را نوشته جابر عثمان  
 در حقیقت و مصحف را که در مصحف از برای اصل شهر و دیگر برای خود و برای دیگر یکی  
 از نسخ و ابو عبید از مصحف مدینه روایت میکنند در روایتشان مختلف است و ایشان در  
 عدالت و ضبط و اتفاق بر تبه اند که بالاتر از آن مستور نیست و دیگر آنکه عثمان نه از آنها  
 بود که مصحف را از برای خلافت بنویسد تا ایشان را مستدامی باشد و بعد از آن بگریز و از آنکه

و اقوم شامی م

خود سازد و ایشان را خود کم کند و علی اختلاف اقوال همین منقول است که بعد از آنکه عثمان این مصاحف را  
 برایشان شمره و فرستاد و بفرمود آمد مصحفی که غیر اینها بود و هر چه قرآن بر آن نوشته بود و در آن شام  
 و کافه یا را و دیگر کافه را به راسخ را بنویسد زیرا که این مصحف غیر قرآن بود و مثل آنکه بجای فاسخ  
 الله و کرده فاسخ و کای کالهن المصنف کالصفه المصنوف و بکای و لا انشاء فی قرآن  
 و بکای صیغه واحده و تفعیله واحده نوشته بودند و بعضی گفته اند که در مدینه و بعضی گفته اند که  
 در آن مصحف ابوبکر هم کرده و آن سوخته را در آن ابوبکر بخند و زهری از این من مالک روایت  
 کرده که عثمان چون آن مصحف را بر سر یکی مشهور فرستاد و اگر که تاسر مصحفی دیگر که در دستها  
 مردم بود و چون کرده و در دستها و تاسر را بنویسد و امام سخاوی رحمه الله آورده که چون عثمان  
 آنها را بسوخت از مودت آن مصحف که از حقیقت رقیب عثمان و صلی علی علیه و آله بود و باز پیش  
 او فرستاد پس در زمانی که مردان و اهل مدینه بدان مصحف را از حقیقت طلب کرده که تا بسوزانند  
 حقیقتا جالبش نشود و از فرستاد بعد از آنکه حقیقت اذاعت یافت مردان و جنایه او عاقر شد  
 و از بزرگوارش جدا شد و غیر از آنکه طلب کرده و بسوزانید و این میگوید و مد از روی جنایه او و تاسر مردم  
 با اختلاف از کم و زیاد که در کوفی نقل فرموده و یکدیگر خصوصیت مانند جایی که **قال**  
**وقال الله القرآن یکتب بالکتاب الاول لا یستحد بالسطح**  
**قوله** یعنی گفت الله میگوید که قرآن قدیم نوشته می شود بر طریقه کتابه او یعنی نه آنکه نوشته  
 می شود نه شستن و باز دید میگردانند که در این زمان می نویسد و این منی ایشان است بابت که  
 امام مالک گفته که بعیت مردم از من سوال میگردانند از نقطه و الواجب قرآن پس من ایشان را گویم

بعوازان م







یعنی هر جا که گمان کنیم در منها صافی باشد و اند که در اینجا هیچ تفاوتی نیست از آن رو که نه  
 حذف است و هر کس که دیده اند حکایت کرده اند پس این طالع از مخالفه و در آن وقت می شود  
 از روی فراخی بین و دقت و سبب بر آنست که از این ایشان جدا شده و این طالع نیز  
 که در نود و یک نامه ذکر مخالفه نموده اینها را که حواشیست نیز فرموده **قال**  
**وما لك نظره الذي في مقنع عن أبي عمرو وفيه زيادات قطب عماد**  
**الفرق** یعنی در این کتاب تمام نظم چیزی چند که منتهاست در متن که سادست از ابو عمرو و حال آنکه  
 در این نظم زیاده و تنه نیستی مشکلا چند و نکته چند و لطیفه چند است که در متن نیست پس چون  
 چنین است خوش شود توفیر ای بار و فاراد از چند زوایای این زیاده و تنه بیانی قصیده  
 نعم کتاب متفق است که امام این فن ابو عمرو وانی اند تا لایف فرموده و در این فن هیچ  
 کتابی از این جامعتر و معتبر تر نیست و کتابی چند نشود که متقدمان در این فن تألیف کرده اند  
 کتاب جمعا السلف است از آن غازی بن یحیی که در کتاب رسم این هرات و کتاب سعیدی  
 و کتاب طحطاها الهمما از آن ابنه بن شمس که کتاب طحطاها فی رسم المصاحف از آن شیخ ابو الفدا  
 مدانی و کتاب متفق که از آن ابو عمرو و اینست و کتاب تفرق که از آن ابو الفدا که تعلیم شیخ ابو عمرو  
 و متفکر است که تساهل آن جمع کرده اند بسیار است و در کتب علوم حدیثه قصیده فرموده است و از جوده  
 ابنه عمران و قصیده مصباح از آن احمد بن و له الواسطی و در حدیث طحطاها فی رسم المصاحف  
 از آن شیخ جمعی و در حدیث و چون نام هر کدام از تألیف متقدم در خط و در بیان اخبار از آن  
 در سبب جیش و جلوه ای که شیخ فارغ گشت شروع شود و در ابواب **قال**

# **باب الحذف والاثبات وغيرهما من ثبوت السور**

یعنی این بابیست در بیان اثبات و غیر ثبات و حذف که اند زیاده و نقصان و وصل  
 و قطع است در حالتی که این مرتبت بر ترتیب سورتها **شیخ** رحمه الله حذف را  
 بر اثبات مقدم داشته است چنانچه قال باب و اگر از رسم المصاحف با حذف و الاثبات و در بعضی  
 از نسخها قصیده حذف نیز مقدم است بر ثبات و در بعضی دیگر اثبات مقدم است زیرا که حاصل  
 اوست و شیخ این باب را باب دوم کتاب متفق ساخته و نام باب اول را و این باب را  
 بجهار و پنج آورده و متفق و مختلف را در باب یکم ذکر کرده و شیخ جدا کرده **قال**  
**من سورة البقرة الى سورة الاعراف** یعنی این مقدار که بیان می نماید از  
 سورة البقرة است تا سورة الاعراف **عجب** است که اخبار فرموده که از سورة البقرة  
 ابتدا می نایم و آغاز از فاتحه نموده و در پنج رسم چنین گفته که من سورة مريم عليها السلام الى  
 سورة ص و ابتدا از تبارک فرموده و گویند که ما بعد از این در حکم داخل است مجتاهد در سبب  
 اصولی است زیرا که نام رسم نویسنده استعمال نموده چنانچه قال من سورة الاعراف الى سورة  
 مريم عليها السلام و بعد از آن آغاز از رسم **قال** **بالصاد كل حراما والصراط وقل**  
**الحذف** **ملك يوم الدين** **قصصا** **قال** شیخ قدس سره در افراب ذکر ما اتفق  
 علیه مصاحف المصاحف که از غیرین یوسف نقل کرده چنین گفته که از یوسفیه روایت کرده اند که  
 مصاحف اسلی معصرا اجتماع نموده اند بعد از رسم المصاحف و بعد از حذف و خواه مکرر  
 اوله میز باب فرموده که نوشته اند اصحاب رسم ملک یوم الدین غیر الف **ح** بعد از حذف

شیخ



و نه لفظ الصراط بسا و نوشته اند یعنی در هیچ قرانی که کلمه بوم الدین کذا الف نوشته شده  
 و حالیکه تو همیشه برین سخن باشی که الف از لفظ ماکو که قرانت مذهب است نه ثابت **ع**  
 در سخن شیخ از ترجمه باب دوم از لفظ کل اتفاق بر صادم معلوم شد و مراد از تصرف الصراط  
 که خواه که ترفیش به الف و لام باشد و خواه باشد تا مثل صراطک و صراطی بخرج نشود و معلوم  
 شده که حذف در مالک در انت زبیر که است که زادت و لیکن تا آخر را اشکالی روی نموده  
 که حذف را حصر نموده در مالک در الفاظه بقوله بوم الدین و یا بگویدش فرموده و بلفظ مقتضی  
 این باشد تا بطریق مذکور و نه غیر تا و حالیکه مالک گفت و الله اعلم فی هذا و اطلعت شیخ شیخ هم در  
 باب مذکور آورده که و همچنین نوشته اند اصحاب رسم مالک مالک را یعنی حذف الف و در برخی دیگر در  
 رسم داده فرموده که و حذف من و شیخ و بگوید و لفظ مالک را مطلق آورده پس مطابق میان هر دو  
 نباشد پس اگر فرمودی که و الف حذف ملک و یا کفرین مقتضی رسم این سخن بود و در انت و شیخ هم  
 و این قیید گفته که هر اسمی که نقل کرده باشد از حدیث معلوم و در ذل فاعل بود اگر کثیر الاستعمال است  
 و از لام خالیست مثل مالک و صالح و خالد و غیره از اینهاست و هر محلی که نام است مثل اماره  
 حذفش مستقیم است و اگر قلیل الاستعمال باشد مثل جابر و عامر است و در متین باشد پس ازین  
 قاعده معلوم شد که هر صیغه باشد اقتضای اثبات مایه **ع** رسم هر ادله و الاصل با صواب است  
 طاعت یعنی تا اینجا که حرف الف است از حرف است و حرف اول هر اسم از حرف  
 است باشد و دیگر است تا دلالت کند که صاف و صیغ است جدا و از اثر صراط یعنی بلفظ گرفته اند  
 پس در قرآنی ایشان که بصا و بنحو اند رسم قیاس باشد و نه ایشان که بسین بنویسند رسم اصطلاحی

بود یعنی بنحوی که مثل سواد و بنویسند و بهر شان میخوانند یا بنحوی که بنویسند  
 و بهین خوانند **ع** رسم مالک بر الف نروانک که به الف میخوانند یا از جمعه اختصار باشد یا  
 از جمعه آنکه تا احتمال داده حذف نروانک باشد و لفظ **ع** در بعضی محافل بعد از  
 را در هر اسم الصراط و در هر اسم مذکور **قال** و اخذوها بعد فی الدن و **ع**  
**و سکین هنا و معالجند عود حرا** **ع** در باب مذکور فرموده که نوشته اند  
 در باب رسم فاذن و قیما را و قدی طعام سکین را و بنده چون الله و الله بنوا را بنظر انت  
**ح** و حذفش ای کاتب و الف را بعد از الف اول در او ارام و حذفش جازای الف  
 گفته در سکین در سوره و در بنحو و در و محل **ع** غیر اخذتها را ج است الف دوم  
 و الف هم که صوره تفرقات و اگر چه جش از ذکر این دو الف نرفته زیرا که حذف درین  
 باب در انت است **اگر** گویند که حاجت بنید بعد نیست زیرا که الف اول از لفظ ساقطت  
**جالب** گویند که رسم تعلق بنده و الله و این الف در خط ثابت اما از عبارات شیخ در باب مذکور است  
 که فاذن ارام غیر الف و لیکن رسم در متین جمع است که مشابه خودی که الفی که صوره  
 تفرقات در خط حذف کرده و ازین عبارت و هم آنست که هر حرف در الف رسم فقط است  
 و در آخر فصل ششم از باب دوم خود قطع نموده و متین فرموده که اضافه کردن اند هیچ حرف  
 بر حذف الفی که صوره تفرقات است و فاذن ارام در التفرقات و لیکن صیغ است که تا تم فرموده و قدی  
 شتا از اینجهت که سکین درین سوره با جمیع مذکورات تفاوت سوره المائدة و شیخ ابوالحسن  
 نموده حذف فرموده که حذف الف و یا دیگر دون از یا و تیا مقیده است بر متین و حالیکه

اقول







شأن آن محقق که از برای من از خبر بنامیرون آورده در سوره البقره اسبطوا صحرارا  
 بلف یعنی بعد از او دیدم هم درین حرف میگوید و البقره برین صورت هم میگوید  
 یعنی اسبطوا صحرارا حرف **ح** اسبطوا صحرارا در مکتوب است در بعضی هم  
 و کما و میگوید حذف الف یعنی بعد از کاف در ظاهر شده **ح** ابوبکر از جمله این حکایت  
 فرموده که چون هر اسم عربی است یا نیست که باشد و علی لا یصرف بودی یعنی خبری که  
 تنویر کند یعنی خوانی قرائه ای بر کعب و بعد ازین سوره و حسن بصره و قنانه و کعب  
 و انش است و لیکن چون هر حرف معصفا نام که قرائه سوره است اثبات لغات که برید  
 که به اثبات علی بر اصل است که آن لغات است و مراد از صحر موضع بود در هر جا که  
 لفظ انهم بگوید مرادش حذف فاعل و خبر است که از برای خود داشته **ح** حذف الف است  
 که تا احتمال جمع قرائت داشته باشد پس در قرائه نافع و ابوبکر گویند که الف بعد از کاف  
 حذف است از جهت اشتقاق از کاف موضع الف معلوم است همچون الف بعد از یاء در اسمعیل و یا  
 که بعد از گشت سوره سحر آمده و در قرائه کعبه و تا بعد از شش گویند که یا بعد از کاف الف است  
 همچنانکه در مادی و در قرائه سوره و مرادشانس بگویند که الف بعد از کاف از جهت تنویر و یا بعد  
 از سوره از برای کراسته اجتماع صورتین معده و فاعله و یا که بعد از کاف است سوره سحر آمده  
 و این تحقیق بر صورت رسم بنویسند و وزن میگوید خوانده پس درین قرائه یا صورت بنویسند  
**قال** و نافع حیش و اعدا خطیته و الصفة الی نقد و هم صفا اعتبار  
**القول** شیخ علی بن محمد در باب کوفه و اثبات که از نافع نقل کرده که الف که کوفت یعنی

در مصاحف انیس و او در لفظ و اعدا و یا که هر جا که واقع شود و در اصالب خطیته  
 یعنی از پس سوره که هر که میخواند و در فاعله که الصفة یعنی بعد از صا و در صحر فاعل  
 الیای یعنی بعد از یاء و در سوره هم یعنی بعد از قاف **ح** کثرت نافع که هر جا که واقع شود لفظ  
 و اعدا الف و مراد هم نیست و در لفظ خطیته نیز الصفة و الیای درین سوره و تا دوم  
 اعتبار کرده است نافع حذف الف را در این الفاظ **ح** قید صفا از جهت الصفة و الیای  
 نافع تا دوم شمار کنند تا دوم و قرآن چنین یک حکایت است درین سوره و قید کردن  
 الصفة و الیای از برای اثبات که تا معلوم شود که اینها و لفظ درین سوره از نافع است  
 که نافع روایت کرده یعنی نافع برای اثبات که درین سوره حذف است و دیگر موافقت  
**ح** حذف الف و اعدا و خطیته و الیای و تا دوم همانست که در ملک یوم الذی یقرآن  
 و در الصفة یا از جهت اشتقاق است و از جهت الکتابه قرائه این تحقیق نیز داشته باشد  
 که در سوره هم میخواند و شاید بود که این قرائه در آن زمان مشهور بوده زیرا که این قرائه  
 از مرتضی و عاشره حدیقه و انما الزمیر رضی الله عنهم منقولست و ابو زکریا و ابو العالیه و قنانه و کعب نیز چنین خوانده  
**قال** معاد قلع و یحی و مع مضغفة و عهد و تشبه اختصار و هنام  
**القول** شیخ محمد احمد بن محمد درین باب آورده که الف نه مکتوب است در واقع اسم هر جا که  
 واقع شود و در فرشت میقتضی و در مضغفة و در او کما عطف و او تشبه علیا **ح**  
 و نافع در محل یعنی درین سوره و در سوره الحج و فرشت درین سوره و اسضغفة و الی  
 عمران و عهد و عهد و تشبه علیا درین سوره اشتقاق کرده شده اند یعنی انما نشان نموده  
 هر یک از ایشان



**ح** لفظ منا آخر است از تشابه نه و آن طریقی که مانع از انتقال گردد **ح** حذف است  
 وضع در من بقوله مصطفی سمانست که و با یک یوم الیین گفته اند و بعد از او پیش  
 تحیف باشد و بجا حد تشبیه بر وزن نقل خوانده و ابو ترکیب و ابو الشاک و ابن ذر  
 او گفته اند و چون نصر و اخرازه اند یکی اگر ثابت کرده و که به این کیفیت توان تمیز  
 از زمان حذف از جهت انتقال قرائت باشد **ح**  
یضعف الخلف فیه کیف جاء و کسبه و نافع فی التخریم ذالک اذ  
**اول** شیخ در باب رسم مصاحف و البقره چنین گفته که آن کتب نیست در مصاحف و بیاضه  
 و متعقیر جاکه واقع شود در باب اختلاف مصاحف روایه از غیر کرده که بیاضه  
 و بیاضه هم مردود و الحویه و کتاب و رساله و البقره و بعضی مصاحف بالفتحه و بعضی  
 بغيره و از نافع در باب رسم مصاحف روایت کرده که بیاضه هم الطراب و رساله و بیاضه  
 اما در آخر اب و کتاب و کانت در التزم کذب البذر بن خلاف **ح** بیاضه خلف و اگر  
 در او سه خون که بیاضه یعنی بزرگ که واقع شود در قرآن خوانده شود و اخرازه بخردم و اخرازه  
 مرفوع و اخرازه منقلی بخیر نموده و اخرازه غیر متصل و کتب به خلاف در و در است و نافع و التزم  
 نموده است فرموده و کتاب بغير الفت **ح** اطلاق ماخر و لانه بر آن میکنند که هر قدر که از حمله  
 شقی باشد در حذف الفش خلف باشد پس توفیق میان کلام ماخر و کلام شقی راجع است اما این  
 گفته باید و آن که در غیر نفی بر خلاف در و در موضع البقره و در و در موضع الحویه نموده  
 متوجه که در غیر این چهار محل الف ثابت باشد و آن نیز چهار محل است بیاضه هم در رساله و بیاضه

بجمله و خواه

نور و زقانی و بیاضه اما در آخر اب و بیاضه هم در التسمی و التزم شیخ حذف را در بیاضه  
 و باب رسم مصاحف و البقره و آخر اب بقوله حیث وقع معلوم گشت که در این چهار محل  
 بیاضه پس عبارت تا علم صحیح آمده و المستدل که شیخ مناوی بر آورده بنابر آن باشد که تا قبل  
 حیث وقع و البقره و اخرازه نموده باشد و اما علم **ح** نوشتن این کلمات بی الف است که  
 اگر مانع بود از انتقال قرائت باشد و چون که در بعضی از مصاحف الف ثابت است و در بعضی دیگر  
 است که ممکن بود در هر دو یک حرف نوشتن در جنب یکدیگر پس متوجه نشانی ساخته اند معلوم شود که هر دو وجه منصوص اند  
**ح** لفظ الخلف فی التزم فیه کیف جاء و کسبه و نافع فی التخریم ذالک اذ **ح** اول شیخ قدس سره در باب اختلاف مصاحف از غیر نقل کرده که با نوده محل لفظ اب و رساله  
 و بعضی از مصاحف مجموع بغير ابره سوم و در بعضی دیگر اثبات یا بعد از آن بیان فرموده که در بعضی  
 اصلا و الف و البقره تنها بغير یا یا تم و در مصاحف اصل شام بغير یعنی بغير ابره سوم **ح** گفته اند که  
 حذف در ابره سوم درین سوره موضع آن حذف صحیف شامی و بعضی فاقیت و حیکما عرفی معنی  
 یعنی که آن چیزی است که منقش شده **ح** سنا که فرموده آخر از او یک سوره تمام نموده به در غیر این  
 سوره لفظ ابره سوم بیاضه است و قوله و نعم الحق ما انشر الی من از قوه دلیل بر ابره سوم است  
 کذب یا معنی جفا ناک در پیش درخت چون کشیده و بر کنده است و در زیر زمین و زمین درخت  
 حکم و نهایت قوه است اصل قوه ابره سوم نیز که آن درم است چون مشهور است در بعضی اوراق  
 و شام بمسان شمره نشان قوه این قرائت است **ح** گفته اند ابره سوم کذب یا در بعضی شام و  
 بر قوه ابره سوم باین که از حمله خضار الف را حذف کرده باشند و در بعضی تغییرات بر قوه یا که

الافه







و در انعام روایه کرده نافع انبار امده ذمه الالف **ع** تخصیص لفظ السلام درین دو جمله  
 یکسان نافع حذف الفش نقل کرده این دو جمله است و کلام در مجموع قرآن لفظ السلام یک  
 است چنانچه در باب فرائد احادیث آمده و وزن نظم میگویند با رساله آمده **ع**  
 که بی تو تمکون و عقدت و رسالت و لم یستم بمذ الف انما کلام است که تا احتمال هر دو قراة  
 داشته باشد و حذف از ثلث و ربع و کتب است و حفظا و مراغا و السلامان چون تحفینات و اولیست  
 اگر چه شکر که نقل شود که اصل کلام حسن یعنی خواننده از سبب حذف است بگویم که شاید که کاتب که حذف  
 الف کرده قصد در این قراة نموده و اگر چه می شود منقذ از حقه احتیاط را باشد و این **ع**  
**و علی الکعبه احفظه و قل یحیا و لا ولیین و انک المورقد کبریا**  
**اول** این چهار کلمه که درین بیت جمع اند هم از نافع آمده که بمذ الف نقل نافع آمده **ع**  
 علی الکعبه و الاله کلمه اند در شان او که نگاه داشت بمذ الف از نافع و بگویم که قیامت علیهم  
 الاولین و اکفون نافع و اگر کرده است با نافع حذف **ع** رسم نافع الکعبه و اکفون بمذ الف  
 الف احتیاط است و اما در قیام الاولین از جهت اختلاف هر دو قراة است و نظم نافع الاولین و الیه  
**ثانی** و قل مسکین عن خلف ففودیه و دی و یونس و الی ساجر حبرا  
**اول** شیخ از حواصی رفته و بگوید که ما خلفت فی مصاحفنا لا مصاحفنا و نیز نقل کرده که در طائفه  
 در بعضی مصاحف و کلام طعام مسکین به الفست و در بعضی مسکین نیز الفست و در باب ذکر ما رسم  
 فی المصاحف بمذ الف الاثبات از نافع روایه کرده که طعام مسکین بمذ الف است و در باب اختلاف  
 هم از غیر نقل کرده که در بعضی مصاحف از هذا لاسا غیره و نیز سوره و در حدیث خود را

در اول سوره یونس در بعضی مصاحف بافتاده و در بعضی نیز **ع** و بگویم که حذف الفست  
 مسکین از باب اختلاف است و سوره لفظ ساحر واقع است در او و درین سوره و در یونس در اول او  
 در حالتی که معلوم شد است حذف در ساحر **ع** هر چند که مسکین در دو باب منقول شده اما چون  
 نافع بخوف نقل کرده و غیر نیز در یکجا و جمیع حذف را نقل کرده نافع این دو را یکی از یکسانه و شماره  
 بمذ الف نموده و اختصار را و اختلاف و حذف لفظ ساحر در هر سه موضع در نظم از لفظ ساحر مسکین  
 معلوم شد و نافع خود بیج و در متفرق لفظ ساحر درین سه موضع شده و در باب اختلاف  
 مصاحف از غیر هر یکی از سوره خود گفته و نافع از جهت ایجاز درین بیت چنان کرده و چون  
 اختلاف در مسکین دوم بود پس اگر نافع در حواصی و ثانی مسکین بر اینه و نیز در بی جای  
 در متفرق بمذ لفظ طعام مسکین از مسکین اول که مشترک مسکین است خارج کرده و وزن شعر  
 بنقل الالاست **ع** حذف مسکین اختلاف هر دو قراة است زیرا که ابوالموکل و ابو ذر و ابو  
 نیک مسکین را با نافع خوانده اند و در حذف ساحر معانت که در مالک و در ابن و اشبال گفته  
**ثانی** و سار عوا الودایکی عراقیه و با و بالزیر الشامی فست حبرا  
**اول** شیخ در باب ذکر ما خلفت فی مصاحفنا اصل بحجاز و العراق الشام میگوید که در این طائفه در مصاحف  
 اصل مدینه و شام سار عوا الودایکی عراقیه است که از مدینه است و در این مصاحف یعنی در مصاحف  
 که در کوفه و بهر به ثبات و اوسته و هم در ایران و مصاحف اصل شام و یا در بابل که بگویند  
 عراقیه یا در مدینه **ع** و سار عوا الودایکی است و عراقی و با و بالزیر که شامی است فاست  
 خبر او **ع** تشبیه در یکی و تحفیه از عراقیه اشاره باینست که در این سوره هم تشبیه و هم تحفیه







و این ظاهر مجموع اینست که لفظ و متون را به الف خوانند و اینست **رسم** و این را بی سیاط هر رسم است و قرائه  
 مشهوره و در رسم این احتمال قرائه شاده است و اینجه مذکور شد **ف**  
**مع الامام و شام** میگوید مدنی و قبله و یقول **بالبراق**  
**اول** شیخ در باب مذکور گفته که در الحاده در مصاحف اصل مدنی و شام سن برتد و شکم بود و اصل حکمت  
 در باقی مصاحف یعنی در مصاحف که در کوفه و بصره و یک و الی و ابو عبید گفته که در جیفایم برتد و  
 در مصحف امام بود و الی و شیخ فرموده که مصاحف اصل مدنی و یک و شام قول الدین است و المکتوب است  
 بنزد و از پیش قول در مصاحف اصل کوفه و بصره و سائر عراق و یقول **بوا** و هر رسم است **ح**  
 مدنی شقی است و الهم و شامی در حالیکه هر رسم که در انداخته باشد از سر برتد و در الی و هم  
 و او برتد و در پیش در مصاحف اصل عراق در حالیکه لفظ و یقول **اف** است از سر لفظ و  
**و** در مصحف امام از اینجه است که او در مصاحف مدنی و اصل نیست و قید برتد که مذکور شد که از  
 که بر و الی از اینجه است که لفظ خود گفته اند و در اگر برتد درین سوره و از قول و قبله و قول معلوم  
 شد که برتد در البقره و انفال و حکم نیست و چون باطن خط برتد و بد و الی و معلوم شد که در  
 دیگر مصاحف یک و است از روی رسم و دیگران قید اینست و او در قول که او از است با و او  
 و هم اشهاد بر قول و یقول که قول برتد و از اینجه با هر اق فرموده که عراق تمام کوفه  
 و بصره و سائر عراق است **ع** اثبات و الی و او در وصف هر دو است که تا قرائه هر دو را قرائه  
 ایشان **ایه** و بالذوق مع بالو او گفته و قل معافو قوا بالحدی قدیم  
**اول** شیخ در باب مذکور گفت علی در مصاحف الاسعاف فرموده که در ان شام نوشته اند

اصحاب

اصحاب رسم بالغزوة و العشق را به و او در المکتب نیز به همین صیغه فرموده و شیخ برتد از ذکر  
 بالغزوة فرموده که نوشته اند کاتبان ان الدین قرائه را به الف **ح** بالغزوة در موضع  
 نوشته اند اصحاب رسم مدنی ایشان را بخا به و او و یکو که فرموده و موضع هر رسم شده بخوف  
 الف و هر دو **و** از اینجه قید مدنی فرموده که هر یکی از بالغزوة و قو قوا شامل هر دو سورت  
 کرده و از اینجه که منیش در پیشین سیار است یعنی در یکم گفته شد که همچنانچه در زینب  
 و گفته است و در تبار سرجه نوشته نیز غالباً در یک است و بهر چند که شیخ در الامام قید فرموده  
 که لفظ فرموده و موضع است و در سوره الروم نیز مذکور که در اینجا بالغزوة را در هر دو سورت  
 جدا جدا ذکر فرموده اما عوفن حکم شامل هر دو سوره بود تا فم سوره الروم نیز داخل گفته **ح**  
 رسم بالغزوة به و او بسیار اصل است جدا و از غذا میزد و است همچنانچه از کوفه از کما میگوید  
 و شیخ سخنان فرموده که رسم بالغزوة به او نه میخواند رسم الصلوة است زیرا که و او را اول از جهه  
 احتمال قرائه اصل شام است و در دوم بر او ترجیح است یعنی از اینجه است که معلوم شود که  
 الف و اما مدنی بر نیست و امام جعفر میگوید که او در بالغزوة از جهه احتمال قرائه با لایم  
 ای که همچنانچه خط تابع قرائه است قرائه نیز تابع خط باشد و اینجه نیست عربا و مدنی و ان  
 گفت همچنانچه صورت اول با اعتبار آنکه صحابه قرائه را جانی منزل شده بود نوشته صحیح است  
 زیرا که خط تابع قرائه است صورت دوم نیز با اعتبار آنکه تابعین و غیر هم خانی در مصاحف نشانی  
 هر دو رسم است خوانده اند و اینست که اینها قرائه تابع خط است و اینست **ف**  
**و قل ولا ظلم احد فاعلم** و مع **الک** بر تریتم **نشر**

ان











و اخیان متصور است و حذف الف بحال است احصاء منقذات چه یکبار از الف و از ک  
**هنا و فی یونس** **ک** **الحیر الناحیه فی الف** به اختلاف کوا  
**اول** شیخ و باب ذکر ما اختلفت علیه مصاحف اصل الامصار از غیر علی که یکی چهار علم در سوره  
 الاعراف و در یونس در بعضی مصاحف الف بعد از هاست و در بعضی ساج الف پیش از هاست  
**ح** تاخیر در الف خلاف را دیده اند از آن تاخیر در یکی ساج و در سوره یونس  
 چون ساج صیغ که در اول یونس است در اخر الماده ذکر فرموده بود اینجا تیره و در مکر وجه  
 ازین قرینه معلوم میشود که مرادش دوم است و از اینجهان یکطرف و مکر خلاف را ذکر فرموده  
 که تاخیر در الف بر مقدم سیاه و در سوره قمره صورت خطش صحیح است تا الف بعد از زین تیره  
 ثابت شمره الف بعد از هاست باشد و اگر یکی دین حذف و اثبات از ترجمه باب معلوم میگردد  
 چنان باب در میان حذف و اثبات است **ع** عدم و تاخیر الف تا الف و ازین **ح** حذف الف  
**قال** و یا ویریشا خلف بعد الف و طاطا الف ایضا فانزله **ح** شیخ  
**اول** شیخ و باب ذکر مکر که در بعضی مصاحف در شیا و لیس التوالت یعنی تیره الف و بعضی  
 در یاشا است الف و بعضی از الف عامه نیز طریق خوانده مکر ایچ مار و ایچ کر و ازین متفصل  
 نه تمدد یعنی از عام و کلی تحتین از طریق او خوانده ایچ و در بعضی از مصاحف از اینستیم لطیف غیر  
 حد رسوم است و در بعضی یک طائف یافت و در باب مکر مارم فی المصاحف با کذا فیه و ایچ  
 نیز حذف را از ماضی در لطیف نقل نموده **ح** و یا ویریشا الفی بعد از اعر سوم است در حالتی که در  
 اثبات این الف خلاف است و طاطا فی نیز الفی بعد از مکر مکتوب است چه حالتی که این الف تا قبلش

فرموده

باختلاف

باختلاف پس چون چنین است که اختلاف در لغت که بعد از یاست باک شود از وجهی که ترا  
 روی نماید که مکر اختلاف از چنین است در حالتی که استخوان کننده و سن غرضش باشد  
 قید بعد از یا از آنچه فرموده که تا دهم آن کنند که مکر خلاف در الف است که بعد از چنین است  
 و ازینجهان امر فرموده به صافی کردن و سن ازین دهم و ازینجا اثبات حذف معلوم میشود و در  
 شعر شغل حرکت تیره ایضا است باقیش **ح** حذف الف و ریشا موافقه قراءه مشهور است  
**و** اثبات انش مطابقت قراءه اصحی است و در سن ازینجهان و مقتضی از عام و علی بن  
 الحسین بن علی ازین علی و حسن بن علی و عکرمه و ابن ابی اسحق و ابن سراج که ایشان  
 به الف بعد از یا منفرده یعنی در یاشا و شیخ سناده فرموده که روایه کرده اند که حضرت جعفر علم  
 با این طریق خوانده پس کنایه شیخ که هیچکس از این طریق خوانده مکر متفصل قول بران باشد  
 که غیر ازین مکر و ایچ و زین و **ح** حذف و اثبات اختلاف متفصل در قراءه مشهور است  
**قال** و بصطه بالانفاق مقید و قال الواو شامیه مشهوره **ح** اول  
**اول** شیخ تعدد اند شیخ و باب ذکر ما اختلفت علیه مصاحف اصل الامصار از علی که یکی از غیر  
 فرموده که نوشته اند اصحاب رسم بعضی از بعد او و در باب بنقله مصاحف اصل مجاز و عراق  
 و شام فرموده که در الاعراف در مصاحف اصل شام در قصه صحیح و قال الملا الذین شکر و انرا و فی  
 و او شکر و انرا و فی قال در باب مصاحف غیر و اویت بش از قال **ح** بعضی تر سوم است به صا  
 باقی مجموع اصحاب رسم و مقیدین و قال و او و عالی شامیت و مشهور است رسم آن در باب  
 اصحاب رسم **ح** از ترتیب سوره و از ذکر مکر و فی نام جمعه را و سوره معلوم شد که بسطه







ایشان بریافتی ازین دو لفظ و حالتی که ایشان کرده اند و لای در دو موضع  
 حاصل اند از باب اختلاف و من تحتها لایا که کل تعلقان رسم نوشته اند از برای این من در  
 حالتی که این من تحتها آخرترین سرخط من تحتها اینست که درین صورت است **ح** شیخ هر یکی از این  
 کلمات در سوره خودشان ذکر کرده و ناظر از جمله خطا و سبک جایشان آورده و در ادب الهی که  
 خبر از حذف و داده در امانت الهی است که بعد از نوشتن و حذف الف بعد از میم از قلم جدا  
 به الف تیره غنیمت قلم معلوم خواسته شد و کلمه که حرف حذف شد و الف ناما هم ازین است و حذف  
 الف سجدانه از قلم سجدانه و آیه عسکریه معلوم میگردد و اینها حالت سبک و زیاده که ناظر  
 خواست که الی که افزایده است بیان کند و درین دویست حکم نام است و قید قد فرغ از این است  
 تا ما ناما هم در المطالع از انوار امانت نافع بیرون رود چه حذف شد و الف و در غم میت و ما به الفان  
 دانسته میشود و از اینجهت قید الای نویوده تا مسجدانه آدم طایع شود و الف از قلم الفام الی  
 حذف نشد از جهت وزن نه از جهت نقل و از برای آن لای الف در لای و صفوا و بجان نهاد  
 و نسبتش به منظم اصحاب رسم کرده بود که خطی که خطی از لای و صفوا را مسدود کرده و جگانه  
 نه کرده و محمد بن عیسی در کتاب خود گفته که در لای و صفوا بعد از لام الف الفان و ابو الفطرح  
 از بغیر این عبارت نقل کرده که زبانی الف در لای و صفوا چیزی است که اجتماع نموده اند بران  
 کتابان مصاحف مدنی و کوفی و شامی و کتابان سبک یکی ازین مصاحف متماثل نموده اند و محمد  
 بن عیسی آورده که غاصم محمدی گفته که در اعام مصاحف و لای و صفوا و لای و بجهت بالف اند  
 و این قیید گفته که نوشته اند لای و صفوا و لای و بجهت را در مصحف برای الف و قلم و اجمدا

نمبر اشاره باین منی است که دیدی که چند کرده اند نقل اثبات اند کرده اند و قول عن خط مشاء  
 بتول شیخ است که لای هر دو اصلی در مصاحف قدیمه اصل شربا به الف اند و من در مصاحف عراق  
 الف را نیافتم که از نیما اختلافی مستند میشود و محمد بن عیسی در کتاب خود گفته که لای هر دو و یونج  
 غیر الفست در مصحف کوفی و بغیر این منی منی اند و در مصاحف حمادیه و شامیه بالف  
 باشد و این نقل متوفی کلام شما نیست و از خطانی سر معلوم میگردد و اختلاف کرده اند که الف  
 زیاد که نام است برده و فرا براند که الف اول است و اصحاب رسم سجدانه که الف دوم  
 و چون فرموده که یکی من تحتها را برای قی من نوشته معلوم شد که دیگران من را غنی نیستند  
 و وزن غنیمت اول نقل سجدانه قد فرغ و کلام اول است **ح** در لای و صفوا در لای و صفوا  
 در ال عسکران و در لای و صفوا در ال عسکران الف الفی را زیاد نگذاشته اند **ح** حذف و اینجا  
 در امانت و مسجدانه احتمال قرائت است و لیکن توحید در تفرقه اما ناما که در لای و صفوا قرائت  
 و مسجدانه و کوفی و مدنی و این ابی لیلی و غیر ایشانست و حذف در خط رسوله از  
 جهت اختصار است **ح** زبانی الف درین کلمات محمول گردانیدن خطی بر لفظ بیینی  
 چنانچه در لفظ از پیش سجدانه می میکنند از برای تنوید سجدانه در خطی از پیش او الفی می  
 هم از برای تنوید او و از اینجهت از حروف مد الف را زیاد می کنند نه آن دو حرف دیگر  
 که اصل در ازان الفاست و آن دو حرف دیگر باقی است که با او دارند در خارج نقل  
 میکنند و قی که ساکن اند و ما قبلشان متحرک باشند ایشان و لیکن در لای و صفوا  
 گفت که زبانی الف از اینجهت است که تا احتمال هر دو قراعه داشته باشد و این علم و ناما







چون در حالت ادغام صورت مدغم در مدغم خفه در مانند غا و ا و آ در خط یکی می بینیم پس در حالت ادغام خفه می شنیده  
 و هم اکنون این نون مشابه نون تانی چون در از آنجا که خج مرد و خیشم است و نون تانی از سر مرد  
 اند و این نون نیز صورتی شکا شده و امام جعفر یکدیگر و دیگر فرموده که یکدیگر که محل بر لغات بعضی کسان  
 در لفظ یکی نون می باشد و در خط نیز می کشند **فصل غیبات نافع و آیت**  
و عنه یثبت فی ظاهر قصص و فیہ خلف و آیت به الیه  
**الامام حاشی** بخند **فصل** **اقول** شیخ طوسی در باب ذکر ما رسم فی  
 اصحابیست با کوفه و اثبات فرموده که در صورتی که سیایات السالین و فی غیبات آیت محرم است  
 بخند مرد و الف صحیح اند و مرد و لفظ غیبات که از بس با واقع اند و دیگر هم درین باب فرموده که  
 در ظاهر بیانات من الف در مکتوب نیست و در باب ذکر ما رسم با ثبات لفظ علی لفظ و لفظ نقل  
 از ابو عبید فرموده که او گفت که دیدم در امام که آن معنی عثمان بن عفان است در صورتی که سیایات  
 السالین بالف و آسم ابو عبید درین باب گفته که دیدم علی بیانات در صورتی که ظاهر در بعضی مصاحف  
 بالف و آسم و شیخ هم درین باب میگوید که من خود نیز در بعضی مصاحف سیایات قدیمه اصل عراق بیانات  
 صحیحین بالف و آسم و در بعضی دیگر غیر الف و صحیحین با سواد از نافع و او ای که کرده هم درین باب که  
 بیانات محرم است در کتاب بالف و صحیحین ایات السالین محرم است غیر الف و صحیحین در کتاب  
 با سواد نقل از عبید کرده که فرموده که دیدم در امام که معنی عثمان است و از برای من از بعضی خزان  
 اند از امیر و او در آن اثر خون را دیدم حاشی در اینجا حذف است یعنی الف بعد از نشین  
 گفت نافع که غیبات محرم است غیر الف و آیه و اثبات طریکیست در الف و بیانات در ظاهر  
 تلفظ

یعنی در مرد و غیبات و مقصود  
 به مرد و الف و ده الف

نمود

**حذف**  
 خط و حذف است در حالتی که این مقول است از نافع و در حذف الف بیانات اختلاف است و ایات حذف  
 امام حاشیست در دو حاشی میگوید الف می کشند در حالتی که او مشهور شوند است که حذف در مرد **حذف مرد و الف**  
 غیبات از محرم بود و ما الفان منم حد معلوم میشود و اما چون با جمیع است که اندک نافع با بیان  
 کند اینجا جدا کند و ذکر که در از ترتیب نظم منم است که از لفظ آیه السالین با و کاین من آیه در آخر  
 سوره و بهیچ فی ظاهر منم داشتند که حذف الف غیبات که نافع در ای که و این یکی است و حذف  
 باقی از محرم بود و کلی صحیح که در کلمات السیایات معلوم میشود و اختلاف در حذف  
 و اثبات الف بیانات از اختلاف در ایات اصحاب چنانکه مشاهده نمودی معلوم میگردد که بعضی  
 حذف داخل کرده اند و بعضی اثبات و ابو عبید در کتاب خود میگوید که فی ایات السالین را الا  
 بجمع زیرا که نشانهای بسیار در میان یوسف و هارون روی نموده نیک نشان و در نخست که بر شتر  
 قرار جمیع او اتفاق دارند و میگویند بیانات لفظ الف بنا بر موافقت خط جانی که ذکر شده که از  
 بالف و آسم در بعضی مصاحف باقیم بر اختلاف در ایات میان نافع و ابو عبید و شیخ و صحیحین  
 که گفته اشاره بتول ابو عبید فرموده که حاشی منم میشود و بخند حذف بنا بر اصل کتابان صحیح  
 و بنا بر آنکه اعظم غیر برسانند **حذف و اثبات الف احتمال قرائت است و حذف الف**  
**حاشی** صحیح است و موافقت لفظ چندین معنی که ابو نمر و باجم و گفته در اصل اثبات میان بنابر  
 اصل کل در وقت حذف می کند هم از برای موافقت رسم و در علت حذف چنین گویند که در اصل حاشی  
 بر از آنجا که الفاء منقلب از با و یا می شود که الف فعل است در مانند لا و حذف می کند پس الف نیز که منقلب از با و یا و حذف کرد و از داده علم  
**قال** و بالذکر غایب عن بعضهم الف و هاء الف عن کلهم **حکم**

ایات و

مجموعه



**قول** شیخ در باب مرسوم بالانف من ذوات علی اللفظ نقل فرموده با سواد از کسانیکه میگویند که در باب و بر سر مذکور است بانی و شیخ از عقیبت این سخن فرموده که اتفاق نموده اند در مصاحف برین سخن و دیگر فرموده که اختلاف نموده اند در لفظ و کما جرد سورة المؤمن من سببنا برین اختلاف در بعضی مصاحف از اینها نوشته اند و بعضی بانی و دیگر از ابو جعید نقل کرده که او گفت که کلام علی و لری و ال جمیع بیاکتون **ح** یا لفظ لری و سورة عاف الغیت که منقول است از بعضی اصحاب رسم و لری که در دست از سید اصحاب کتاب و لری و این سورة غالباً در بعضی مصاحف لری و سر تنها و دیگر بعضی از اینها به الفست و در سورهها دیگر **ح** از اطلاق ابو جعید معلوم شد که درین سورة لری یا هر سوم میگوید پس قول ناظم که من کلمه مطلقه نباشد و از پیچیده خبری و چه او فرموده که اگر وزن کلمه ای غنا که هم نمیرود و بهتر بودی و جواب میتوان گفت که ناظم موافق شیخ نموده چش قال و انت المصاحف علی ذلک و چون ذکر مساعی سورة یوسف میفرموده داشته که بلفظ گشتا اشاره باین سورة فرموده و حد الف درین بیت یا است نه حذف و از پیچیده تصریح ببرد نموده **ح** رسم و الفست که اگر لری از اسم خبری سازند و مثبت اوله و آن گویند مثل سواد کما که درین اسم ایشان یافت و در تفسیر ایشان سنون و ششوا میگویند **ح** رسم هم یا است که شیخ هم درین باب فرموده که نمی یان گفت اند که جنتا محمد و لیک و علیک در سنگار مناسبتان و غیره ایشان متکلم بیا میشود و از پیچیده ایشان را بیای می نویسد از برای آنکه در زمان اخلافاش بعضی این الف متکلم بیا میگوید و تا لیک و لری میگویند و دیگری توان که بگوید که هم به الف و یوسف و به یازدها فرار حجة اختلاف معنی است چنانچه شیخ هم درین باب فرموده که متران

از کلام

گفته اند که در یوسف بعضی حد است و در عاف بعضی فی و در حجتان فرموده که از پیچیده و کلامشان فرق کرده اند اما گفته در یک محل بعضی بانی و بعضی سایر نویسنده از اینجاست که اصلان این معلوم نیست که یا بوده یا و او **قال** و نون یحیی بها و الانبیاء حدوها و الکافر الحد فیه فی الاما **ح** **قول** شیخ در باب ذکر ما اعتقد فیه مصاحف اصل الاما که از پیچیده منقول فرموده که در یوسف نوشته اند یعنی من شأ را که یک بجای المؤمنین را و الانبیاء یک نون و هر یکی را و سوره خود ذکر کرده و هم در آخر این باب از ابو جعید نقل کرده که گفت که دیدم در بعضی که از امام صاحب میگویند یعنی من شأ را در یوسف و بجای المؤمنین را و الانبیاء که مکتوب بودند بیک نون و از پیچیده از آنکه این نقل نموده چنان فرموده که بعد از آنکه در امام حنیف دیدم نقل کردیم و همه مصاحف اجتماع نموده بودند بر رسم یک نون و غلایم پیچیده یعنی را که اختلاف کرده باشند در آن و شیخ با سواد از عقیبت این نقل در باب از برای آنکه کرده که گفت که یعنی من شأ و بجای المؤمنین ایشان هم در مکتوبند بیک نون و از عقیبت این نقل ماز و اید از ناظر کرده که او گفت که این مرد و کلید و کلام بیک نون اند و در باب ذکر ما در فی المصاحف بعد از الاشارات که از ناظر نقل کرده فرموده که این مکتوب حجت در رسم الکافر در الی حد و هم در آخر این باب از ابو جعید نقل کرده که دیدم در امام سیوطی الکافر را غیر الف **ح** و نون دوم از پیچیده درین سوره و از بجای المؤمنین و الانبیاء حذف کرده اند با قان رسم آنها و سیوطی الکافر حذف الف دره واقع شده در امام صاحب **ح** ای حبیب حبیب کنونی که حذف نموده حذف الف را که هم از ناظر و هم از ابو جعید نقل کرده که گویند از اینجاست که نقل از ناظر نسبت به احوال است و نقل از ابو جعید نسبت به با فراء و قول و نون را که در فراء و قول



مبتدای باشد مضاف و قوله حذفوا خبرش و اگر مضمونش میباری مضمولی بود و حذفوا فعل  
 و فاعله **ح** حذف ثبوت است که شیخ در بعضی مصنفات خویش فرموده که جائز است که کتاب  
 بر طبق قرائه حذف کند نه نوی باشد و این کلام رسم بر قیاس باشد و در است که هر طبق قرائه  
 ثابت دارند باشد و علتش بیان گویند که در نسخ کتب تمام نکرده شد **ح** حذف الف  
 انکار اجتماع و انقیاد است که تا آنکه کسی که انکار فرموده حذف الف به انکار فاعله و انکار  
 که انکار است نه حذف و خبرش بعد از ما **ح** لا تانیسا و معاییش بها الف  
**ح** فی استیسا حذف قسار **ح** الف شیخ در باب ذکر ما انفقت علیهم  
 معاصیهم اصل الامار فرموده که نوشته اند اصحاب رسم در سوره یوسف لا تانیسا  
 من روح الله انه لا یبایس من روح الله و الف و در الرد الف و میرا لایین انما بالف و سوا  
 و بعد از آن فرموده که تا قیام من در بعضی معاصی اصل قرائه فاعله استیسا است و حتی اذا استیسا  
 الارسل و در بعضی مکتوب یافت و در بعضی دیگر هم ازین صاحت میفرماید و حذف الف کرات  
 و اثبات الف و حذفش درین کلمات در میان مضافی و یا مضافی اند و در میان و تحتانی  
 لا تانیسا و یابیس در وضع الف در ایشان مکتوب است و حذفی که در اقیات و استیس  
 و استیسو افش شده از روی روایتی که **ح** قید ما از انچه است که تا معلوم شود که  
 هر دو موضع در زیاده قافیه ترکیب و در میان کلام تا فاعله تا قیاسی نیاید و حذف استیس  
 و استیسو اجناس قطع بر حذفه تنها شان فرموده و شیخ فی بعض بر اثبات و حذفشان فرموده  
 اما حذف حذف در همان نناده و سخاوی نیز قطع بر اثبات و استیس که ده جانی نه گویند

باز

و از حیث است که امام جعفری گفته که می یابستی که بعضی حذفه حذف نشا را بر روی **ح** انجا  
 الف درین کلمات شمال قرائت است چنانچه در رویه بزرگ الفاش حین که که معز را بجای یاب  
 نشاند و در انجا سوره و حرف یاب ساکن بود اقام قاضی که کلمات ساکن ساخته بر طبق  
 یافت کرده و این رسم بر قیاس باشد و در قرائه دیگران حین گویند که حقیقتا در اولک و او را  
 زیاده کرده اند تا فرق شود میان او و ایک و یابیس نیز الف را زیاده کرده اند تا فرق کرد  
 میان یبیس میان یبیس الذین و در تانیسا میان یبیس و یبیسو امن و حتی چه در سر یکی ازین  
 کلمات از حین بین دو دانه است و اعتبار به نقطه و الواو بیت و سمر نه که فاعله ساکن  
 صورتش نمی نگارند و دلیل برین مدعی آنکه چون هر یک از استیس و استیسو الفقی نه باشد که  
 بان شبیه شدن الف را در ایشان زیاده کرده پس چه نیستی الف و ایشان در رویه یونی  
 آن گویند که از حیث اختصار حذفش کرده و رسم اصطلاحی باشد و قرائه دیگران قیاس بر رویه  
 رویه شیخ سخاوی که گفته که در کتاب محمد بن عیسی استیسا یا بالف دیدم گویند که طر و الالباب  
 از آن زیاده کرده اند تا ملحق بان کلمات سه گانه شود پس در رویه ای نیز رسم قیاسی باشد و قرائه یاقینا اصطلاحی نه باشد **ح**  
 و الراجح عن نافع و تخیلا اختلافوا و یا یابیس زاد الخلف **ح**  
**ح** الف شیخ در باب ذکر ما رسم فی معاصی بخلافه و الا بیات گفته که الف مکتوب نیست در سوره  
 ابریم در باب الرجوع فیوم و در باب ذکر ما اختلاف فی معاصی اصل الامار فرموده که در البحر  
 در بعضی معاصی و در سلسله الراجح لواجع بالثبوت بر نافع و در بعضی معاصی الراجح است بغير  
 الف بر مینه و حید و رسم درین باب ذکر کرده که در سوره ابریم در بعضی معاصی و ذکر هم باینهم



اندر صورت بدی که این بین که دوم صورت این باشد بعد از این فرموده که دیدم من  
 اندر مصاحف اسل حریفه عراقی به وای و تحقیق قیس در کتاب خود ذکر کرده اند و یاد  
 الی الف و غیره یوسف که در بعضی مصاحف باقیم آمده مرسم است به الف و بیک یا  
 یعنی یک یا باشد و بعد از این که در رسم گفته است **ح** حذف الف الرابع شتولات  
 از ماضی و اختلاف نموده اند تا طاقان رسم در الرابع در بر صورت ابرسم و یا باقیم از ماضی  
 کرده است که در ایشان اختلاف نموده اند در حالیکه این اختلاف طایف کتابت است در  
 در طایف که این اختلاف گفته است در کتب رسم **ح** حذف الف و غیره اختلاف از قبیل  
 و در ماضی نسخ من کل ما است و است بدین شد که اختلاف در لفظ الرابع است در صورتی که در  
 غیر صورت ابرسم است در رسم لفظ الرابع تا آخر قرآن و قدیم لفظ الرابع بر لفظ باقیم به بنا بر فرموده  
 ششم آمده و طاسطر آورده اند شیخ صفادی کسور است اگر کسی که حرف یا باقیم اند الفصح  
 که کاس بصورت قروش باقی پیدا شده و کاس بصورت یا ش می نویسند و بر سر دو قدیر این حرف  
 که از پس یا است از اصل کتابت من که یک لفظ را مناسب تمام نمی آید جو است  
 است که چون در آن بعضی مصاحف که یک یا می نویسند صورتش باقیم آمده بیک یا ویم است  
 که الف بعد از یا بنا بر اختلاف نموده شده و حرف در اصل که پیش می آید که یک یا که خود را و  
 مذنی بوده و اصل که پیش است پس بنا بر این این چنانچه که در وای می نویسند که یک یا یا دیگر  
 بعد از این یا زیاده میکنند پس شاید که لفظ را و بنا برین و قیسه گفته باشد و اسامی علم **ح** حذف  
 الف الرابع اولی احتمال قرائت است که در قراة ماضی الف حذف شده بود اختصار را و **ح** اختلاف

و الرابع دوم موافق اندن رسم بر مصحف است قراة اسل ان مصحف را **ح** زیاده یا در باقیم  
 اعظام است بجز از لاله در آن جنبه قیسه از کسای خوانده **ح** الف رسم بر قیاس است  
**قال** بالحذف طلقه عن نافع و با و کلها الخلف والیا لیس قیه ترا  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما رسم فی مصاحف با کثرت و الاثبات فرموده که الف مکتوب نیست  
 یعنی بعد از طاق در طاقه فی غنیه و بنی اسرائیل و در باب ذکر ما اختلاف فی مصاحف اسل الا معاص  
 گفته که در بنی اسرائیل در بعضی مصاحف و کلها بنی الف مرسم نیست در میان لام و یا و در بعضی  
 دیگر او کلها همان است از هیچ یکی از مصاحف یا در او کلها نیست **ح** طاسره مرسم است حذف  
 الف و حاتی که این حذف شتولات از ماضی و خلاف حاصل است در حذف الف در او کلها  
 و حالیکه یا نیست او که دیده در میشود در او کلها یعنی در هیچ مصحف الفاصول مستور نیست  
**ح** حذف طاسره یا تحقیق است یا احتمال قرائت زیرا که این کعبه و عبد الله بن مسعود و امام  
 حسن مجتبی و ابن جاد و مجاهد و غیره طاسره و غیره خوانده اند **ح** حذف الف او کلها است اثبات قیاس  
**قال** سبجن فاخذف و خلف جلدنا و قال ملک و شام قبله خبرا  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما رسم فی مصاحف با کثرت و الاثبات در فصل که ترجمه اش باقی میماند کرده  
 که آنچه کتابت المصاحف علی حذف الف فی الرسم فرموده که حذف کرده اند الف را در قوله تم  
 سبحان و سبحان و سبحان که واقع شود مکرر یک موضع در سوره الاسم که آن قوله هو  
 قل سبحان الی است که مصاحف اختلاف نموده اند و حذف الف او را فرموده دیدم من این موضع را  
 در مصاحف قدیمه از آنکه مکتوب بوده الف و در باب ذکر ما اختلاف فی مصاحف اسل الا معاص



در سورة ذکر انرا مکرر کرده و در باب ذکر ما اخلفت فيه مصاحف اصل الحجاز و الشام و العراق  
 فرمود که در بعضی معنی در الامر از مصاحف اصل مکه و شام قال سبحان ربی است یعنی با لغت  
 و در باقی مصاحف مثل سبحان ربی غیر الف ح اما لفظ سبحان پس گفته اند و نشان او  
 که حذف کن الف من المصطفی و خلف در حذف الف سبحان و انقت در لفظ سبحان که واقع  
 بعد از کلمه قال درین سورة و اثباتش حال یکی و شامی خبر داده اند از **ابن عباس** بود که  
 ذکر سبحان در البقرة بودی زیرا که محل اول اثبات که سبحانک لا اعلم لفظا و قیما من غیره  
 اعلام است باینکه درین یکی اختلاف است و در باقی اتمام و قید قبل از برای است که قال  
 لغت که بعد از دست خراج شود و اثبات از لفظ نظم معلوم شد و حذف از حد قال که قبل  
 باشد که قرائه اصل مدینه و عراق است اگر گویند که تراز کجا یکسو که مقابل قال قرائت شاید  
 که صیغی دیگر باشد جواب ایشان اینست که از کثره و قبح میگویم نمی بینید که در هر جا که در  
 لفظ قال اختلاف در مقابل و البته قل است جانش در الانبیاء و المومنین و غیره و آنچه شده  
 و نیز حذف محل دیگر بعد از صیغه قل و انقت مثل قل و کان و قل کن و قل بواکم و غیره **حذف**  
 لغت لفظ سبحان اختصار است و اثباتش درین یکمیل مخصوص عمل برقیاسی و **حذف** اختلاف قل و قال  
 مطابق مدنی قرائه کلمات رسم معترض را چون در دو قرائه اند معذوقه در قرائه  
 قل قیاسی باشد و در قرائه قال حذف تخمین در رسم اصطلاحی **قال**  
 و در **ابن عباس** گفته اند که در قرائه کلمات بعد از قرائه کلمات در **ابن عباس**  
**اول** شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف با حذف و الاثبات که از نافع نقل کرده فرموده

الف هـ

الحکامه و در شاکیه و در لغت  
 علیه آقا و در

که الف هر سوم نیست در الکف در تراز من گفتند و در لایزال الکلمات ربی و در کلمات ربی  
**ح** الف تراز و الف زاکیه که مصاحف از الف لا تمدت مجموع هر سوم اند که فی کناخ  
 ازین خبر داده و کلمات ربی را در دو موضع زیاده شان کرده اند بعد دیده اند که بکندی  
 که نافع از آن اخبار عوده هر سوم اند **ناظم** لایزال الکلمات ربی که شیخ درین سورة آورده  
 که از علوم قول و کل جمع کثیر اند و کلمات معلوم میشود و شیخ معتقد است که درین باب  
 و هم در باب ذکر ما اخلفت علی رسم مصاحف اصل الامصار آورده و ناظم یک بیت ذکر کرده از آنچه  
 که انجام هر دو یکست **ح** حرف تراز و زاکیه و لا تمدت احتمال قرائت است که تواند شد  
 کند که در هر رسم باشد و قرائه ثابت و از کثرت بر قدر و در الف **ح** حذف کلمات تخفیف بود **قال**  
**و فی خراجها و البریح خلفهم و کلهم فخر اخرج فی البیوت قرا**  
**القول** شیخ در باب ذکر ما اخلفت فی مصاحف اصل الامصار از بغیر حقیق آورده که در الکف  
 در بعضی مصاحف قبل بخل یک خراج هر سوم است بالف و در بعضی دیگر خراج غیر الف  
 و در المومنین در بعضی اصنام تسلیم خراجا مکمل است بالف و در بعضی غیر الف نوشته اند  
 بین ناقلان رسم خراج را یک خبر داده هیچ مصاحف بالف و هم درین باب گفته که در الکف در  
 بعضی از مصاحف زوجه البریح غیر الف است و در بعضی دیگر الرابع بالف **ح** و اختلاف  
 را و بیان رسم خطی است در حذف الف خراجا در دو موضع و در حذف الف الرابع و همه اصحاب  
 رسم از فی الف خراج را یک رفته در حال نوشتن یعنی مجموع مصاحف را گفت کرده اند و این  
 الف و اثبات است **ح** قید ما را از بخت که تا به دو محل داخل باشد و خراج را یک خراج



در فرائض

و شیخ سخاوی فرمود که این عام علیها می باشد که اگر کسی در مصحف شایسته ثابت بکند او در قرآن  
 از اینها نذر و تا آن زمان که مصحفی بر او نباشد که فرج ببرد به او این است که قول صاحب  
 تنسیخ که در کتاب فرائض یک فی جمیع المصاحف الفیکونیت و سر او را نمی آید کسی را که اطلاع  
 بر وجه صحاحش نباشد که در عهد ما چنین گفته و شیخ مابین ما فرموده است و گفته و کلام  
 فرائض فی البیوت قرآن این است که در کتاب تنسیخ و فرائض فرموده و در آیه مذکور که این  
 صحیحی که دیده محل براندازی که در کتاب تنسیخ و اگر کسی بگوید که این است الف و کلام که در کتاب  
 که اگر الف نباشد تا آخر موصی کلام را بر سر او و او بگوید که گفته که اگر نشان بر او کلام را تمام  
 صحاح نام تسلیم فرمایند و این دید بود و می آید به خودی باطنی که از این می آید که صحفی  
 سه کیت قول و محمول باشد بر آنکه کتاب بر آیه مذکور باشد **و اثبات این کلمات بر قرآن**  
**اثبات ۱** **و اثبات شایسته در قرآن حذف در فرائض** بگویند که چون الف باشد از برای قرآن ادرام  
**قل کل یلایا و اتق فی و مکنتی یک و منها امر او بعد حیران**  
**الف** شیخ در باب ذکر ما اعتقت علی رسم صحاح مسلم و ابوداود و سوره الکفایت گفته که نوشته اند  
 راویان رسم قال تو فی فرائض و غیره و صحیحی نوشته اند و در کتاب و در کتاب و در کتاب  
 غیره و در باب ذکر ما اعتقت فی صحاح مسلم و ابوداود و العراق و القسام فرموده که در الکفایت  
 در صحاح مسلم درین و کلام و شام غیر آنها مستقلا مرسوم است بر این که بعد از هر شریف  
 و در هر صحاح مسلم راق منتهای غیر از این است بر توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
 کرده و بگوید علی التقدیر و التوحید تا کلامی فراموش و در صحاح مسلم که قال مکنتی فی راق  
 گزیده

و شیخ جعفری علیه السلام

غیر بدون مرسوم است و در باقی مصاحف یک نون **ح** آتونی من صاحب رسم نوشته اند  
 از این یا در لفظ مکنتی به دو نون رسم مصحفی است و لفظ منبأ را قی ویده است یا نوده است  
 از این رسم در حال که این لفظ ثابت بعد از خبر **ح** آتونی در نظم شامل سه دو محلی است زیرا که  
 میان ایشان منافعتی نیست و چون بگوید قید قرآن منزه و صحت زیرا که در قرآن منزه قطع یا قی  
 نمی باشد و از عبارت ناظم فرم می آید که در سر و قرآن یا بوده و کتاب از آن حذف کرده اند تا بر آن  
 اقتراض نمایند بل این سخن شایسته است که بعضی از قومی در خانه اصلا هیچ نمی خوانند و بعضی  
 دیگر که داشته باشند جای حق دیگر از ایشان را نقل کرده و بعد از آن از ایشان اجازت می گیرند که هر قوم  
 هیچ حق درین خانه ندارند یعنی ایشان که یا خود نداشته باشند و ایشان که داشته باشند اصحاب رسم از آنجا  
 که از این در قرآن منزه و اصلش از آنجا باشد همچون از هر دو که منزه دوم بنابر سکون و کسر  
 ما قبل قلب به یک کرده باشند و در قرآن قطع منزه اصلش آنچه بوده شکل اگر چه این بنا  
 سکون منزه دوم و فتح منزه اول منزه دوم عقب یافت شده و بعد از آن در هر دو قرآن بنا  
 بر مثل ضم یا یحتمل یا اصل کرده و بنا بر قوانین و از جهت التماس کفایت یا از آنجا که در این کتاب  
 اجتماع صورتین الف را از دوم خاسته در بیت و کل ما زاد اوله علی الف واحد می باشد  
 و از جهت وزن شعر که منزه آتونی واری را نقل یا بیکشان می باید کرد **ح** حذف آتونی  
 اینست گفته شد **ح** حذف و اثبات در کتب و غیر آنها است که تا اصل هر اقتباسی  
 رسم صحاح حاشی فراموش و در دوم تمام شد شروع در رسم نموده **بقول**  
**و من سوره من غیر علیها التسمی الی سوره حسن** یعنی این که بیان خوانده است



از اول سوره مریم است تا اول سوره صی **قال**  
خَلَقْتُ وَاخْتَرْتُ حَذْفُ الْكَوْنِ وَاخْتَلَفُوا بِالْاِتِّخَافِ نَافِعٌ تَقْطِيعُ اخْتِصَارُ  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما اعتبرت علی رسمه مصاحف اصل الامصار گفته که نوشته اند اصل هم  
 در سوره مریم و قد خلقک من قبل بانیر الف و صمیم نوشته اند در طه و انا اخر تک را بنیر الف  
 و در باب ذکر ما خلقت فیہ مصاحف اصل الامصار گفته که در طه در بعضی از مصاحف لا تحت در کا  
 مر سورت بنیر الف و در بعضی دیگر لا تخاف بالف و از قید در کالاتخاف ظاهرا بیرون رفت و در  
 باب ذکر ما رسم فی المصاحف با کتبت و الاثبات آورده که الف مکتوب نیست در سوره مریم و در  
 تقطیع علیک **ح** حذف مجموع اصحاب رسم و اوقات و الف خلقاک و اخر تک و اختلاف  
 نموده اند راویان رسم در حذف الف لا تخاف و نافع اختصار نموده یعنی حذف کرده اند تساقط  
**ح** از انجمله تلفظ به تا توانی نموده در لا تخاف تا لا تخاف که متفق علی کتف است خارج کرد  
 و در هم خلقاک و اخر تکا احتمال قرائتین است پس در قرائه قصه رسم قیاسی بود و در آنکه از  
 پس قاف و اوست صوره تا باشد و در قرائه اثبات الف در المصاحف اصطلاحی بود و الف از  
 جمله اختصار حذف و در آن صورت نون باشد در هر دو کلمه **ح** حذف تسقط تخفیف  
 یا احتمال قرائتین زیرا که در شواذ یسقط و یسقط و تسقط و تسقط نیز آمده اند **ح** حذف  
 و یخاف و اثباتش در لفظ آن باشد قرائه سر بعضی موافق رسم محققان **قال**  
یَسْرِعُونَ جَنَادًا عَنَهُ فَاتَّقُوا عَلٰی حَرَمٍ هُنَا وَلَیْسَ فِیهِ مِرَا  
**اقول** شیخ غیب از مرقد در باب ذکر ما رسم فی المصاحف با کتبت و الاثبات گفته که الف مرسم

و تاخیر درین کلمات از برای وزن  
 شرات **ح** حذف

در باب یسعون

در باب یسعون یا یسعون و در قسط هم جدا و در الانبیا و درین باب و در باب ذکر ما  
 علی رسمه مصاحف اصل الامصار فرموده که و حرم علی قریه هم درین سوره بنیر الف است **ح**  
 حذف الف سیار چون و جدا و استقواست از نافع و اتفاق نموده اند مجمع ارباب رسم بر حذف  
 الف و حرام درین سوره و نیست در حذف الف بیع مشکلی و شمس **ح** قولنا اخر تک  
 از لفظ حرام در سائر قرآن که در اینجا باقی محمد و الف آمده و در باقی نه و چون از قوله  
 و استقوا علی حرام و هم آن نیست که تصور نماید که مگر اتفاق بر تحلیل حرام نموده اند آن و هم  
 رفع فرموده قوله و لیس فیہ مرا یسعی درین عبارت بیع سبب مجادله و هم نیست زیرا که  
 معنیش اینست که اتفاق نموده اند بر حذف الف و حرام قطعیم و امام جعفری فرموده که سیار چون  
 از انجمله بر جدا و استقواست که تا معلوم شود که همچنانچه الف حذف در میان کلمه سیار چون است  
 در جدا و از این الف میانی است نه الف **ح** حذف سیار چون و جدا و اختصارت و  
**ح** حذف و حرام اقبل مر و قرائه مشهوره است یعنی در قرائه قصه رسم تحقیق باشد و در قرائه اثباتش از روی لغت رسم تعدیری **قال**  
وَقَالَ الْاَوَّلُ الْكُوفِيُّ وَیَخَاوُلُ لَمْ لَا وَادْعِي خَصْفُ الْمَكْنِ سَطْرًا  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما خلقت فیہ مصاحف اصل الامصار گفته که در الانبیا  
 در مصاحف اصل که قال بی یعلی القول مرسم است بالف و در سائر مصاحف قلیاتی غیر الف  
 و هم درین سوره در مصاحف اصل که الم بر الدین گفته اند که است غیر و از سیار غیر و لام  
 و در باقی مصاحف الم بر الدین گفته اند و او است و در باب ذکر ما خلقت فیہ مصاحف اصل  
 الامصار گفته که در الانبیا نوشته اند در بعضی مصاحف قال بن بالف و در بعضی دیگر قلیاتی







خوانده

حذف سائر یا اختصار یا احتمال قرائت زیرا که این مجید و ابو عمرو از رویه  
 محبوب است از بر وزن کلام و از این جهت و این جاسان و این مجید و این مجید و این مجید  
 حذف عظام و الفظ هم احتمال قرائت است که در قرائه حذف رسم قیاسی باشد و در قرائه  
 اثبات اصطلاح حذف نقل در دو موضع مناسبه هر قرائت است رسم صحیفه قاری را  
**قال الله في الآخر** في الامام وفي الجبري قال الف يربها الكبرا  
**القول** شيخ در باب ذکر ما خلف فيه مصاحف اصل انجاز و انحراف و التمسك كنهه که در سورة النجمين  
 در مصاحف اصل بصره سيقولون انه سيقولون انه مرسوم انه بالف يعني ميثاق الامام در سرده  
 اسم اخيرين و در سار مصاحف معده يعني مکتوبه بلام هر دو در اصل و از این جهت نقل فرموده  
 که او گفت که صحیحین یعنی قرائت الف ميثاق الامام دیده من این دو اسم را در امام مصاحف و از  
 ثرون افوز نقل فرموده و او از عاصم مجذری که بوده این دو اسم در امام مصاحف نهفته  
 یعنی امام چرا که کسی که این دو الف را زاده کرده نصرت عاصم میشد و از امام حسن مجری  
 روایت کرده که فرمود که فاسق که عید الله بن زیاد است زیاد کرده درین دو اسم الف را و از  
 یعقوب خضرمی نقل کرده که عید الله بن زیاد و اگر که که زیاد کرده درین دو اسم الف را و شیخ  
 بعد از آنکه این نقلها نموده فرموده که این خبر با نزد ما صحیح نیست و بنا بر حذف ناظف ان  
 و اضطراب ان و بیرون رفتن ان از عادات و نتیجه که جاز نیست که اقدام نمایند خضر و صدیقه  
 این اقدام را که ان زیاد قرائت است در مصاحف با وجود علم ایشان بان که این است روانی و از  
 ایشان این اقدام خود را بل این است انگار این زیاد قرائت نمی نمایند و در سینه از دو رویه کرده

مردم را انان و نقل بران نمیکند و چون حال بدین مناسبت اجل شد اضافه زاید قرائت این دو الف باقی  
 دو اسم و صحیح شد که اثبات این مرد و الف از قبل عثمان و جماعه صحابه بوده یعنی زمین ثابت و جماعه  
 قریشیان از امامان و نو شد بر حسب آنچه از مراد های بنی مالک آمده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 دیگران را بان اقرار فرموده و چون زاید الف مخصوص بود اسم اخيرين بود شیخ از امام ائمه  
 اخبار فرموده که اجتماع نموده اند صحیح کتاب مصاحف بران که حرف اول سيقولون است نیز  
 انبش هم و قد قبل العلم اخيرت الهمی که از پیش ثابت است **ح** بگو که لفظه الفی که است در او جمع  
 اخيرين زاید کرده اند بر زبان صحابه از امام مصحف اعلم و در مصحف بصری **ح** قید اخيرين از آنچه  
 نموده که اول بیح خلافی نبود و قید امام و بصری از زبان فرموده که در مصاحف مکه مدینه و کوفه  
 و شام در هر دو موضع بلام هر دو و کسان می فرموده که در مصحف ابی بن کعب صحیفه مدینه بود  
 و قد کثر ما الکبر اشاره به آنست که این زاید قرائت صحابه بر زبان نموده اند بر حسب نزول بنابر ذکر  
**ح** حذف و اثباتش مطابق این قرائه اصل هر دو است رسم صحیفه بصری را و قرائه و مکران مصاحف شام  
**قال** سراجا اختلافوا و الريح مختلف فیه نافع مع كل ما اختلف  
**القول** شيخ در باب ذکر ما اختلفت فيه مصاحف اصل الامصار از عاصم روایت کرده که در النفران در  
 بعضی مصاحف و جعل فیما سراجا بنی النشأت و در بعضی دیگر سراجا بالف لفظه و در باب ذکر ما  
 رسم فی النشأت با حذف و الاثبات از نافع نقل کرده که الف مکتوب نیست در النفران و در سراجا و هم  
 در نیشاب که الف مرسوم نیست در دو نسخه از اصل الرجاج و در النفران و در باب ذکر ما اختلفت  
 علی رسم مصاحف اصل الامصار از عاصم نقل نموده که در النفران و دو نسخه از اصل الرجاج بالف مرسوم







ذکر ما است علی رسم مصاحف اصل الاصل به استاده و آیه کرده از این عالم که در مصاحف اصل  
 و اصل انشا بخون به دو نوشت به استقامت **ح** ایضا و طاهر که او را که تافع قائل شده بخون  
 الف از ایشان و شام انشا نوشته اند و توف **ح** درین دو اند که مینا لایق در انشا بخون  
 اختلاف کرده اند که دو نوشت یا با دو نوشت شیخ در باب ذکر ما است ایضا علی مراد التلیق  
 از محمد بن عیسی نقل کرده که انشا یا و تون و حرفت بین و سه ضمت و طس نقل انشا بخون  
 و در الصافات انشا که او در باب ذکر ما است علی رسم مصاحف الاصل رسم از محمد بن عیسی  
 روایت کرده که نوشته اند اصحاب رسم و نقل انشا بخون را به و تون و بعد از آن فرموده که مرا  
 محمد بن عیسی به و تون است که بعد از سوره و حرف را نوشته اند و رسم این محمد بن عیسی  
 خود نص نموده که این دو حرف یا و تون است و عیسای روایت کرده که این رسم است به و تون  
 که در مصاحف اصل شام و صحیفین باشد و روایت کرده از بنو عیسی که گفت که صحیفین از انشا  
 و او گفته بی نوشته اند انشا بخون بر بی نوشته اند ابو عبید که کتاب فصلی قرآن از او  
 که در الف یق در مصاحف اصل شام انشا بخون به و تون رسم است بی استفاده من حاصل آن شد  
 که مجموع ارباب رسم متفق اند بر آنکه بعد از سوره و حرف رسم شامیان که به و تون بی نوشته اند  
 خوانده اند که این دو حرف و دو نوشت بیار موافقه قرآنیان و غیر شامیان که به و تون بی نوشته اند  
 بران گفته اند که حرف اول سوره حمزه اید و صحیفین و انکام است و الانام و در نقل و در رسم  
 الکبوت و در فصلت و حرف دوم نوشت از جهت مطابقت قرآنیان **ح** اختلاف درین دو حرف  
 احتمال قرآنیان است بر صریح **قال** معارضه یی علی خلفه فطره

**سبحان قلم یفطر عا قاصر** **قال** شیخ در باب ذکر ما است ایضا علی مراد التلیق  
 اصل الاصل که در نقل در بعضی مصاحف بهادری المی رسم است بیاستن بعد از ال و غیر  
 الف یعنی بعد از تا و در بعضی دیگر بهادری المی یا ثبات الف لفظا و بیاستن بعد از ال و رسم درین  
 سوره و فطره تهم بر جمع در بعضی مصاحف رسم است یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر فطره تهم  
 و در القصص در بعضی مصاحف فطره تهم یا ثبات الف لفظا و رسم است یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر  
 و در بعضی دیگر سحران تهم و در سوره دوم در بعضی مصاحف و ما است بیاید الف و غیر یا  
 و در بعضی دیگر به الف بی یا بعد از آن فرموده که در رسم در صیغ مصاحف یا نیست و در اصل  
 در مجموع مصاحف یا است و در باب ذکر ما رسم فی الصاحف یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر  
 نیست و در القصص در رسم سحران تهم یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر  
 و فطره تهم یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا  
 فطره تهم یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا  
 و حذف یا و ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا  
 که در ساخته خبانه ویدی و تا فطره تهم یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا  
 قرائه است و کلمات که تا **ح** حذف الف فطره تهم یا ثبات الف لفظا و در بعضی دیگر یا ثبات الف لفظا  
**یکینم قال موسی یاقع بعلیه آیه وله فصله طهر**  
**قال** شیخ در باب ذکر ما است ایضا علی مراد التلیق  
 در مصاحف که قال موسی ربی علم غیر و او رسم است برین از قال و در سائر مصاحف و قال



و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف روایت کرده که الف در سوره نیت در العنکبوت در علیت  
 من ربه و در لقمان در وصاله فی عاصمین بعد از صا و **ح** در صحت یکی از میان مصاحف اصناف  
 قال موسی مرسل است بکذا و او نقل کرده است تا فتح حذف الف و در علیت و طاکر است  
 حذف الف وصاله از برای تا فتح **ح** قال بالف موسی متبوعه ساخت تا قال رب ان و قال فرعون  
 و امثال ان بیرون رفته و شیخ ایات را به کلیم من ربه و ما ظم رحمتها و بالف علیت بکذا کرده  
 تا انما الایات و بل سوایات خارج کرده **ح** اثبات و حذف در مجموع کلمات سه کلمه احتمال  
 قرابت است و کوس که در فضائله قرابت نیست زیرا که این بن کب و امام حسن بصری و غیره  
 و ان حرف و این را با و طلیح و جدری و شعیانی و فضله با بصورت حذف از این است  
**قوله** تصیر انظروا نظره و تیلون بکلیف علم انصیر  
**قوله** شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف آورده که الف مکتوب نیست در لقمان و در وصاله  
 حذف و در الاخراب در ظاهر و من و در قد سمع انه تطایرون و و علی و در باب ذکر  
 ما اتفقت علی رسم مصاحف اصل الامصار ذکر تصاویر را مکرر ساخته و در باب ذکر ما اختلفت  
 فی مصاحف اصل الامصار فرموده که در الاخراب بعض مصاحف یسلون من انما لم یف الف  
 و در بعض دیگر یسلون بالف و بعد از ان از ما نقل کرده که یسلون و مصنف فی الف و در باب  
 ذکر ما اتفقت علی رسم مصاحف اصل الامصار گفته که نوشته اند در سبأ عالم الیب یلوی و در یس  
**ح** تصاویر اتفاق نموده اند اصحاب رسم بر حذف الف و حذف الف تطایرون تا فتح را  
 و حذف غیر یسلون بخلاف است و الف علم را حذف نموده اند **ح** شیخ سخاوی در شرح

که تطایرون از برای تنبیه قصیده است حمل بر آن کنند که در نسخه او نبوده و ما ظم که تطایرون  
 در اتفاق از تصاویر جدا کرده و اگر چه حذف الف از غیر تنبیه است از انجبه است و این که تصاویر را در باب  
 اتفاق اخطا کرده و تطایرون را در باب اتفاق مکتوب است تا فتح است و میسر ممکن همانند است  
 کرده و مکرر شیخ حذف را در یسلون را دلیل بر آنست که طرف حذفش را جاست بنابر آنکه جمیع  
 یسلون بکذا خوانده اند مگر و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس  
 و این بن کب بر اینست که یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس  
 یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس  
 تصاویر احتمال آورده است و در تطایرون احتمال چهار قاعده **ح** اختلاف در رسم یسلون هم  
 احتمال و قاعده است خواجه شامه و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس و یس از یس  
 باشد که غیر از بصورت الف نوشته باشند مانند النشاة و لیسو او ان تو اختلفت قیاس  
 زیرا که قیاس غیر از کما قبلش ممکن نیست است که او را بر سرش نباشد **ح** حذف علم  
 که در سوره سبأ را افاده کرده و این **قوله** لا کلمة یلعد کذا و فی سبکهم  
 عن نافع و یجوز فی قلمه کما **قوله** شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف تا فتح  
 نقل کرده که الف مکتوب نیست در سبأ و باعد بین سبأ تا و در فی سبکهم ایة و در سبأ تا یس  
 الا که در و یس در تنبیه علی ان یلعد سبکهم یعنی بعد از یس و یس و یس و یس و یس و یس و یس و یس  
 علی رسم مصاحف اصل الامصار ذکر ما بعد از اعاده فرموده که نوشته اند از برای یس و یس و یس  
 بین سبأ تا را غیر الف **ح** باعد سبأ تا الف و در مجموع مصاحف از برای سبک تا یس



عالم منزه و الاصل است از جنبه مجموع اصحاب رسم و فی سائکنه متعقبات از نافع بخود  
 و یکاری و قاور ذکر کرده اند همین از نافع نیز **مکنت** است که لفظ لکن تعلق با عالم و جیت  
 سابق داشته باشد یعنی لفظ عالم مقصور الالف از رسم و باب و در مثل است که از نافع  
 الالف از برای حد کتاب و احتمال دارد که تعلق به باب داشته باشد بنابر مشهور و آنست که  
 سائل را در سکه گوید که حرف مجموع کتاب متعلق اند به حذف ازین چهار کلمه است که در  
 تصریح فرموده که از برای حد است و آن ساء و کاف و طاء و یاء است که از آنجا که در باب  
 اتفاق قولی نیز آورده بخلاف آنست که در کتب اتفاق سکوتی آورده **حذف** و در باب  
 و سکنه آن که نیکو که تا رسم احتمال قراءه قصر تحفیه و قراءه حد مقصورا داشته باشد **حذف** در  
 سبکبازی و تباه می توان که تخفیف باشد و میتوان که احتمال قراءه قصر باشد چه در سواد این خیم است  
 و این قیس وایت ذرا ابو عمران و این التخیف بخبر را بر بنیام قول از لسان مجر و خوانده اند  
 و یقوت و عاصم جوری و ابو ایمن و ابن ابی اسحق و غیره را در ذیل قیاس و غیره و در باب  
**قال کوف و ما علفت و الخلف فی کلین کلامه** **اقلو** هم عن اربع اقوال  
**اقول** شیخ و باب ذکر ما اختلف فیها اصل الاصل ذکر کرده که در این سینه در بعضی سائت  
 و ما علفت ایراد می نماید و در بعضی دیگر و ما علفت بها و در باب ذکر ما اختلف فیها اصل  
 اصحابه و التمام فرموده که در بعضی در مصاحف اصل کوفه و ما علفت ایراد می رسد و رسم است غیر  
 با کوفه نیز تا است و در سائر مصاحف و ما علفت بها و در باب اول ازین دو باب ذکر کرده اند  
 که در بعضی فی شغل ناگون و در اندکان دنیا ناگین و در و الله ناگین تا است و در تخفیف

الکلی

ادامه

ادامه ناگین در بعضی مصاحف رسم اند با الف و در بعضی دیگر نیز الف و در باب ذکر ما رسم  
 المصاحف گفته اند که مکتوب نیست در المصاحف و در فم علی التام هم نیز چون بعضی بعد از **ح**  
 و ما علفت بخود نام صحت کوفت و اختلاف و اتفاق است در رسم لفظ ناگین و ناگین  
 در همه قرآن و التام مشهور است از نافع بخود **ح** شیخ اختلاف علت را در بابی سه مرتبه  
 و در این سینه و نافع بنابر تصریح مقصود معین آورده و شیخ قید بعد از تا که نموده آخر از  
 بعد از تا که در این رسم فرموده و نافع لفظ به علت بخود نام آورده تا از حدش ثابت معلوم  
 شود و از ترتیب دانسته اند که مراد التام هم نیز چون است نه ما که تمام التام **ح** و ما علفت  
 و ناگین است که تا هر یک از قراءه حذف و اثبات مواضع رسم مصاحفیه زیرا که ابو جعفر  
 ناگون و ناگین هر چهار عمل را بقصر خوانده و در یائین خوانده مواضعش خوانده و در  
 اندکان تمام رسم هر که در التخیف حصص **ح** حذف التام هم اختصار است و نافع چون از  
 نظم سائل رسم فراغت چیست در چهارم شروع نمود **بقوله** **ومن بعد**  
**صلی اخر القرآن** یعنی این سائل که ذکر خواهد شد از اول سورة صلات  
 ما قرآن و چون در صواب اختلاف بود و ابدا از پیوره الزم نموده **بقول**  
**عن نافع کذب علیه بخلاف تا مر فی یون التمام قد نصیر**  
**اقول** شیخ و باب ذکر ما رسم فی المصاحف و در کتب مکتوب نیست و الزم در کاتب کتاب یعنی بعد از  
 کاف و در باب ذکر ما اختلف فیها اصل الاصل ذکر کرده که در الزم در بعضی مصاحف یکان  
 عید در رسم است با الف و در بعضی دیگر عید و نیز الف و در باب ذکر ما اختلف فیها اصل



اسم لامعا گفته که در الزمر بعضی مصاحف بجای عده مرسوم است بلفظ و در بعضی بکسر عده  
 این کجاست و العراق و السلام فرموده که در الزمر در مصاحف اصل شام تا مردنی اعیان و نون  
 مرسوم است و در سایر مصاحف تا مردنی اعیان بیک نون **ح** کاتب است و از نافع بکسر عده  
 الف و خذ الف عباد و الف کثرت و تا مردنی باری و اء الله از باری نون دوم در مصحف  
 شام در تا مردنی حاصل آمده تا در دیگر مصاحف بیک نون نویسنده خواهد شد و خواه نشد  
 حذف کاتب و یا خذ الف است از کاتب و اختلاف در رسم عباد و تا مردنی حاصل شده  
**ک** اشد منکم له اوان الکوفیه و الحذف فی کل بیت نافع **ش**  
 مع یونس و مع التیم و انعموا علی السموات فی حذف یونس و التیم  
 لکن فی فصلت ثبتت اخیروما و الحذف فی قرأت نافع **ش**  
**الف** شیخ در باب ذکر ما خلفت فی مصاحف اصل کجاست و العراق و السلام آورده که در الزمر  
 و مصاحف اصل شام کاتبان اشد منکم قوه مرسوم است بجای و در سایر مصاحف اشد منکم با هم  
 درین سوره در مصاحف اصل کوفه اوان بظهور فی الارض النساء و کتب است بزیادتی الف بیش  
 از او و در سایر مصاحف اوان بظهور بکسر نون از سحر و از بسیار و دیگر کرده که اوان در  
 اقامت مصاحف بزیادتی و اوست و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف آورده که کتب مرسوم نیست  
 در یونس در کلمات ربک علی الذین فسقوا و کلمات ربک لا یؤمنون و در غافر و کلمات ربک علی الذین  
 کفروا و در تحریم در کلمات ربنا و در باری دیگر گفته که حذف کرده اند اصحاب رسم الزمر را که واقع است  
 بعد از او و در قوله تو السموات و السموات در سوره قرآن مکرر در یک موضع الف در بعضی بعد از

که در مصحف شام است از قول  
 نافع زیاده نون

و او مرسوم است و این سه سوره فی یومین است و در فصلت و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف  
 گفت که الف مرسوم نیست در فصلت در فقرات من کما **ح** اشد منکم بجای مرسوم صحف  
 کوفیت و اوان مرسوم است بزیادتی الف بیش از او و در مصاحف کوفیه و حذف الف  
 در لفظ کلمات درین سوره ثانی نقل کرده اند از او و موضع دیگر در یونس و دیگر عرض دیگر در  
 التیم و اتفاق نموده اند راویان رسم بر لفظ السموات و حذف الف بعد از میسر و الف بعد از او  
 فی مضافت از دیگر اصحاب رسم و کتب در فصلت الف دوم ازین و الف ثابته و حذف  
 الف در فقرات نافع مشهور گردانیده اند **ح** که لفظ منکم در مصحف شام بجای مرسوم است  
 از لفظ نافع مرسوم میشود و گفته در دیگر مصاحف بنابر مرسوم است بظهور منموم میگردد که در  
 دیگر مواضع اشد منکم و اشد و همچنین زیادتی الف در اوان از لفظ نظم دانسته میشود  
 پس در دیگر مصاحف حذف باشد و شیخ کلمات چهارگانه را در هر یکی در سوره خود ذکر کرده و ما نظم  
 از جمله اختصار مجموع را در اینجا و فرموده اما مناسبت بر آن بود که در سوره یونس بعد از ذکر فرموده  
 و جواب میتوان گفت که شاید که فراموش کرده باشد و در اینجا چون لطیف کلمات رسیده مراد  
 محل یونس را یاد داشته اند و استدلال نموده و چون در یونس در هر دو محل کلمات یک بوده  
 شیخ از مطلق ذکر فرموده **ح** بدل کاتبان یا در کتب و اثبات و حذف در اوان است که  
 تا قرآن اصل بر اطمینان است رسم مصحفشان باشد **ح** حذف و اثبات در کلمات و فقرات  
 اختلاف قرائت است که بر قرآن اثر در رسم تحقیق بود و در قرآن جمع متدبری و نکوس که علاوه  
 در کلمات رجا و التیم تحقیق است بل ای بر کتب و عامم تجردی و ابو اسحاق از



بترجیح خوانده اند **حرف در السمو** **قال عنه اسلوبه والرجح والمذهب**  
**عنه** باکسبت وبالشام **قول** شیخ در باب وکر ما رسم فالحصا ورو که الف  
 کسبت نیست و اسوده من ذب و الزحف دوران پیشا لیکن الزحف در السور و در باب  
 وکر ما اقلقت فیحصا حاصل کجماز و العراق و الشام فرموده که در مصحف مدینه و شام باکسبت  
 مرسوم است غیر قاعده که بنی از بابت و در سایر حصا خبر نداده است **ح** حذف فاعلا ساقه  
 و الف در خارج شقوق است از این و مصحف مدینه باکسبت یعنی غیر قاعده است و در مصحف مدینه  
 حذف فاعلا باکسبت در مصحف شام **ح** حذف فاعلا نظایم معلوم است بر این دیگر مصاحف  
 اثباتش باشد و بن ترتیبی که است قرائت بنابر ضرورت شمرست و در رسم بالشام بر وزن  
 فعال می باید خوانده ضرورت وزن را و از جهت آن نیز که چون با نسبت را حذف کرد و فاعلا  
 از الف می آوردند و این کلام لازم است که از جهت دفع التباس کثیر الفین الف اول را فاعلا و فاعلا  
 تا نمره شود اگر کسی که در بعض التباس کثیر بکسر میکند غالباً اینها چون است که بنی کرده  
 جواب است که با قبل الف می باید که منسوخ باشد **ح** حذف و اثبات الف افعال  
 و اثبات و حذف و اثبات فاعلا است که تا ترزان بر صریح رسم باشد **قال**  
**وعنها تشبیه یا عبادی لا و تم عبادی بحذف الظ** **قول** شیخ در باب وکر ما اقلقت فیحصا حاصل کجماز و العراق و الشام فرموده که در  
 الزحف در مصاحف مدینه و شام تشبیه لافش مرسوم است و در سایر  
 مصاحف یکبار و بعد از آن فرموده که ویدیم بعضی را از مشایخ که میگویند که در مصحف

که

که نه نیز هم بود و ما مرسوم است و حال آنکه آن خطاست و ابو عبید که گفته که ویدیم که در امام مصحف  
 نیز در کتاب کتب بود و شیخ هم درین باب آورده که در الزحف هم در مصاحف مثل مصحف مدینه  
 و الباقی لا حرف علیکم مرسوم است بیاد و مصاحف اصل عراق یا بیا و بغیر از دو باب دیگر  
 ما اقلقت علی رسم مصاحف اصل اصحاب فرموده که در الزحف نوشته اند اصحاب رسم هم عباد  
 بنیر **ح** نقل کرده اند از مصاحف مدینه و شام که تشبیه و بیا در ایشان باثبات و اثبات  
 یا نه و هم عباد الرحمن که که کشته بخذف مجموع نظایر رسم **ح** قیاس است که اصل هر کس که عباد  
 باثبات یا خوانده باید که در مصحف ایشان نیز بیا مرسوم باشد و همچنین اگر بخذف خوانده باید که  
 بخذف مرسوم باشد و حال آنکه هم از قطع و هم از نظم حقین معلوم میشود که در مصحف مدینه که  
 بخذف میخوانند بیا مرسوم است و در مصحف بصری که بیا میخوانند کوفه بیا خوانده شده که در مصحف  
 مدینه و شام فقط باثبات و در مصاحف عراق که عباد از کوفه و بصره است بخذف و از جهت  
 شیخ فرموده که شمر اوست که در مصحف مدینه که بخذف باشد چرا که قرائت ایشان مذمت و بعد از آن  
 فرمود که و حال آنکه در جامع نصیحت بر حذف یا یعنی در مصحف شمر از قول ابنه جماعه که گفته  
 که یا عباد و مصحف که بنیر است و بعد از آن و دیگر شیخ فرموده که ویدیم بعضی را از مشایخ فرموده  
 که میگویند که یا عباد و مصحف که باثبات است و هم بخدارم که این کسی که این سخن گفته از قول  
 ابو عمر و بنی الاثر گرفته و قول ابو عمر و اینهاست که نیز مدین از روی او کرده که گفت که ویدیم یا عباد  
 و مصاحف اصل عباد بیا و وکر هم از چهار است پس در ترجمه این دو مخالفه و اندام علم ممکن است  
 که بگویند که اثبات یا نه و می همچون اثبات و او در آنک باشد که در خط است و در خط است  
 چنین



و در نزد بعضی از ذوات باشد که در لفظ ثابت و در خط مخدوف و چون شیخ حذف با و الرحمن را  
 و در باب اتفاق قولی که فرموده ناظم درهما اینست که با اتفاق فرموده بقوله بعد فاعلم انما  
 و حذف و تشبیه تناسب قرائه اصل هر شریعت رسم مصاحف از او **ح** حذف و اثبات  
 عبد الرحمن اقبال قرائت و این **قال** **احسن** اعتد الکوفي و نافعهم  
**بقوله** حذفه اثره حصرا **اول** شیخ در باب ذکر ما اختلاف فی مصاحف اصل  
 البخاری و العراق و الشام گفته که در اختلاف در مصاحف اصل کوفه بر ادویه احسانا مرسل است  
 بر ادویه و کوفه پیش از عا و بعد از سینه و در سایر مصاحف سنن غیر این و در باب ذکر ما اختلاف  
 فی مصاحف اصل الاصحاح نیز آورده اما بهم در باب ذکر ما رسم فی مصاحف ادویه که الف  
 مکتوب نیست و اختلاف در تبار علی و در اماره من علم **ح** احسانا اعتد و نحوه  
 صحیف کوفی بر دو الفا و نافع از عثمان نافع در رسم حذف و حاصل است و تبار و در  
 اماره شمره است نافع از انرا ناسی که الف ایشان منته وقت **ح** شیخ تبیین پیش از عا  
 و بعد از سینه است از الف بعد از نویم نموده و در نظم یک طرف اختلاف و زیاده و تبار  
 از لفظ ناظم معلوم شد و یک طرف دیگرش عا که بنظر او فرموده که آن بر ادویه حسنا است  
 در الکیف است و تقدم و تأخیر در الفاظ قرآنی از جنبه وزن است و با در تبار در نه قرائت  
 بل از جنبه طرفیه است **ح** اختلاف مصاحف و احسانا نوافقه قرائه هر که در رسم  
 مصاحف ایشان را **ح** حذف و اثبات و تبار و اماره احتمال قرائت است از اینجه که ابو بکر  
 و عبد الرحمن الشیخی و ابن شریک و ابویان و زید بن علی و ابو عامر و ابن ابی اسحق و عامر

محمد بن عثمان بن عفیم تغییر را بر صیغه مضارع خوانده اند و ابی بن کعب و عبد الرحمن الشیخی  
 و حسن بن علی و عثمان و قناده اکثره را بر تنه شمره و اسکان تا و فتح را و ابن مسعود و عثمان بن  
 و ابو زین و جماعتی دیگر بنیت بنیه و ثاب را بر سه می خوانند و اعلم **قال**  
**ونافع** **علیه** **اذ** **کر** **خشیعا** **بخلاف** **هم** **وذا** **العصف** **شام** **وذا** **الجلال** **قرا**  
**اول** شیخ در باب ذکر ما رسم فی مصاحف ادویه که الف مرسل نیست و سوره نافع در باب  
 عامد بن عبد الرحمن و در باب ذکر ما اختلاف فی مصاحف اصل لا محاله گفته که در اکثر  
 و بعضی مصاحف خاشع مرسل است بلیغ یعنی بعد از عا و بعضی دیگر خشیع بلیغ  
 و در باب ذکر ما اختلاف فی مصاحف اصل البخاری و العراق و الشام از کسان علی که در  
 و الرحمن در مصاحف اصل شام و اکتب **وذا** **العصف** **بالف** و نصیب مرسل است و در  
 وذا **العصف** بر او بر فتح از ابو عبیده روایت کرده که او گفت که در امام مصاحف مخفی مرسل هم  
 در تبار و در مصاحف اصل شام وذا **الجلال** و الاکرام در آخر سوره مکتوب است و در سایر  
 وذا **الجلال** **بیاع** و نافع عامد گفته شده در شان عامد که یا و کن عامد از نافع بخد  
 الف و خاشع مرسل با اختلاف را و این رسم وذا **العصف** **بالف** مرسل مصحف شایسته  
 وذا **الجلال** جمع کرده است مصحف شامی را در خویش بر او و اگر لفظ قرائه از قرائه گیرند  
 تقدیرش چنین می توان کرد که وذا **العصف** وذا **الجلال** خوانده است شامی نهاد بلیغ  
 و او **ح** ناظم لفظ بنده خشیع مرسل و اطراف دیگرش که اثبات از حد معلوم گردد  
 و در **العصف** وذا **الجلال** که تلفظ بالف و او نموده آنها و بر آن فرموده که حد اول که او





از دو معلوم میشود و چند دومی که است از مشهوره قرات شش گانه معلوم میگردد و شیخ  
 در احوال را که نموده که در آخر سورة است از اول نموده و نام اعتقاد بر تفسیر اختلاف قرات  
**قال** تکذیب بخلیف مع مواقیم دغ للشام والمدنی والعتیبری  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما اختلفت فيه مصاحف اصل المصاحف فرموده که در المرحوم  
 اصحاب رسم ضایعی الا ربکا کذا نه در بعضی مصاحف مالت جینی بعد از یاء و بعضی دیگر  
 بیز الف از اول سورة تا آخر سورة نوشته اند و الا فقه در بعضی مصاحف بوقوع الفجر  
 را غیر الف یعنی بعد از واء و بعضی دیگر بوقوع الفجر بابت و در باب ذکر ما اختلفت فيه مصاحف  
 اصل المصاحف فرموده که در المرحوم در بعضی مصاحف اصل شام دومیه فان الله  
 انقضى الحیدر مرسل است غیر مرسل و در سایر مصاحف هو الف الحیدر مرسل است **هو**  
 حذف الف کذا بان طبق است بخلاف کتاب درین حالت که این حذف مصاحف حذف  
 الف موافق است و کذا در خط سور فیه الشان والوئیه را از برای بعضی شامی و مدنی  
 از اطلاق تاظم چنین معلوم میگردد که اختلاف در کذا بان اول است و لیکن جواب میتوان گفت  
 که در علم حذف معقول بر قول در فاشن الا عالم یک طرفه فرموده و نتیجتا شیخ در کذا بان  
 تفاوت را چه آورده تاظم و جمعا الله بر سیم آورده و چون شیخ در حذف سواتیه اختلاف  
 معین فرموده تاظم روح الله و جماعه غیر متابعان نموده **ع** حذف کذا بان اختصار است  
**وع** اختلاف در حذف مواقیم و هو الف است که تاظم تران مواقیم رسم باشد  
**قال** وکل الشام ان نظهر احد فواوان تدارک عن نافع طهر

**اقول** شیخ در باب ذکر مر آورده که در المرحوم در مصاحف اصل شام و کل و کذا است بر سیم  
 بر نفع یعنی غیر الف و در سایر مصاحف و کذا بنف یعنی بابت و در باب ذکر مر مرسی المصاحف  
 آورده که الف مکتوب نیست و التوحید در ان نظام را علیه در العلم در لوانه **ع** در نفع  
 و کل رسم معنی شایسته و ان نظام را حذف کرده اند و اوان الف را در رسم بعد از ازاو  
 و حذف الف بعد از ازاو از ان تدارک نظام گشته از نافع **ع** از نقطه تاظم و کل را بر رسم معلوم  
 که در مصنف شامی بر نفع و در غیر شامی بنصب و اتفاق بر حذف الف نظام الفظ معلوم است  
 و بر حذف ان تدارک معنی **ع** اختلاف و کل است که تا قرات مر کس بر نفع معنی شایسته  
**وع** حذف نظام را و تدارک اختصار **قال** ثم المشرق عنه والمغرب  
**عليهم** جمع و لا کذا با شهور **اقول** شیخ در باب ذکر مر مرسی المصاحف آورده  
 که الف مکتوب نیست در الخارج در نظام اخر بر با مشارق والمغرب و در الانسان و المیم  
 شایب و در التبا و الاکلا **ع** بعد از انکه حذف کلمات سورة الفهم دانستی بگو که حذف  
 الف مشارق والمغرب والمیم و الف کذا با منتولست از نافع و این حذف  
 مشهور است **ع** از انچه بکلمه تم عطف فرموده که سورة الخارج از سورة الفهم مترافی بود  
 و چون مرخصی که از نافع منتولست بسج منالعه او در ان حذف نمیکند و در عالمیم و لا  
 کذا با جماعتی مخالف کرده اند که در مصنف افاق بالف مکتوبه تاظم اشاره بره ایشان  
 فرموده بتول اشتراک یعنی حذف الف ایشان شری تمام دارد **ع** حذف المشرق والمغرب  
 میتوان که اختصار باشد و می توان که بر قرات ابو بن کتب و عبد الله بن مسعود و ابو الورد







بواقع انجوم را در التظنیف خاتم سک را در البغی فی عبادی را و بعد از آن فرمود که درم  
 رسم بیشتر این حروف مذکوره را در مصاحف اصل عراق و غیر اصل عراق بر مثل آنچه در این کلام  
 نافع از مصاحف اصل یسینه **ح** بگو که حذف الف خاتم و تصاحبی و کبار و فی عبادی  
 و سکاری نافع غالباً در ذکر قرآن این حذف **ح** تدبیر و تأخیر در کلمات قرآنی در بیت  
 بنا بر حضرت شمر است و بر چند که شیخ بیان می فرماید که لیکن از اطلاق نام جهان  
 معلوم میشود که حذف در سکاری و کبار در اصل اول است یعنی لا تقر به الصلوة و انتم سکاری  
 و انتم یکتبوا کباراً مانع از غنه جنانکه امام جعفری تحریر کرده و نیز می توان که حذف در رسم  
 محل سکاری و رسم سکاری کبار باشد اما ممکن است که جواب بگویند که حرف نافع بعد از حذف  
 انما را ذکر کرده معنی است که مقصود از سکاری دوم وضع جهت و عرض الا کبار و کجی کبار است  
 و یک محل و این لا غیر آنکه گویند که چرا شیخ نافع در همان زمان که سوره سوره را علی حد  
 ذکر میکرد و در یکی از این کلمات در سوره نهای خوششان اقامتی کردند و در حقیقت است که از  
 بهر آن چنین کردند که میخواستند که اول استقامت شد بعد بن عیسی را بیان کنند و بعد از آن آنچه  
 اسمعیل بر آن زیاد کرده که است و ذکر کند و سائل را می رسد که بگوید که چون شیخ نافع اینهم  
 از اسمعیل ذکر کرده چرا نافع از ادبیت مندرج نکرد اندیشه می توان که جوابش گویند که چون مقصود  
 بیان چیز نجات که اسمعیل را ذکر کرده و عید الله کرده و شیخ فرموده که اسمعیل حدیثیکر و جهات  
 این حرف که عید الله انما را را ذکر کرده و عاتقه یعنی بیشتر است که اسمعیل را ذکر کرده عید الله  
 بر او ایان منفر داشته و این منفرات شاید که یک محل بواقع انجوم بود که شیخ از باب

حذف م

از نو انداخته است و نافع را وقت کشد که این را از نو انداخته است بل از انما  
 که عید الله بر آن منفر شده پس از اینجا انما در سکات کلمات را نه منفر کرده **ح**  
 حذف خاتم احتمال ندیم و تا چیزی است در سوره قرآن مشهوره **ح** حذف تصاحبی فی عبادی  
 اختصار است و **ح** حذف کبار احتمال قرآن جمع و توحید است و **ح** حذف سکاری احتمال جمعیت  
 در سوره قرآن و نیز می توان که رسم ختمه و تصحیف و عید بن حذف بر مناسبت قرآن شاذ  
 باشد چه و باید کرده اند که این بن کتب و عروقه بن انزید و ابن العالیله و جماعت دیگر خاتم را  
 بصورت رسم خوانده اند و از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و سلم نقل است که خط تصحیف را بنم  
 و کسر تا بر وزن نکر من خوانده و بعد از و شخصی و ابو السهاک درین قرآن متابعه تصحیف نافع  
 و ابی بن کعب و بقیه از بعضی طرق فلا تصحیفی را بطبع تا و حاد تصحیف نونی بر وزن عظمی  
 و ابن مسعود و اشش فلا تصحیف را بنم تا و حاد و سید بن ثوف بر وزن فلا تصحیف و ابی بن  
 کعب و ابن عباس و سید بن ابی وقاص و سید بن حماد و ابو العالیله و ابو البرشم فی عید ی و افراد  
**قال** فلا یخاف بها الشام والمدنی والصادق فی یصین جمع البشیر  
**اول** شیخ و بانی که اختلف فی مصاحف اصل کجاز و العراق و الشام آورده که در اکثر  
 در مصاحف اصل مدینه و شام فلا یخاف بعینها بنابر رسم است و در باقی مصاحف و لا یخاف  
 بر او و در افراب ذکر ما تعفت علی رسم مصاحف اصل بنی اجماع مصاحف اصل بر یکله جنبه  
 از ابو عبید نخوده و بعد از آن فرموده که نوشته اند اصحاب رسم در مجموع مصاحف یصین را  
 ذکر است خفا و دیگر فرموده که ابو حاتم گفت که یصین در مصحف عثمان بنیاد رسم است

اصحاب



دیگر روایت از عبد الله بن مبارک فرموده و او از خلفه و او از خطا گرفت زعم جمیع صحابه  
 است که بعضی در مصحف عثمان بن عفان است و در مصحف ابن عباس نیز باشد و عثمان  
 گفته دیدم من بعضی را در مصحف اسل شدم که بقاء مکتوب بود **ح** فلما خاف بما مرسوم  
 مصحف شامی و در نجات و ضادی که مکتوبات در بعضی جمع کنند است و ما را  
 بر آن که این کار را در جمیع مصاحف بخوانند و نبیند **ح** تا علم تلفظ بخوانند و آن دیگر مصحف  
 بود و نویسنده بخانه در قتل علی بن ابی طالب و از آنجمله جمع البشیر گفت که این روایات  
 که دیوید هم متفق از برکت بنیاد و اگر کسی که در جمیع مکتوبات در مصحف ابن عباس باشد  
 و در مصحف ابن مسعود بنطاس قول تا علم جمع البشیر صادق نیاید **جواب** است که مقتضی  
 به بشر و قول تا علم این جماعتی اند که مصاحف عثمانی را نوشته اند و مصحف ابن مسعود و  
 ایشان نوشته اند اگر کسی که مسلم که مقتضی به بشر کتابان مصاحف عثمانیه اند  
 بخانه نوشته باشند و حال آنکه در جده قرائه مشهوره که ایشان در بعضی مصاحف نوشته به خط  
 میخوانند این چگونه باشد **جواب** است آنکه گویند که این در جمیع اصحاب و ائمه است که در جمیع  
 مصاحف بخوانند و خالصه و بنبره مرسوم اند و بعضی بسین و بود و میخوانند و بعضی بین الصادق و  
 ابوبکر و بنی عباس و دیگر فرموده که خط ضاه و خط در مصاحف مخالف یکدیگر خوانند مگر زیادت  
 طره و این نیز کلام است که در مصاحف با یکدیگر متشابه میگردند و نزدیک میگردند و سخاو  
 فرموده که ابوجبیه درین دعوی صادق است زیرا که خط قدیم و برینه بر آن طرقت که او گفته **ح**  
 رسم فاد و او است که خط مصحف بر اقم مطابق قرائه اسل تا علم باشد **قال**

و فی آیه آریتم اختلفوا و قل جميعا هم لانا فحشدا  
**اقول** شیخ در اخر باب ذکر مصاحف اسل الاصل آورده که در سورة ارایت در بعض  
 مصاحف ارایت غیر الف مرسوم است و در بعضی دیگر ارایت بالف و در بعضی مصاحف ارایت  
 مرسوم بالفات و در بعضی مصاحف ارایت غیر الف و مره قرائت و در باب ذکر مرسوم قرائت  
 و سورة طه از ماضی نقل کرده که الف مرسوم نیست در قوله لا ارضی بها و امر جا که ارضی شود  
**ح** اختلاف نموده اند راویان رسم و حذف الف ارایت الدی و ارایت و یکجا بطلب که خط  
 هما و در جمیع قرائن ماضی جمع کرده است از آنکه حذف الف **ح** مراد تا علم از ارایت الدی اول  
 سورة الفاتحه است چنانچه شیخ تصریح بآن فرموده بقوله فی سورة ارایت و مکتوب قول تا علم  
 مشقه میشود و ارایت الدی نیز امکان است که هر یک گویند که حوین این سورة گردید به خط  
 الدی باشد یا بنیاد تا علم اصحاب برین سوره نموده و چنین فرموده و در تحفین شیخ تا علم اول  
 الماعون را با اختلاف معلوم شد که این غیر از یک موضوع است خواه ارایت و خواه لوائت متفق علی  
 باشد زیرا که اصل ایشانست چنانچه جری نص بر آن فرموده و شیخ سخاو گفته که من در  
 مصحف شام خط ارایت را سمع و دانستم و دیدم چه در سورة الانعام و چه در سورة النورانی و چه  
 در انجائیه و چه در الحلق و این حکایت دلاله بر اختلاف و در جمیع میکند چنانچه علامه حلی فرموده  
 بنی فرموده بقوله و اوصی اجماع اختلاف فی الجمع و اطل علم و شیخ سخاو بعد از این حکایه چنین نموده  
 که تا علم از بهر این بیان اختلاف در اول الماعون فرموده که اسم غیر اول الماعون متفق علی حذف  
 و جهری و او فرموده که گفته که از عبارت متفق و مقصوده این معنی معلوم میشود زیرا که ایشان متفرق

ما اختلف فیهم











**قول** شیخ علی از عاصم حمیدی فرموده که اگر کتبی در صحیف عثمانی در ایچ و لولوا بکلیت در دست است و در  
 ایچ بکلیت یعنی قاعده و لولوا بکلیت یعنی غیر الف بکلیت و دیگر فرموده که اگر کتبی در صحیف عثمانی در دست است  
 بر خلاف الف در قاعده و دیگر از ایچ و لولوا بکلیت که در هر دو کتبی که در آن خط الف لولوا است اسل برین بعد  
 از او آخرین الفی را در آن می نویسد و بعد از این خطها خود فرموده که اختلاف نموده اند صاحب  
 در هم الف در ایچ بل اختلاف در قاعده کرده اند اینجا گفته شد قولی نافع است که و لولوا بکلیت فی ایچ و لولوا  
 بکلیت در ایچ و لولوا بکلیت در قاعده که در آن حرفی که در قاعده است بکلیت است و نافع بود و بکلیت  
 نافع بود و لولوا بکلیت در دیگر از عاصم حمیدی نقل کرده که گفته اند که در قاعده است یعنی ایچ  
 حرف و خواه مشکو و خواه رفی و خواه مشوب و خواه بحر و در صحیف عثمانی الف را در کتبی  
 که در لولوا و قاعده بکلیت بکلیت نیست و این معنی قولی نافع است که و لولوا بکلیت فی ایچ و لولوا  
 بکلیت در ایچ و لولوا بکلیت در قاعده که در ایچ و لولوا بکلیت فی ایچ و لولوا بکلیت در قاعده  
 از آنکه لولوا بکلیت در صحیف بصریانه لاورد و مکان نیست در قرآن غیر از این دو مکان  
 یعنی که در ایشان الف را نوشته اند و آن لولوا است و ایچ و حبیب لولوا در ملل علی الانسانی و این  
 معنی قولی نافع است که و لولوا بکلیت فی ایچ و لولوا بکلیت در قاعده که در ایچ و لولوا بکلیت  
 و لولوا بکلیت فی ایچ و لولوا بکلیت در قاعده که در ایچ و لولوا بکلیت فی ایچ و لولوا بکلیت در قاعده  
 موافق روایتی نافع است که و بکلیت نافع و نافع اشاره باین معنی فرموده بود که لولوا و لولوا بکلیت  
 و سخاری فرموده که در صحیف شامی جمع لولوا در قرآن بکلیت است **ح** ثابت داشته اند  
 جمیع را و باین رسم الف لولوا را در سوره ایچ و اختلاف نموده اند جمیع ایشان در اثبات در قاعده

باین معنی

باین معنی

و بعضی گفته اند که لولوا در صحیف قرآن در صحیف عام خوانده اند الفات نیز از سوره قاعده که غیر الف است  
 و بعضی گفته اند که در صحیف بصریانه است ناظر الف لولوا و ایچ و در ملل علی الانسانی  
 و بکلیت بکلیت و لولوا در قاعده و ایچ از برای بکلیت که فی و بعضی در آن نیست هیچ یکی از آنها  
 اندر آن و اثبات الف درین دو موضع **ح** از بیست اول مطهر شده که در ایچ اتفاق بر اثبات دارد  
 قاعده فقط اختلاف و از بیست دوم و سیم داشته شده که در غیر ایچ هر دو معنی که است اختلاف است  
 و سخاری و غیر اینها آورده اند که روایتی از برای او نیست و طریقه با و فی الف و غیره درین بیت بیان فرموده  
**قول** و نیز فی القصص و غیره و حذف فی نون ناست و شیخ **ح**  
**قول** شیخ در اب نه که فرموده که کتبی بود عید که عاده ابو ذر و بصری آن بود که میفرمود که بکلیت  
 الف را در کتبی او قاعده از یاد کرده اند و لولوا نیز از یاد کرده اند و بعد از آن آورده که کتبی  
 کتبی که الف را از برای مکان نموده اند و در غیر صحیف آورده که در سوره یوسف ملک  
 لا تأمنوا است و جمیع صحیف مرسوم یک نون ببار لفظ او غام صحیح **ح** و زیاده کرده اند  
 صورت الف را در لولوا از برای فرق یا از برای تنوید سمره و حذف نون ماکه لا تأمنوا است  
 که شراوه **ح** ایچ که بعد از لولوا متون مشوب می نویسند خود به ال از تنویدات و زیاده و ایچ از  
 جبهه لطافت پس معلوم شد که این دو طریقه زیاده و نون الف که نافع فرموده و لولوا مرسوم و بحر است  
 خواه مترفع و خواه مشکر و حسن طریقه اول که بعضی از لغزقی است که جنبانی بعد از او و جمیع باین  
 و او اصل مثل سوا آیه و آخر زیاده باین واده ای که بعد از غیر مغبول باشد و میان و او یکی  
 که غیر بعد از او بدل باشد مانند هر دو اسم و الدین بعد از کیم چون یا میان و او جمیع و میان و او



مثل قاضی و اگر هم نرسد غرض از او و اگر هم نرسد غرض از او و اگر هم نرسد غرض از او  
 که منتهای دایره و طرفت این و او نیز در طرفت و اولاً نیز در طرفت است و این و او  
 و ارجح بود حکم و او جرحش و او نه پس گویند که الف و ا نیز از برای فرق زیاد کرده اند و این  
 توجیه تفسیر قول ابو عمر و بعضی نیز است گفته شد و بقوله لکن کلمه دوم است است که چون و او  
 در اول صورتی منفرست و منفره بنابر حقانی و بعد از آنکه که در ابتدا و بعد از آنکه که در ابتدا و بعد از آنکه که در ابتدا  
 پس در صورتی و غیره که او است بالفرض بقول که در و این منفره قول کسانی است که از پیش رفت  
 پس رسم الف منفره منسوب قیاسی باشد و در غیر منسوب اصطلاحی و امام جعفری فرموده که منسا  
 ان بود که آنجا که ذکر لفظ و لفظ و فرموده که کتابت غیر لفظ و دی و دیگر خود جواب میسر میاید که چون  
 این مسئله از یاد تیناً فقیده است بر متن از با خرابی داشت و علاوه حذف نون و مقدار  
 خط بر او غام است مثل امتنا که از جهت او غام یک نون در رسم است و از آنجهت شیخ از غام راجع  
 لفظ صحیح منقید ساخت که در طاعت روم قطع به نون و در حالت اشقام یک نون اما در حالت  
 یک نون باید نوشت پس در حالت او غام رسم قیاس باشد و در حالت فها اصطلاحی و این  
 تا غم رجه اند چون او ذکر فروش فارغ شده در اصول خود و این باب از جهت غم و الفا و غیره  
 بر دیگر ارباب مقدم است **فقال باب الحذف في كلمات**  
**يحمل عليها الشباهها** یعنی این بابیت در میان حذف الف و حذف ح که غالباً  
 در لفظ ثابت است در کلماتی چند این در بین باب که محمول میشود بر آن کلماتی که نشان کلمات  
 یعنی نون ذکر کنند که در کلمات منفرست پس سر ج و سر ح که آن کلمه و این کلمه و این کلمه همان حذف

باشد و مشی این باب را در باز ده فصل در این باب ذکر ما در این باب حذف الف و ح که ثابت است  
**قال و كانت في كل واحد من هذه الكلمات الشكوك الباطنة**  
**القول** یعنی در این باب حذف کردن جمع و این رسم الف و ح که ثابت است در این باب  
 و چون کلماتی که این باب را بر شاکلی و معانی شان درین طالع که توجیه کننده باشد این کلمات  
 بر معانی ایشان یعنی هر کلمه که در قرآن مکرر باشد چون یک موضع از آن درین باب ذکر کرده اند  
 مندرج است مثلاً باقی ماضی را بر آن یک موضع در آن حذف قیاسی کنند مثل این که چون کلمات  
 از لفظ و کلمات مندرج شده است اما باقی که ذکر کردیم و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
 خواه منضم و غیره و خواه غیر منضم **فقال** از آنجهت قید هر چه از آن لفظ است رفت که تا اگر در  
 در معنی یا در وزن و در لفظ موافق باشد محمول نشود و بهر حال که از ترجمه باب و از این و نسبت  
 کلمات که درین باب مندرج است اما از امثال نظم و از لفظ متعین معلوم میشود که الفست و از لفظ  
 کلمه مندرج میگردد و کلماتی که مصاحفه را برین حذف اتفاق است و چون معین نبود که منضم و  
 از حلی است یا قیاس لفظ معتبر از آن فرود آمد معین شود و قیاسی است نه انسا و در آنکه  
 اعتبار لفظ است و ذکر از توان قیاس است و معنی قیاس است که چون و چیز دیگر یک شریک باشند  
 و از جهت این معنی یک چیز ازین دو چیز یکی کنند و آنکه یک چیز دیگر هم از برای این معنی همان حکم  
 کنند مثل آنکه دو کلمه که گویا که در میان هر دو تعلق است پس چون از برای تخفیف الف را از کلمات حذف کردند  
 از برای همین معنی از کلمات نیز حذف کنند **ع** حذف الف در مجموع این کلمات امینه تصبیفات  
 و اگر خدای و دیگر داشته باشد در محمل خود بیان یا **قال**















مندان و مرادش از قول خواهد که این الفاسم باشد خیر مشیه است در افعال و از قول  
 خواهد که حرف باشد علامت تیشات و اسما و از جمله ناطق یک مثال را هم آورده و یکی دیگر را  
 فعل و گفتار مشیه که ما دام که الف در طرف باشد و در کتب باشد ناکیده است زیرا که حکمت  
 که حرف در طرف باشد در مشهوره آنکه کسی که شرف و کرمی که حق الف را حذف کند که  
 ملقب نکرده و میگویند در افعال با وجود که الف نه در طرف است ملقب میشود و بقوله  
 و ما قلنا الا المبرمون جواب است که اگر از پیش او کلامی که در لایه بر تیشیه میکند  
 بنویسند سر این ملقب میشود **ع** حرف الف اقتضای است زیرا که تیشیه از پیش با از پس  
 کلام از میان کلام معلوم میگردد و نیز حرف الف نه در طرف باشد ملقب میشود زیرا که محل  
 حذف معلوم است بخلاف کلام در طرف باشد مانند ان یلیقا که غیر ملقب میشود و در  
 حتی از اجانای است که سه صورتی متعده باشد اول صورت الف بعد از جیم دوم صورت  
 نمره سه صورت الف بعد از نمره و لیکن او را یکسان نوشته اند و این معنی افعال آن دارد  
 که بر قرآن افراد هر سه باشد اما افعال قرآن تیشیه نبرد داشته باشد و سر و الف را از ده  
 جانب نمره از جهت تحقیر حذف کرده و نمره را متصل به جیم نوشته و الله اعلم  
 و بعد از آن ضمیر الفاعلین **ک** الین و ذل و کلن احلا خضر  
**ا** اول شیخ در فصل مذکور چنین فرموده که در تحجین حذف کرده اند الف را بعد از نون که ضمیر حاجت  
 متکلمان باشد قول هم اینست که و اینست که و اینست که و اینست که و اینست که و اینست که  
 و در سبک و آسانترین و جملین و اینست که و اینست که و اینست که و اینست که و اینست که

و نیز میتوان که کاتب قصد  
 تیشیه باشد

حذف کرده شد الف بعد از نون که ضمیر فاعلان یعنی متکلم هم غیر یا متکلم عظیم است و بلا غیر  
 و این ضمیر متکلم هم سه ضمیر معقول بود و این حذف بعد از نون ضمیر فاعلان مثل و اینست که و اینست که و اینست که  
 سوس و علتی من لدنا علامت و شیرین است این حرف در حالتی که سبزه است این حرف  
 این الف یکو اعر و حالتی که مستعمل و متداول اصحاب است **ه** همان شرط که در حرف  
 تیشیه رفت که آن تابودن الفست و طرف در حذف ضمیر متکلم نبرد است زیرا که همان  
 مذکور که اینجا لازم می آید اینجا نیز می آید یعنی منی که اگر آیتنا و او و الف و جملین منطلق الف  
 را بعد از تیشیه و اینست که صیغه جمع نیست لایس که سبزه که و بعد از نون ضمیر  
 افعالین اولی که من طرف او مراد بود که این شرط در کلام شیخ نیز از قول و کلام حذف الف  
 معلوم میشود و از این شرط نیز معلوم میگردد که این حرف مخصوص ضمیر فاعل است نه ضمیر  
 معقول از جهت که ضمیر معقول البته در طرف می باشد مثل فعلنا **ع** حذف در معنی که با فراه  
 جمع نموده اند احتمال قرائت باشد و در بابیه اختصار **ق**  
و علی و کل و التلیل و الشیطان و الف سلطان و المنظر  
**ا** اول شیخ در فصل مذکور آورده که در تحجین حرف کرده اند و او یان رسم الف را از الباع و الباع  
 و الباع و از السلس و از الیاف و بعد از آن هم درین فصل فرموده که در تحجین حرف کرده اند  
 الف را بعد از طاء و قولهم الشیطان و از سلطان سر با که واقع گردید و در باب و کراما انتفعت  
 علیه مصاحف اسل الا مصداق آورده که نوشته اند مجموع ما قلان هم در سورة الفهم **ح**  
 علما و وسطه ما شظیعت حرف الف از ایشان از برای کسی که نظر در ایشان کند و بعد از آن **الف**

ملقب شود به **ه**

لا یلایف **ه**



کتاب الف باء

بر آنکه که ام که مستعد است و مستوع و که ام مستعد پس تمییز قاعده و رتبه که گفته است  
 تاظم مفرغش من آورد با مجموع در یک و آخر باشد پس سلاسل و السلسل و اصل باشد و دلیل  
 سناری نیز آورده که در مصاحف قدیمه و در مصحف شامی و در مصحف سلاسل که گفته بود  
 و شیطان و الشیطان و النعم و الملاف و سلطان و سلطان و داخل باشد و شیخ لفظ عالم را  
 ذکر فرموده و الا انچه در سوره سبأ است و تاظم انرا در سوره ذکر فرموده و در جایا از شکرش  
 آورده تا حذف شامل مجموع لفظ عالم کرده و شیخ سناری فرموده که در متن ذکر شیطان  
 و سلطان فرموده و دیگر سلطان و ایشان را اندک لفظ السلسل را مخصوص به المؤمن  
 و لفظ بلاغ را خاص باحقا که و آید و دیگر گفته که در متن غیر از حذف یا از لغت سبب خبر  
 و دیگر ذکر کرده یعنی ذکر حذف الف از سر و دو موضع کرده و حال آنکه شیخ جابره مشاهد فرمود  
 یکانه یکان را آورده و می توان که جواب بگویند که شاید که در نسخه او اینها نبوده باشد و  
 چند نسخه از تفصیل لفظ عالم مرفوع نوشته و این معنی موافق قاعده تاظم است و مطابق  
 سخن شراح که گفته اند که بسته است و دیگر گفته معطوف بر آن و در جبهه نسخ دیگر عالم مستعد  
 نوشته و اگر بر این را حمل بر آن می توان کرد که منصرف لفظ اخذت متعده و دیگر مناسب  
 سخن شارحان نماید و در قرآن نیز باین گفته وارد نشده تا بگویند که محلا مرفوع است و مطابق  
 سخن ایشان آمده اند **قال واللحون مع اللات المقعده الصم**  
**خلقت لهم صفتهم** **اول** شیخ و فصل دیگر بیان کرده که و همچنین حرف  
 کرده اند الف را بعد از لام در قوله **ومن اللعنون** و **ومن اللعن** و **ومن اللعن** و همچنین حرف

کودلو

کرده اند الف را بعد از یاء در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند بعد از حاء در قوله  
**أخشب** و همچنین الف را بعد از لام در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از  
 لام در قوله **خلقت** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از یاء در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از  
 واقع شود **ح** حرف الف اللعنون در حالتی که صاحب اللات و اللعن و اصحاب و غلات  
 و نهار است صافی گشته در حالتی که این حرف در صفا و روشنی و شرفه باشد و زیادت در آن که  
 نه بر جمع نهار است و نهار از وقت طلوع آفتاب است تا غروب **ح** در سخن شیخ سناری که در متن  
 تصریح کرده حرف الف اللعنون نکرده و آنچه در بیت است غیر از لفظ اللعنون در متن نبوده  
 نظرات از آنچه که در کتب می که در آورده و از آنچه شیخ اللعنون و اللعنین را آورده تا معلوم  
 شود که اسم فاعل جمع که فاعل الف لام باشد و بعد از الفش عین نکرده و حالت رفع و نداء در حالت  
 نصب و جزم الفش حذف است و امام جمعی گفته که شیخ بقید بعد از لام و بعد از یاء و بعد از حاء و بعد از  
 آخر از آن صورتی نرفته و در لغت حذف در این گمانه از اطلاق تاظم معلوم میشود و آنچه حذف  
 اللعن از قرینه مذکور میگردد **ح** حذف این لغات گفته شده که تخفیف است و اما علم **قال**  
**أو لیطی نطری فاحذروا و تقلى کلها و بغیر الحین** **الحجر**  
**اول** شیخ و فصل دیگر چنین فرموده که و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از حاء و تا  
 در قوله **النعمی و النعمی و النعمی** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از یاء در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از  
 نیز در متن نظر باشد و دیگر فرموده که و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از یاء در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از  
 و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از لام در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از یاء در قوله **ومن اللعنون** و همچنین حرف کرده اند الف را بعد از











و این دو موضع در وضو است ایستائینات و مکر فی الایستائین حذف کرد و از آنست مجموع لفظ  
 کتاب را که از کتابهای که واقعت و الزم در حالتی که این کتاب مصاحف لفظ علی است و مکر  
 کتابی که واقع است در البحر و الکف در محل و نوم ایشان و در الف کلمه کتاب او کش و بگو که  
 الف ایستائین در مجموع قرآن مخدوف است و استثنای آن ازین حکم و عمل اول را که در بعضی از اوجین  
 یکدیگر واقع اند در حالتی که استثنای نایده باشد امر استثنای این به یکدیگر که این دو ممکن است  
 نیست ترک استثنای کنی از توضیح شیخ و از اطلاق لفظ کتاب را منوط میشود که خواه معرف  
 و خواه منکر الف مخدوف است مثل ایات کتاب و جامع کتاب و کتاب با سه و سه کتاب و با و با و با  
 بکتابکم و شیخ سخاوای گفته که در استثنای شیخ این چهار محل را مخدوفست زیرا که من در مصاحف قدیمه  
 ویم که هیچ اختلاف در حذف الف درین چهار محل مکرده بود و در بعضی از این چهار موضع همچون  
 ویکر و بعضی مخدوف الف بود و در مصحف شامی نیز چنین است چهار موضع را مخدوف دیدیم پس  
 این محل مختلف نمیدانید و این قسم کوی در کتاب علم اللغات فی سبایل الصفا حصار داده که  
 نوشته اند نیزه فریق من الدین اتوا الکتاب را یافت و کتاب بعد از اینک جعایل و جعایل  
 خواه منکر و خواه معرف و بتقدیر اجلی هم شیخ و هم ناظم اقرار از کتاب ایستائین کتاب و ایستائین کتاب  
 بهر حرف و عهد ام کتاب نموده اند و ناظم نیزه من کاتبها اخذ از اول البحر و اول الکف یعنی  
 من کتاب ایستائین کتاب و علی عهد الکتاب نموده و بتقدیر الاول اقرار از کتاب کرم فرموده و بتقدیر  
 غیر اشاره بر حرف شین نموده که میگوید که سائل میگوید که چون مستثنی است منی می باشد و مستثنی  
 از منی مثبت و در اینجا احتمال بر دو دارد زیرا که من توان که مخدوف باشد که مخدوف الف کلی

کبر

کتاب الفی بعد از آنکه لازمه حذف و من توان که ممکن باشد پس باز به بر اینم که مستثنی درین محل  
 مثبت است یا منی ناظم جواب میدهد باید که خبر اینی الف درین چهار محل باقی است یعنی نه  
 مخدوفست پس مستثنی منی باشد و از عبارت شیخ و ناظم سخاوای چنین معلوم میشود و که الف  
 از لفظ ایستائین منضاف بنون متکلم مخدوفست و پس امام جعفری تصریح نموده که خواه منکر  
 و خواه معرف و خواه مخدوفست بر الف و لام و خواه یا نشاء الف از ایشان مخدوفست مثل  
 ایات لقوم ولایات و انما لایات و ایستائین و ایات که از آنکه ایستائین منی را در الف و علی  
 ایات را در الکف مخدوفست خاصه ذکر کرده اند از جهت که این سه واژه فاعل مکرر اند و در  
 مستثنیات او آورده و باقی دیگر از خلف بن خافان مرویت و در مرادیشا و ذکر کرده  
 و شیخ سخاوای فرموده که من دیدم در مصحف شامی و در مصاحف کهنه و یرینه دیدم که  
 این دو محل که در بعضی استثنای کرده اند همچون ویکر مواضع غیر الف بود و امام جعفری  
 فرموده که اگر کسی مصاحف عثمان باشد آن نیزه و چون باشد که نمیرد و مورالف محمده  
 باشد و اگر نه پس درین دو محل اختلاف بود و در بعضی اتفاق و از اینجهت  
 قدیمین فرموده تا و اغرقنا الدین که با یا یا نشاء بیرون رود **قال**  
**فی یوم یخص قرائنا و من خرقه اولها و یا یا نشاء الی امرایک**  
**اقول** شیخ در فصل دوم آورده که در همین حذف کرده اند الف را بعد از سطر در قوله  
 قرائنا و در مکان آن از آنکه قرائنا غریبا در یوسف و انما جعلناه قرائنا غریبا در انحراف  
 و بعد از آن فرموده که من دیدم این دو موضع را در مصاحف اصل عراق و در مصاحف



اسل عراق مرسوم بالف ح محفوظ کرد و اما اصل رسم طرف این را که از پیش نون  
 از لفظ قرانا و سورة یوسف و در الزحف لفظ قرانا در اول ایشان هر دو دیده و  
 میشود و لفظ قرانا با ثبات مصاحف عراق **ح** از تخصیص شیخ و ناظم معلوم شد که در غیر  
 این دو موضع الف ثابت مثل قید القرآن و قرآن مبین و قرآن و از روی رسم و ثبات  
 اثبات را از مصاحف عراقیه اختلافی در حذف درین دو محل حاصل گشته اما در  
 قول شیخ لفظ غیر ما اذقت و مرجع غیرش در احتمال دارد اولی اگر راجع بمصاحف  
 عراق باشد مبین در غیر مصاحف اسل عراق قدیم و غیر مصاحف عراق احتمال دارد  
 که مصاحف باقیه باشد و آن زمان مینیش این شود که در مجموع مصاحف با ثبات  
 ویم پس تخصیص این دو محل را فاده ثبات دوم آن غیر راجع به غیر رویه خلف بن  
 ابریم باشد که راوی تخصیص است نه مصاحف عراق و اینک کام مینیش این باشد که در  
 غیر مصاحف عراق و در یک رویه که غیر رویه خلف است اثبات را درین دو موضع  
 ویم و بهر وجه منافی تخصیص نمی آید و لیکن هر دو وجه منافی نظم می آید زیرا که  
 ناظر اثبات را از مصاحف عراق فقط رویه که در مقابل اولی و شیخ سعادتی فرموده  
 که در خلف شای این دو محل را من نیز حذف ویم و این معنی متقوی است که  
 غیر راجع به رویه خلف است و شیخ جعفری گفته که مجموع اسل رسم با ثبات در همه  
 اثار بزرگ که تا دو حذف در عقب یکدیگر لازم نباید اول حذف ستره جعفری ستره که مایل  
 ساکن شود در غرض دوم حذف ستره از ستره **قال**

نیز اثبات

**و سطر غیر غیر الذاریات بکذا والکمل ذوالف عن نافع سطر**  
**اقول** شیخ در فصل نماد آورده که در نسخی که در قرآن است از کوه سحر پس مرسوم است غیر  
 الف که یک موضع که الف در مرسوم است و آن تکریم است در الذاریات لفظ اسل  
 و بعد از آن از محمد بن احمد و در عید اسل و از قانون و اول نافع نقل کرده که در نسخی که در  
 قرآن است از لفظ سحر پس الف پیش از عید مرسوم است و کتاب **ح** و حذف الف از سحر  
 در مجموع قرآن ظاهر شده رسم آن را برای محمد سلطان رسم غیر از کله سحر از غیر از الذاریات  
 که الف در ثبات است و مجموع لفظ سحر صاحب الفی آنکه سطر گشته در مصاحف و حالش که  
 اثبات این الف متواتر است از نافع **ح** شیخ و امام خمینی قید الاقلامه و ناظم یکا از غیر محل  
 اول را که در قال سحر است بیرون که در نسخی در قول شیخ جعفری گفته که کله از غیر غیر محل  
 نه قید است نظر باشد و از عبارته شیخ و ناظم معلوم شد که در ذوالف و الذاریات با ثبات  
 و در سائر قرآن اختلاف چنانچه از مصحف بن اثبات را رویه کرده و خیر از دیگر مصاحف  
 حذف را و شیخ سعادتی گفته که در مصحف شامی مجموع را غیر ازیم و جعفری فرموده که  
 باید که اتفاقات باین قول نگردد زیرا که شیخین را بعد از پیش رفت اتفاق و در ناظم  
 در کله غیر اجازه رفت فرموده و بر مصحف و نصب بر استثنای **قال**  
**والاجمعی ذوالاستعمال خص و قل طالوت جالوت بالاثبات مستقر**  
**یا جوج ما جوج منع ما روت قانون مع هاسان مستقر**  
**داود مثبت اذ واکبه حذفوا و الحذف قل یا سرائل منجی بکذا**

و هاروت یسیت







بر اختلاف و شتهر اشارت به شتهر اثبات و ذوالاستمال می توان که خبر شده اند و شتهر  
 این اسم را علی بن ابی طالب و ذوالاستمال و می توان که صفت او همین باشد و اشکام تند بر تکیه را می یابند  
 زیرا که لفظ ذوالاستمال ضمه اسم جنس واقع می شود و او که راست و آن زمان بر لغت شاعر  
 باشد که در لغت علی بن ابی طالب را شکر شکر شده به چنانکه منکر است او را و صفت کرده  
 و امام شهابی آورده که در مصاحف شام دیدم که طاروت و جالوت به غیر الف بودند و امام  
 جعفری میفرماید که کوفه نه بهر و در و زکا می خوانده باشد و آینه آن و جعفری را نه باشد و جعفری  
 جعفری فرموده که مراد از اسماعیلیه غیر مستعمل است که علم باشد یا کلمه و بلکه یقین  
 که کوفه علم باشد مانند صانع الدین و کلمه کلمه ثابت باشد و در متن تصریح فرموده  
 که کلمه کلمه معذوفت و از علم و حال که علم بود در قرآن نیست و این تفسیر گفته که هر اسمی  
 عربی که بیشتر الاستعمال معروف بلام که بر وزن فاعل باشد مثل انکارش الفش را حذف کند و اگر معروف  
 نباشد حذفش جائز است مادام که طبعش نکرده و مانند عامر بن کر قلیل الاستعمال باشد مثل  
 جابر و عامر و سام الفش ثابت باشد و در مثل عثمان و سنیان و همان حذف و اثبات را  
 جائز داشته اند تا علم و طاروت و جالوت اجازه داده و در هر دو لفظ نصب را بر حکایت دفع  
 بر عطیة بر فاعل حذف اختصار است کاتب را و شتر عطیة از آن جهت است که اسمی مذکر  
 و قرآن کثیر الدوزن است علی السلام و السلام و اسماعیلیه از غایب و کوفه و در آن تصنیف  
 تحریف میکند و از آن جهت در او و او را انداخته اند الف را که او را مکرر بوده و مکرر حذف  
 اول است و از برای آن اسم را با او و او را مکرر که بر اثبات است و او اتفاق است

و در اسم اهل خلاف و حذف اسماء بیکر ذوات و حمل بر انجیة **قال**  
**و کمال جمع کبر الدور کالکلمة البینة و نحو الصالحین کما**  
**سوی لشد و المهور فاختلما عند الفراق و فی النایت قد کثرت**  
**اقول** شیخ در فصل غم آورده که و چنین اتفاق نموده اند اصحاب رسم بر حذف الف از جمع  
 سالم کثیر الدور در جمع مذکور در جمع مؤنث جمع جمع مذکر مانند الصالحین و الکافرون و جمع  
 مؤنث مانند المسلمات و المؤمنات و آنچه مثل اثبات بس که بعد از الف تیره بیاید  
 یا حرفی متعطف یعنی مدغم مانند السالین و الفالین و النالین و النالین و مانند آن  
 ثابت داشته باشند و الف در هر یک از اینها بنابر آنکه من می روی مصاحف اصل مدینه و مصاحف  
 قدیمه اصل عراق و کاتبان قدیم در آن مصاحف مواضع بسیار از اینها می که بعد از الف که  
 در دست سوره واقع است کالف را از آنجا حذف کرده بودند و بیشتر این جمع و الف لالت  
 یافتیم در جمع مؤنث به و بنا بر نقل او و اثبات و کثیر بود **و** حذف کرده اند  
 الف هر جمع مذکر سالم یا مؤنث که در قرآن بسیار واقع شده خواه مؤنث بلام خواه  
 غیر مؤنث و این جمع مذکر و مؤنث مانند الصالحین است و مثل الکلمات البینة  
 مدغمی که تفرقه کرده است جمع را یعنی جمع سالم حذف الف در قرآن بسیار است و بر  
 مکرر جمعی که بعد از الفش مدغمی یا سوره واقع شود که مختلف گفته رسم ایشان هر دو در  
 نزد رسم مصاحف عراقیه و در جمع مؤنث ازین دو قسم حذف الف بسیار شده یعنی  
 عراقیان در اثبات الف اختلاف نموده اند اما در جمع مؤنث حذف بیشتر است

جمع



نظائر اگر نوع خوانده خبر مستند از حذف باشد ای کل جمع سوخته اند و اگر مجز و بر کنه  
 صفت جمع باشد از آنجمله در نظم فیه سالم فرموده که اعتماد بر مثال خود و بنا بر صیغ نظم  
 در شده را و اعراق ذکر فرموده و چنانچه شیخ فرموده و از قوله فی التالیث ذکر فرموده  
 گشت که حذف در جمع مذکور است و در تیشیل شیخ بلطف اشیا طین نظرات بسیار است  
 اوج سخته است و شیخ جعفری در تیشیل تا طم لفظ الکلمات و التیبات و الصالحین نظر  
 فرموده و وجه نظرش را بیست نام بر می زند که در حق این معنی می فرمودست  
 که در افراد و ادوات و نونی را یا یا و نونی را در مذکر و الف و تانیس را در مؤنث احاط کرده  
 باشد و مثلاً که تا طم آورده و همچنین است مگر فرشت است که اگر یک لفظ بدین بسیار  
 واقع شود آن جمع کثیر اند و باشد و همچنین است و در بعضی نسبتها در بی نظم و الت  
 که جمع ذر و است کبر ذال باشد یعنی بلند ترین چیزی و آنست که کام بیاید و است  
 و در بعضی بیخ ذال است که ماضی باشد یعنی فرق و برین تقدیر بابت باید نوشت  
**ع** حذف کثیف و اثبات در شده و در محو است که چون واجب می آید  
 درین دو قسم بنا بر وجود سبب مذکور آن وقوع می آید و حذف بعد از حرف  
 مد واجب نیز می آید اثبات حرف مذکور آن الف **قال**  
وما به اللفان عنهم حذفاً کالتحلیت و عن جلی الرسوم سیرا  
**اقل شیخ** در فصل ششم آورده که در آن جمیع مؤنث که جمع شده در دو الف پس  
 برستی که در اکثر مصاحف وارد شده رسم آن جمع بحذف هر دو الفش خواهد که بعد

از الف حرفی نیست یعنی مدغم باشد یا نمر و مانند انصافات و اصنافات و اصنافا  
 و مانند آن دیگر فرموده که برستی که ممکن گردانیدم نظراً در مصاحف عراقیه اسمیه در زمان پیش  
 کرده بود و بعضی حق را نتم نفس را در غیر مصاحف عراقیه بر حذف هر دو الف در جمع مؤنث  
 پس ندیدم مصاحف عراقیه را که اختلاف میکردند و در حذف هر دو الف یعنی در جمیع مصاحف  
 عراقیه اسمیه یافتیم که هر دو الف از جمع مؤنث مذکور بود و در هیچ مصحف دیگر هیچ  
 برین حذف نیافتیم و هر جمع مؤنثی که دو الف در میان جمع اند حذف کرده اند این  
 دو الف را در حالیکه این حذف منقول است از او بیان رسم و این جمع مؤنث که دو الف  
 از حذف کرده اند مثل الصالحات است و کشف کرده اند یعنی محال کرده ابو عمرو وانی این  
 حذف را از معظم رسوم که آن مصاحف اصل عراق است چون معلوم گشت که در جمع مؤنث  
 فقط دو الف جمیع می شود تا طم قرین بلفظ مؤنث فرموده و از حرفی که تصور گشت که مگر  
 ضمیمینم راجع به کل ائمه رسوم است و این معنی مخالف قول شیخ می آید چه او در اکثر مصاحف  
 فرموده و تفسیر کرده که هر چه رسم عراق بقوله و عن جلی الرسوم هر یک از این مصحفان  
 بکل رسوم پس هم از عبارت شیخ و هم از ایشان تا طم را در میان خود گشت که در حذف هر دو الف  
 در جمع مؤنث اختلاف است و قول شیخ سخاوی که ابو عمرو گفته که رسم وارد شده در جمیع مصاحف  
 بحذف هر دو الف محمول بر غیر معنی شود چه در متن و در اکثر فرموده و چنانچه از پیش می آید  
 و شیخ در آخر این باب فرموده که محمد بن عیسی اصفاغانی در کتاب سبأ مصاحف گفته که قوم  
 طائفتی در اندازارایت و در ظاهر و نیکو ناما در الفرقان و روضات الجنات و فرق







و شیخ ابو عزرا اختیار حذف الف اول فرموده در متغیغ بنویسد و موافقین مندی این الکتوب  
 الف لام الفعل است و در غیر متغیغ نویسیش سه وجه نموده **اقول** الکه الف اول است  
 و دوم اصل و زائد حذف اولت جیا نه اصلی یا نبات اول است و بواسطه گفته اند که این  
 وقت باشد که زیادتى نه از برای بنایا باشد و چون اینها از برای بنایا است اصل حذف باشد **اول**  
**دوم** که نه در الف ساکن اند و قیاس است که نونه و ساکن بهم رسند ساکن اول را متغیغ  
 سازند و بواسطه گفته اند که این تغییر در زمان باشد که از جهت التماس کنند حذف کنند و حال  
 الکه حذف در اینجا از جهت صورتی است و حرف ساکن و ساکن در خط بسیار با یکدیگر  
 جمع میشوند پس هر الکه الف دوم یک نوبت اعلا یا فیه و اگر یک نوبت حذف اعلا  
 نمایند و اعلا را جمع شوند پس بنابرین الف دوم را ثابت میدارند تا معلوم شود که در  
 زمان که این الف لام الجمعان سبب وقف جدا میگردد و ثابتست و لفظ دیگر الکه  
 سبب نیست که دو که اصل این الف یا بوده و قلبش با الف نموده اند و بواسطه گفته اند که محل  
 قلب لفظ است و موضع حذف خط هر دو اعلا در یک جهر نیاید باشد و دیگر الکه  
 الف لام الفعل اگرچه در لفظ الف و لیکن رسم بیست شش تناسلی و زما و تناسلی پس باید  
 که در بنایا رسم سوم باشد و یک شرح حراب میفرماید که هر کسی که مانند اتفاق دایم برین  
 گفتار که علو حذف الف اجتماع الفین است و شما قائل میگرددید باین عبارت که الف  
 که لام الفعل محذوفه میشود و این عبارت اشاره بان میکند که شما متوقف شده اید  
 و مسلم دانسته اید که لام الفعل نه البالت هر سوست و از اینجهه او را با الف نویسنده تا به قول خود

دری

و برین اساس مشتبه نشود بیکدیگر که چنانچه لفظ الف و افعال الدین و لفظ الف و افعال الدین می نویسند  
 بنابر الکه در حالت وصل اند در میان متغیغ است از برای الف و لام که بعد از الف نه از الجمعان  
 نه بنابر همین علم بآلت نوشته و شیخ جهری از دلیل اول حایب فرموده که اگر تری الجمعان را  
 بصورت تری نویسنده الف را از بلا می کشند تا به این قرینه فرق میان الفین ظاهر گردد و که اول  
 متغیغ نیست و دوم متغیغ از یاست و از دلیل دوم نیز حایب فرموده بیکه لفظی نمایند  
 ان که بآلت نوشته اند بنویسند است پس باید که تناسلی بر غیر قیاس کنند **ع** حذف از اجا و نا  
 نیز در حرف ر حالت متغیغ است که قیاس بان بود که ب الف یعنی باین کینه جا انا مرسوم باشد  
 الف اول متغیغ سازد یا جه اصلش چنانکه بود که یا را از جهت حرکت و خروج بودن ماقبلش  
 بدل یافته کرده اند و الف دوم صورتی است زیرا که هم نه متغیغ را بصورت الف می باید  
 نوشت و الف رسم از برای تناسلی است پس این همه از اینجهه که از غنث الف بود صورتش  
 ننویسند و و الف دیگر که می مانند البته تناسلی محذوف شیخ منادی میگوید که الف اول محذوف  
 اولت زیرا که الف دوم نشانه تناسلی است و شیخ جهری فرموده که این قولی تناسلی  
 به ان کرده اند و هم شیخ جهری نفس نموده که این لفظ در عموم قول و فی الحقیقه اذ انما لم یکن لفظا  
 و اطلت و اعادوا این لفظ بنا بر شبهه اختلاف و اجتماع الفین فرموده و این معنی اقتضا  
 ان میکند که الف دوم محذوف باشد و وجه ظاهر خود اینست زیرا که الف اول اصلیت  
 و برین نیز احتمال هر دو قراعه دارد که در افراد رسم قیاسی باشد و در قراعه تناسلی **ع** حذف  
 منادی که از در صحت شایع بیک الف دیدم مرید این دعوی است **ع** حذف مثل



تبعاً که یک الف صوره نمره و یک حرفه علامه تشبیه از جهت کما است اجتماع شلکین است **و** حرفه  
 شلکین که یک الف صوره نمره است و یک الف به ل از تونین هم از برای کما است اجتماع صورت است  
**و** حرفه هر چه در او سه الف است مثل ما و او و شوا و انت که این حرفه را صوره نیت خفاجه  
 خوانند و این دو الف دیگر که می ماند که یک الف اصلیت و یک به ل از تونین یک الف اعمی اند از  
 هم از جهت اجتماع صورتین و صحت و احتمال دارد که اول باشد و احتمال دارد که دوم و شیخ  
 فرموده که انیس نمره من است که دوم است و هم شیخ فرموده که بعضی از تونین گفته اند که از جهت  
 در خط جمع میان دو الف نمی نمایند که در لفظ در اصل جمع میان ایشان نیت نمی بود چون  
 "لفظاً قبل علیاً نمره و نونی مفعول یک **قال** تا آخر **و** اولی الجمع **تال**  
**بالباء مع الف التوای** که در سطر **اقول** شیخ در فصل نهم فرموده که و همچنین نوشته اند  
 یعنی اصل رسم ذلک باشد را در سبجان و در فصلت یک الف و تا نرسد که این الف که مرسوم است  
 نمره باشد و جائز است که الف متقلبا از ی باشد و قسم اول سائر است دیگر فرموده که هر جا  
 که واقع در کتاب باشد هر چه لفظ را ما بنده را که کما و را ایدیم و فهار التوای و التوای  
 و این مثل است از لفظش خواه که بعد از لام الفصل ساکن آمده باشد یا متحرکی باید دانست  
 که آن مرسوم است در مجموع مصاحف یک الف یعنی نه الف دیگر و او باشد و نه یاء و احتمال دارد  
 که لام الفصل بود که در دو موضع و این دو موضع قوله تعالی است در وجه ما را ی و لقد را ی مت  
 ایستاده که مصاحف اصل اصحاب اتفاق نموده اند بر رسم لام الفصل یعنی یک الف از الف یاء را می بینید  
 در این دو موضع خاصه و دیگر فرموده که همچنین نوشته اند بعد از نمره که لام الفصل است یا تا

که این الفی که مرسوم است نمره باشد  
 و احتمال دارد هم

در قوله بود صوره المرسوم اساساً و التوای و این نوشته یاء بعد از الف نمره من بر امام است و غالب  
 که دانید تا اصل **و** نویسنده را را یک الف و یک الفی که ام ستم است از سه محل صوره الف را  
 که مصاحف کما را می دانند اینجاست آمده مرسوم تونین و الف و السوائی که یک است یاء و الف که یک است  
 مثل مکتوب کشتن را ی **و** نادره عطف اند بر مفعول کتب در بیت سابق یعنی کتب کذا و کذا  
 و ما و الف واحد و مرسوم حکم و مرسوم قرآن و در همه مصاحف از اطلاق نام معلوم شده و بعضی  
 و محل البیوم و فتنه از کما و کذا مرسوم است و در نظم و محمل و شیخ جعفری ترجیح الف اول نماید  
 و فرموده که گفته ثابت عین الف است و الف مرسوم الف الف الف بنا بر آنکه اگر الف لام الفعل  
 بودی بایستی که او را بصوره نوشته بدی پس این که بصوره الف نوشته علامه است که الف  
 ثابت نمره است که عین الف آمده و شیخ سر و طرف را مساوی داشته چنانکه در عباد  
 و ید را که کو نیکه بایر که در تا و آورده مطلق حفظ الف لام الفصل را هم بصوره الف نوشته تا چون  
 کاتب را امر کنند که در قرآن یک الف بنویس این امر را فایده باشد که اگر لام الفصل را بیاویزند  
 امر از جهت تحصیل حاصل باشد چه از زمان می توان گفت که این دو کلی یک الف مرسوم اند و تحصیل  
 حاصل جائز نیست **و** شش و که چون خط تصویر لفظ است و درین دو ماده و هم  
 اند بود که کاتب مقتضی لفظ دو الف را بنویسد و اجتماع الفین نزد اصحاب رسم هر دو است  
 پس امرش فرموده که یک الف بنویسد و مراد بیک الف است که دو او بیاید الفی و یک یایی  
 نباشد و اگر چه قیاس نوشتن آن است بعد از الف تا دلالت بر اصل **و** حذف ذلک و را  
 که است اجتماع الفین است و اثبات یاء در دو محل البیوم اعلام بر آنکه اصل الف یاء بوده



در هر صورت سطره در الشوای با وجود آنکه سطره منقوحه با قبل ساکن را صورت نخست آنست که  
 الشوای همیشه نقل است و هر چه برین وزنست لام فصلش مکتوبست مثل این را آخری برین را  
 نیز صورت سطره را بر قیاس یکا شده فرد الباب و تنوین را که اینها را در سطره بر لفظ آخری که در سطره  
**قال** و کل ما زاحا ذلک **علا الف** و اجد فاعلین برقه المظ  
**الان** انی استم انک و نیز قل اتخذتم من روضها حصورا  
**اقول** مضمون عبارت شیخ در اول فصل مضمون اینست که سران فاعل که در اول لای که سطره یا در سطره  
 در اصل کل بوده و بعد از آن سطره استونام داخل او شده پس بر سطره که در سطره مضافان لفظ را  
 بیک سطره نوشته اند بنابر آن که اجتماع دو سطره و سطره نزد اصحاب رسم که استن و دارد در رسم  
 استن در دو سطره است مثل انما هم است و انما و الزل و انما در دو سطره و سطره و سطره استن است  
 و الاعراف و طه و الشرح او اللفظ و الفرق و محسن بر سطره منقوحه که از برای  
 استونام باشد چون داخل الف کرده خواه که این الف بعد از سطره باشد مثل این و از و خواه  
 کالف را که باشد یعنی الف بیابان مثل بیت البيت و انما و استن البته انما لفظ را  
 بیک الف می باید نوشت **ح** و سران لفظی که زیاد شده باشد سطره اول در آن لفظ بر الف  
 یا بر و الف ان لفظ هر سطره بیک الف پس انما کن از برق این حکم بر مظهر موضع  
 اختلاف یعنی چون قاعده مطروحه را از برای توفد کردیم که نادان که این قاعده ترا  
 بر مظهری چند بیک تیشال مانده ام مختصه برق دلالت بر مظهرینا بر مظهر حاصل  
 میکنم به تیر فتنی خویشانی مواضع غیر مذکوره را و لفظی که سطره را در داخل الف گشته

و نیز

مثل این است که الف در او تقدیر است و آن و آن است و آنست که الف در شیا و لفظ  
 ست و زیاده کن برین قسم سطره اصلی قسم سطره و اصل را یعنی سطره استونام چون  
 داخل سطره و اصل کرده چنین حکم دارد که یک الف نویسد مثل قل اتخذتم عذاه و اطلع  
 الغیب و انما نام و طلب کن از زمینهای این کلمات سطره زاری را یعنی فاعل ازین  
 مواضع حذف خبری را که روشن و نیکی و معروفه **ح** بولمن برقه المظ انما  
 و روشن ضابطه است و مواضع حذف و بولمن و زود و غ و هم کسی کرده که کوبید مکر سطره  
 و اصل برین ضابطه داخل نیست زیرا که شیخ این قسم را در فصل یازدهم آورده و علم جری  
 آورده که نه سب کاتبان وقتی که سطره استونام داخل یک سطره قطع کرده اند که اگر سطره  
 دو سطره منقوحه باشد جائز است که بیک الف بیاید و الف نویسد یا بیک الف دوای  
 و اگر کسور باشد یا بدو الف نویسد یا بیک الف و یا بی و اگر سطره استونام داخل سطره  
 و اصل شود و اینجا بیک سطره نویسد و این سطره مکتوب نزد ایشان سطره استونام  
 جنگ که این تفسیر گفته که چون سطره استونام داخل سطره و اصل کرده سطره استونام را ثابت  
 دارند و سطره و اصل را حذف کنند اما شیخ تفصیلی فرموده که اگر سطره مکتوب است  
 حذفش کند و اگر منقوحت است مثل اکثرین قوم بران رفته اند که منقوحت سطره  
 و صحت و قوم دیگر بر آنند که سطره استونام است و بعد از آن فرموده که اینکه سطره  
 سطره استونام است نمودن او جرات و حدیثش در مواضع دو الف که سطره دوم  
 اصلیت است که سطره هر سطره سطره دوم و شیخ خبری میگوید که نظام است که سطره اول

و اگر سطره دوم مضمون باشد می توان که  
 بدو الف نویسد







بجز نماز و سوره سوره حذف کن صورتی نموده و وصل را از اول لافرقه و از اول و انوار البیوت  
 و از خاتمه و از فصل زمین و از وصل من از سلسله و از خط سیم و از خط ثانی و از خط  
 و از خط اصلی اسکان مهمل با کمال از انشا بیاورن و در قول الله ارسل انک که لام داخل  
 او شده ام از انکه از برای خبر باشد یا از برای خبر او هم از متع و هم از خط معلوم شد که چون  
 پیش از نموده وصل در قسم دوم نه و او را با باشد بل خبری باشد که از نموده وصل حدیث توان  
 کرد و وقت بران توان نمود مثل ثم انکوا و الذین یؤمنون الف وصل را از خط معلوم بل در  
 الخط اول صورتش را یا نویسد و در دوم و او را از نموده که تا بر بنفش آمده است و در ابتدا  
 ایضا و او قفس میگوید و حرف قسم چهارم در عدم قوله و کل ما زاد اوله علی الف و انما  
 تا خط یاد کرد و در کینه قسم در متن مکرر بنمایند زیرا که در عدم قوله و مکان من لا تستقیم فی  
 الف و اوله فان الرسم درونی کل الحاصف با شتاب الف و اعداء بلا اختلاف و طبع  
 و ممکنست که برای که نیک در اینجا ضمه معلوم میشود و در اینجا حرف الف و از خط حذف الف  
 از رسم او در حد قرآن معلوم میشود و از خطی که در آن ذکر میاید الف و انما و از خط  
 که نیک رفت که لفظ اسم مضاف بیکه باشد معلومست که اسمی که مضاف نه لفظ الله باشد  
 الف را از خط حذف کند مانند با هم یک **ح** حذف در انقسام بجا از اجزای خط است در مجری  
 لفظ و در قسم اول این نیز میدان گفت که اگر نموده رسم شود به صورتش نه لاه و لا الذین  
 و لا الذین و لا الذین و لا الذین و لا الذین بودی فی کمال اثبات نیستی شبیه کسبی و در قسم دوم و هم  
 از برای کمال لفظ بکن محال بود نموده وصل را از خط و حرف و او را فاقم تمام نموده شد

نمونه را حذف کرد و در مثل مثل ستوان کتبی که بر بند رسیده باشد و در قسم دوم بکار استمال غیر از علم  
 و نه بکار الف و یس و لدی فعل الجمع و و او الف و کیف جبر  
 جاء و و با و اخذ فوا فوا و سغوبینا عتو عتوا و قل یق و احر  
 ان یؤمنوا الخذف فیهم دون سائرهما یعلمون لکن ان یؤمنوا الخذف  
**الف** و وصل در قسم دوم فرموده که رسم شده قول بنو اسرائیل در یونس و جمیع مصاحف با الف  
 بعد از و او کی علامه رفع و جفت و دیگر فرموده که بابت داشته اند الف را بعد از و او جمیع  
 و بعد از و او اصلی یعنی و او مفرده که در وصل می باشد در جمیع قرآن خواه که این فصل مفرده  
 مرفوع بر دایره صوب مثل انما و کفر او صد و او نسوا و او اشرار الضلالت  
 و غدا و او اشرار و او افر و او مثل بعضی او بر جو او لیل و او لن ندعو اولیاءنا  
 قیاس بر و او جمیع ازین روی که جمعا نه و او جمع و در طاعت این و او نیز در طاعت و دیگر  
 فرموده که و همچنین بابت داشته اند الف را بعد از و او کی علامه رفع است مانند قوله و اولوا  
 الانبیاء و اولو العلم و اولوا البقیه و آنچه مثل است و همچنین نوشته اند الف را بعد از و او  
 قوله و اولو العلم و اولو البقیه و کاشعوا الغدا و ما ندان از اسما بنای طرف بودن و او  
 و بعد از ان و او جمع و و اصل مطر و او جمار کلمه متفرقه را است از نموده و و و اصل مطر  
 لفظ جان و لفظ باد و از نموده جاکه واقع شود و جمار کلمه متفرقه فان فاء است در بقیه و تو  
 عتوا و الفقان و سحر و سب و یق و الذین و از و او مفرده یک محل را است نشان فرموده  
 و ان ان یعینو عینهم در انسا که درین جمعی علف را زیاده نموده اند و بعد از انما از رسید

قال



سیح

یا شاد روی کرده که مصاحف اسلیم بر افق ابدال در ابروم و کالین آدو موسی الاخر  
 بنیر الفسانه بعد از او و بعد از آن چنین بود که من در مصحفی چنین نیافتم و بعد از آن فرمود  
 که اتفاق نموده اند مجموع مصاحف بر حذف الف بعد از وای که آن علامه در وقت  
 در اسم مفرده مصاف مانند و فضل و لذو علم و ذو عقاب و ذو ابطال و ذو الفضل و این  
 مثل اثبات هر جا که واقع شوند **ح** این مکرر آن در کتاب خود آورده که لذو علم در  
 یوسف و ذو العرش و المؤمن و در البروج و لذو مغفرة و ذو عقاب هر دو در حکم  
 التسمیة و ذو الفضل در الجمله بنیر الفسانه و در باقی بالف و شیخ ابو الفضل اصفهانی این  
 شش محل لذو مغفرة و ذو عقاب را یک کرده و ذو عقاب را زیاد کرده و کرمانی نفس  
 نموده که هر مانی که پیش از واء الف واقع شود مثل و را و انهم و را و الذاب و او و و غیره  
 الف را بعد از واء و نویسند **ح** زیاده کن لفظ بنو اسرئیل را از زمره برینس زیاده کن  
 الف را در نزد واء و فعل جمع و در نزد واء و فعل مفرده مکرر که این واء مفرده واقع شود و بگو  
 حرف کشید الف جاء و یا و و فاء و سوا و ساء و الف حلقه عتوا و تبوا و الدار را در  
 حالیکه این الفات بسترین حرف کلمه اند یا حذف کنند او را از این کلمات ان یعقوب  
 حذف الف تا بخت و او را در پیش کلمات منصوبه مثل او که آن ان یعقوب الذی و نیلوا  
 اخبارکم و لن ندعو امن و نه اند که نظیر آن یکدیگر **ح** ناظم امر زیادتی الف فرموده  
 و شیخ اخبار از اثباتش فرموده و پوشیده نیست که کلام ناظم احسن آمده زیرا که این  
 الف زیاده است و اثبات را در موضعی استعمال میکنند که خبری موجود است و آنرا

۱۰۰

بر حال خویش باقی میداند اما آنکه شیخ فرموده که بعد از واء جمع ناظم نفس نموده که بعد از  
 واء و فعل جمع کلام شیخ اجمع و انفع آمده زیرا که کلام ناظم مختص است در وای که در فعل باشد  
 و کلام شیخ شامل اسم و فعل است و در کلام شیخ لطیفه دیگر است که در نظم است و این است  
 که در مثل اولو العال علامه بر نفس فقط گفته و در مثل ملائکه بر نفس و جمع هر دو را زیرا که در مثل  
 اول واء از برای کچه و اعراب است و در دوم از برای هر دو معنی پس کو ناظم لدی و او اجمع  
 بر مودت شامل اسم و فعل شدی و مثل اولو العال نیز بواسطه مشابهت در ظرف داخل بودی  
 و از کلام شیخ هم در واء جمع و در واء مفرده و معنی که شتر است که این واء در ظرف  
 باشد و از نظر نه آنکه بگویند که ناظم آنها و برائش محض وجه حذف فرموده که آن جاو  
 و غیره است و از اینجا معلوم شد که در مثل نصر و دم و خذ و دم و قتل و دم ویدعوهم بعد از  
 واء الف نباشد زیرا که واء نه در ظرف است و در واء کالام او و زفر و دم اگر غیر را می  
 میگرداند الف را بعد از واء و نویسند و اگر معنای مثل انکلوا ننویسند زیرا که آن  
 سنگام ضمیر منصوب متصل است و پیش از آنکه ضمیر منقول است جسا کما یو عبید  
 فرموده که مجموع مصاحف اتفاق نموده اند بر حذف الف از کالام او و زفر و دم  
 و در کتاب زیاد آورده که هر یک از این دو کلمه یک کلمه اند و شارح تبریزی ضعیف نیست که  
 ضمیر منصوب منقول است و امام جعفری فرموده که اگر شیخ ذکر مثل لذو فضل و ذو عقاب  
 و مانند آن نمی فرموده حاجت نبود زیرا که این قسم از صید واء الاصل بیرون میرفتند  
 چه و او نه اصلیت اما از عباد ناظم که واء و الف و بیرون نمی رفتند زیرا که این واء و



مفرد است پس اگر بفهمی که دو الف فصل این و او خارج میشود و بقوله کیفه چون اشارت  
 بان فرموده که خواه که این فصل مفرد مرفوع بود یا منصوب و خواه که متصل باشد بجز  
 ما قبل یا منفصل و از لوازم هر طریقی است که جاری بود باشد پس هر جا که  
 و او در کتاب باشد این حکم داشته باشد آتش و جوع الانسان و جوع البیاض  
 و جوع الداع و سند الزبائنه خارج کرده از آنچه که در میان و او مرسوم نیست  
 و از اطلاق ظاهر است که هر جا که لفظ جا و او باشد نشان مفرد است  
 و از حدیث معلوم است که مسعودی الف الفش مخذوف نیست و چون هر یک از لفظ  
 جا و عنو و تنو و یک محل بودند حاجه بقیده داشتند و لفظ صیفه که الف از و  
 مفرد و فست بکمال آن مختص ساخت از امثال خودش تا معلوم شد که آن  
 و النساء و دون ساکنه تاکید است و چون شیخ سخاوی فرموده که من در  
 مصاحف عراق و شام دیدم که این محل چون دیگر مواضع الفش مرسوم بود تا ظم  
 خود فشی را بلفظ صیفه مولا فرموده **ع** زبایه تن الف بعد از او و اعلاست بر تمام  
 کلمه یا از برای فرست میان و او عطف و میان و او ضمیر جمع در مثل اذ از او و  
 اکرم عمر و زید که احتمال دارد که تصور رود که مکرر فعل اول یعنی ترا و مفرد است و اکرم  
 عطف است بر زاده و عامل مر و یکست پس چون در صورت جند که و او منفصل  
 بود و از ما قبل از جبهه و فاعل این شبهه الف را زیاده کردند هر جا که و او متصل  
 بود مجلس بر او کردند طر و البیاب و فعل مفرد را قیاس بر جمع کردند و جامع

میان ایشان چون و او است عطف و این الف را فارق نام نهادند و این مطلب فرموده  
 بعضی از کتاب در مجموع الف را زیاده نمی کنند و میگویند که اکثر است که شبیه میشود و عمل  
 بر او کرده اند **ع** حدیث را در مر و دو قسم دین کلمات مخصوصه عمل بر اصل است  
**قال باب من الزیاده** **الف** من از برای تعیین است یعنی این باب است  
 در بیان بعضی از لغات زائده و کج و توجیه باب ذکر زیاده فرموده و لیکن ذکر بدل  
 و حذف نیز فرموده مندرج نموده اما ابتدا ذکر زیاده کرده و از آنچه گفته شد که من از برای  
 تعیین است که مجموع کلمات زائده را در این باب ذکر نموده **قال**  
**في الکف شيئين** **الف** بعد الف وقوله **في كل شيء ليس** **بمفرد**  
**الف** شیخ و از فصل اول از باب ذکر ما هم با ثبات الف علی لفظ او لغنی آورده که گفته  
 بنویس اسفهان گفت که دیدم در مجموع مصاحف لفظی با غیر الف مکرر آنچه در الکف است  
 عینی و لا تقولن لشیء عینی در میان دیدم که بعد از شین الف را زیاده کرده بودند و این  
 محتمل بر عیبی که در مصحف عبد بن مسعود دیدم **ع** لفظ شین را بالف یعنی شانی و شین  
 میگویند که نیافتم هیچ چیز از لفظ شین بالف نه در مصاحف اسرار و نه در مصاحف غیر  
 عراق و این معنی دلیلت بر آنکه مصاحف شهابیه بر مصحف عبد بن مسعود در ارج است  
 پس متابه آنها باید نمود نه موافقه این **ع** در سورة الکف در لا تقولن لشیء عینی مر کرم  
 بعد از شین و قول زاید الف در مصحف شین معتبر نیست **ع** پس معلوم شد که قول صحیح است  
 که در مصرع اول گفته و قول ضعیف است که در مصرع دوم فرموده و اخبار را از عدم اعتبار

کتابان

الف بعد

فقط

لشائی



نموده و این است که روایت از مصنف عبدالعزیز بن مسعود کرده و یحیی بن حماد از ابن  
 عامر بن حنین کشفیه بنجم از مصنف شامی روایت کرده همان مصنف عبدالعزیز بن مسعود است  
 و یحیی بن حنین شامی است که مصنف شامی درین کتاب من شامی و لو کان ثمانین لایمر  
 شامی و شامی تقدیراتی فی خلق و شامی شبیه امر حال و لا توفی شامی زیادتی الف  
 و بدم بین در غیر این مواضع ندیدم قول جبری را ضعیف میکرد و از برای او و بطلیم است  
 و این بر تخصیص و این قسم نمی آید لفظ است اینجا آورده که در آن امر لا یجوز علی شامی  
 الف را زیاد کرده و پس و این دو قول مختلف کلام نام است پس بگویم که نام اقتداء  
 بر قول شیخ نموده و این الف را از برای معنی زیاد کرده اند نه از برای لفظ از آنجه که  
 یحیی بن حماد لفظ نموده **ع** زیادتی الف یا از برای فرقی است میان شی و میان شی  
 یا از برای تنویر غمزه است و جبری فرموده که اگر از برای تنویر غمزه می آید پس که بعد از زیاد  
 کردن می باشد و حال آنکه نصیحت علم است که بعد از شین زیاد می کنند **قال**  
 و زاد فی ما یقین **الکامل مع** کما یزید فی این بابا شایسته و صفات و قول خبر  
**اقول** شیخ در اول فصل از باب مذکور آورده که هیچ خطائی نیست میان اصحاب  
 رسم در زیادتی الف بعد از میم در قوله مایه و مایه هر جا که واقع شود و حال آنکه  
 زیاد می کنند و اند الف را در فقه و فقهین و در افر فضل یا زدم از باب مذکور که هر چه  
 فی المصاحف بکذف و الاشیاء که کما اجماع نموده اند کاتبان مصاحف عثمانیه  
 بر اشبات الف و اصل در قوله عیسی ابن مریم و المسیح ابن مریم هر جا که واقع شوند

و لفظ این درین مورد زنانت است و یحیی بن ثابت داشته اند الف را در این که خبر باشد مثل  
 و قالت ایوه و غیر این امر و قالت النصارى المسیح ابن **ع** مجموع را و بیان رسم زیاد کرده  
 الف را در لفظ مائتین که صاحب مائت است و بگوید اثبات الف و اصل حاصلت در لفظ  
 این بخواد که لفظ این و صف باشد یا خبر **ع** زیادتی الف در مایه از برای معنی است نه لفظ  
 و ثلث مایه در مایه داخل است و در لفظ الکلی رفع میتوان در مایه لفظ را و در میتوان  
 بر تکیه یا مائتین مایه و از آنجه هم شیخ و هم نامی که لفظ این کرده که اگر در غیر قرآن در میان  
 دو اسم علم واقع میکرد در سبیل و صفیه الفش نامی نویسنده و البته مونس در حکام این در احوال  
 و گویند که جایز نیست که قول و صفا و خبر حال از این واقع شود زیرا که این کلمات و مشربست  
 که ذوالی مونس باشد از برای آنکه درین معنی لفظ این مراد است نه معنی این که این را از انبیا اصل  
 عامر بر دو حرف که سوره اثباتنا و غیر مشربست یا قبلش **ع** زیادتی الف در مایه تغزیت  
 میان مایه و میان منه و چون در مایه که نفقات الف را زیاد کرده اند در مائتین نیز که رفع  
 است زیاد کرده اند و قول شیخ که حال آنکه لفظ را در فقه و فقهین زیاد کرده اند اتمراض  
 کوزه است بر زیاد کنندگان الف در مایه و فقهین بعضی چون در مایه و مائتین الف را از برای  
 فرق زیاد کرده اند باید که در فقه و فقهین نیز الف را زیاد کرده اند از جهت فرق میان فقه  
 و فقه نیز که میان سورتین هیچ فرقی نیست پس بایستی که در اینجا زیاد کرده اند و چون کرده  
 این نیز زیاد کرده اند و ممکن است که جواب گویند که ما را اثباته اجماع صحابی باید نموده  
 که ایشان در مایه زیاد کرده و در علماء موافقه نموده شان و دلیل بعد از وقوع بران تمام

حکم



عمل بر اصل است

گردانیده و چون در فقه زیاد و کم کرده بود در متنابعشان نموده و زیاده نکردند **ز** زیاد  
 ان فرقت خبانچه که کور شد و **ع** اثبات است و این اصل قیاس است و ضد نفس بین  
 العین یا بر نفس لفظی است **قال** لکن معانی کلمات مع اذا الف  
 والتوین **و** کلمات کلها بر سر **الحول** شیخ در فصل دوم از باب دوم که ما رسم اثبات  
 الالف علی اللفظ اولی فرموده که اجماع نموده اند کاتبان صاحب بر رسم نون خفیف  
 بلفظ در قول و در رسم و لیکو نامن الصاغرین و در العلق لکن معانی کلمات مع اذا الف  
 و التوین این کلمات بر مراد و قسنت یعنی همبانی تونین در وقت تبدیل بلفظ دیگر و از آن که  
 که در دوزن ساکن اند و در طرفه و باقی نشان صحت بعد از آن فرموده که همچنین  
 نوشته اند تا فلان رسم نون را بلفظ در قول و و اذا لا ییشون و فاذا لا یوین النکاس  
 و اذا لا یوینک و قد ضلک اذا ما ندان از لفظ آن هر جا که واقع شود و علامه احوال  
 همانست که گفته شد و بعد از آن فرموده که در محبتی نوشته اند تونین را بصورت نون در قول و  
 و کاتین هر جا که واقع شود و نوشتن تونین بر مراد و اصل است یعنی سخنانه در وصل  
 لفظ نون بینا نند در خط نیر تون نوشته و بعد از آن فرموده که این دو منصب یعنی  
 کاسی حل کردن رسم بر دقت و کاسی بر وصل وقت است که استنفاشان میکند تا  
 و لا باشد بر آنکه در رسم این هر دو حل جائز اند مثل رسم نه برها که محمول بر وقت است  
 و بر تاکه محمول بر وصل است و بعد از آن فرموده که غار بنی قیس کثرت لفظ الفاء  
 و القاف و الحباب و البیان و القفار و الخبار و الساعه و النظار و در مجموع مصاحف

بالن

بلفظ مرسوم اند و این رسم بلفظ بر مراد لفظ است و بعد از آن دیگر فرموده که در محبت رسم  
 گردانیده اند را و این رسم بین بلفظ نوشته اند مرا بجه بر وزن فعال باشد بکسر فاء  
 یا فعال یعنی قاتل یا مبدی جلال و جوار و حران یا بر وزن فاعل یا مفعول و شارب یا بر  
 وزن فعال مثل خبان و خبان یا بر وزن فعال یعنی قاتل یا مفعول یا مفعول یا مفعول  
 یا بر وزن فعال بکسر فاء مثل خبان و قتلان یا بر وزن فعال بضم فاء مثل خبان و قتلان  
 و بیضا و میراث و سرانجه مانند اینهاست از اینها که الف را در آن از برای بنای زیاد  
 کرده اند یا الف مشق است از یا یا از او هر جا که واقع شود و تا آنکه ذکر اینها نموده از آنچه  
 بود که چون او که موافق حرفش کرده اند شده که رسم غیر انماست اثبات الالف اند  
**ح** لکن معانی کلمات مع اذا الف و التوین این کلمات بر مراد و قسنت یعنی همبانی تونین در وقت تبدیل بلفظ دیگر و از آن که  
 تونین در کاتین در مجموع قرآن مع صاحب روشن گردانیده اند از این معنی در رسم نون هر  
**و** مراد نون خفیف و قول شیخ تونین کید است و از اطلاق علم عموم اذا معلوم شد و این  
 از قبیل است و در کاتین از قبیل اثبات و علم این لفظ از اطلاق علم معلوم شد  
 و جائز است که اگر در کلمات بر سر خوانده بر فاعلیه بر سر و صغیر بر سر راجع بصاحب باشد تا  
 خص باشد بر اطلاق لفظ مثل مشق و لفظ و کاتین مرکب از کاف تشبیه و از آن شیخ معانی لفظ  
 فرموده که قیاس بر آن بوده که اذا با تون نوشته می زیرا که قدرش از خلیل او آنست که  
 نقل هر که بر نه بدال کرده اند لیکن چون باقی نشان مشق بود و تشبیهش تون تونین نموده  
 بلفظ نوشته و فرکانه که اگر از آن داخل مضارع شده تون نویسد و اگر نشد بلفظ و این



تجیه گفته که در حال الف هندی من دست ترست **در هفت کتب هم گفته اند که ال عمران** و کاتب  
 درسم است به یاد غزن و در سابق به یابی نون یعنی و کاتبی در سرفون و انده و کاتبی و کاتبی  
**قال و تلیکة الالفان الحذف کما فی صا د و الثمرا اطلت**  
**القول ششم** در آخر فصل هم از فصول بازده کاتبی آورده که نوشته اند در جمیع مصاحف صاحب یک  
 در انشاء و صا و طلام بی الف از پیش لام و بی الف از پیش لام نوشته اند در جمیع مصاحف  
 در الحروف و درق اصحاب الایکة بآلف و ابو عبید گفته اند که من در مصحف امام محمد بن دهم **لفظ الیک**  
 در الف ه که در او اند حذف رسیده باشند هر دو در الف و صا و در طلام که این طرف غرض است  
 و توبیت درخت و لای رسد او باین سور **نوشته اند** به اشمس یعنی صا و از وجه بیان  
 سورة است و ترکیب و اثر از برای الف کاتبی است و فخر از تبه است که او اخذ و کاتب  
 و تعدد صا بر الف و بنا بر ضرورت بوده و از تخصیص این دو سورة معلوم شد که هر دو الف  
 دران دو سورة دیگر ثابت است **حذف الفین** دران دو سورة و اثباتشان دران دو  
 دیگر است که او مجید آورده که در بعضی از تناسیر حین دیدم که لیکه اسم قرایت که مثل ان  
 دران بود و الایک اسم جمع بلا است و بنا برین وقت که نافع و ابن کثیر و ابن عامر و ابو جعفر  
 درین دو سورة بر سورة جمع خوانده اند و دران دو سورة دیگر هیچ اختلاف نموده اند و بعضی  
 از کتب بیان گفته اند که دران دو محل حرکت که در انقل کرده اند بلام و حمزه را از وجه تحقیق  
 و الف و صلی را از وجه استغناء از او ترکیب لام حذفشان کرده اند و برین تفسیر بیستی  
 که تا کتب و بر دس نه منتوج بین ایشان نیکو نمی نماید **قال باب**

در جمیع

**حذف الیا و ثقیفها** **القول ششم** خنونی این باب را در دو باب آورده و ترجمه باب  
 اول چنین نموده که باب ما خذت من الیا اقرار بکسر ما قبلها سنا و بعد از آن بابت مخدوفه  
 باشد و از این الیای کنوی بر عیب سور و او یک کرده و ما ظم را از جهت نظم رعایت بر ترتیب  
 اتفاق نیستاده و باب دوم را باین کینه ترجمه گفته که باب ذکر ما رسم باشد  
 الیا علی الاصل و ما ظم بنا بر سبب آیات مخدوفه را ذکر فرمود و بنا بر آیات ثابته از مخدوفه  
 معلوم کرد و **این باب است** و سیات حذف یا و ثقیف **از تبه** ذکر ما بر و او مقدم  
 داشت که یا و دیگر است بافت از روی خروج از او وجه الف از جوف است و یا از سیات  
 دس و او از نوای لب و غرض از ترتیب این باب شناختن یای حذات  
 که از خط مصحف عثمانی مخدوفه اند و بنا بر آنکه از منطوق حذف نبوت معلوم میشود  
 و ترجمه باب ذکر ثبوت نیز فرمود یعنی این باب شکت بر و قسم و شیخ سبحان  
 از برای یی باب را نهاده از برای او نیز دو باب آورده اما در ترجمه الیایات فرموده  
 و در ترجمه او از یای و آیات مخدوفه الیه در طرف می باشد و ما قبلشان مکتور و کاتب  
 نیستند از آنکه بلام متصل است یا خیر مشکل و یا متصل بک یا مفصل و یا که در فعل می باشد  
 که ان فاضل و مضارع و امر است یا در اسم و اسم یا معرف بلام یا یا غیر معرف بلام و این قسم  
 یا متصل بلام منون مرفوع یا مجهول باشد یا مبتدای مضاعف یا یا متکلی و پیش از شروع  
 در ترجمه آیات این قاعده را معلوم می باید کرد که هر کلمه از کلمات این باب که مقدم است  
 تا ظم از مقدمه ساخته یعنی گفته که این لفظ در فلان سورة و فلان سورة است بر تقدیر



ان از اطلاق یا از عموم مثل قول حیث طری و حشای بیون یا از اشتنا مانند الایست  
 و سوی بود معلوم میگردد و **قوله** و تقریب الیاء فی حال البتوت اذا  
 حصلت محذوف و **قوله** و تقریب الیاء فی حال البتوت اذا  
 از ایات بعضی ثابت می باشد و بعضی محذوف پس چون من ذکر محذوف کردم آنچه  
 می ماند ثابت **ح** و می شناسی تو ما را در حال بیون و قتی که حاصل کنی علم را با محذوف  
 از ایات پس چون حال برین طریقت قرار گیرد محذوف را در حالتی که تحصیل کنی باشد بقول  
 این **ح** اینک معنی آنست در اول روز و اول روز در حالت یاد بختی و دلاله  
 بر تحصیل میکند پس بشکری آنرا که حال از فاعل خدایت جانشین در ترجمه مذکور شد و میتوان  
 که حال از مفعول بود و از زمان نفع کاف باین ترجمه نیستی زیرا که محذوف را در حالتی که **ح**  
 تحصیل کرده ام من در حاصل کردن آن از براسی **قوله** و تقریب الیاء فی حال البتوت اذا  
**حیث** الیه یون انقوت کفر و طبیعون اسمعون و خافون  
**القول** یعنی هر جا که این الفاظ مذکور و واقع شود طاری و حاصل است حذف یا در ایشان  
 اکنون باینکه از بیون و موصوفت که بقره و در الفیل و ایان فارسیون و انقوت و خج  
 مکت و ایان فائقون و انقوت و ایان لایسب مرد و در البقره و لا اله الا فائقون  
 و الفیل و انما یکم در البقره و اشکری و لا یفکرون و الطیغون یا زده مکانست فائقون  
 و الطیغون و لایسب ان یکم و در البقره است موضع و در الفیل یک مکان و انقوت و الطیغون  
 در ترجمه و فاسخون قبل اذ حل بکینه و پس و و خافون ان کنتم مسلمین و لایسب

و البیون

و اعبدون در سه محل لا اله الا فاعبدون و انما یکم فاعبدون مرد و در البیون فاعبدون  
 فاعبدون و البیون **ح** شیخ شهابی فرموده که اعبدون چهار مکت و در البیون فاعبدون  
 چهارم را بعبودیت آورده که در الذاریات و حال آنکه ناظم لیبیدون را علی خدایه و این  
 در بیت دینی تذکره و این آیه را آورده پس اگر جواب گویند که کاتب سه کرده و بقره لفظ لفظ  
 چهار را نوشته به آوردن لفظ لیبیدون شکل میشود و اگر بگویند که لفظ چهار را از آنچه گفته  
 که و ان اعبدونی و ادبایسین در فاعبدون و افعل گفته و بعد از ان از اشتنا کرده بقوله  
 الایسین و ادبایسین لایسب لایسب لایسب و موزون شود و در فاعبدون فاعبدون  
**الایسین و الداع دعان و یکم فاعبدون و فاعبدون**  
**القول** یعنی لفظ اعبدون هر جا که بیاید محذوف ایست مگر در ان اعبدون و فاعبدون  
 در یاسین که بیاید در جمله مساحف مکتوبت و الداعی مکتوبت و دعوه الداعی و البقره  
 و یوم بع الداع و الی الداع هر دو در اقتراب است و دعان موصوف البقره است و یکم و  
 سه موصوف است که یکم و فاعبدون و الداعی و یکم فاعبدون در المرسلات  
 و این دو موصوف با اتفاق مصاحف محذوف ایست و یکم موصوف دیگر در سوره سوره  
 و ان تنق علی الاثبات جانشین ناظم اشاره بدان فرموده بقوله سوره و تحنون  
 و مکتوب است و لا تحنون فی ضیق و یوم و انقوت و لا تحنون و در البقره و دعیه سه  
 مکانست و حاف و عید و در یسیم و فقی و عید و من نیاف و عید سه موصوف  
**ح** و الداعی تا آخریت رسیده است حذف یا ایشان از جهت وزن نظم لفظ

و البیون



دعان و دعی را بحدف یا می باید خواند و یا قرا را با ثبات **قال**  
**واخشون** افلا تکلون یکدیگر بولند و لکن **تفتنون** **مس**  
**اقول** یعنی لفظ اخشون سه موضع است و موضع دوم و سوم که واخشون الیوم کلمات  
 و واخشون و لا تشنوا است هر دو در الماده یا ایشان مذکور است و مثل اول قرآن  
 یعنی فلا تشنوا و اخشون و لا تکلون با اتفاق بر مصاحف ثابت الیاء آمده و لا تکلون تا  
 در الموضع دیگر و یکدیگر نیست و دو محل از اخفان یکدیگر در الشرا و اخفان  
 آن یکدیگر در القمص و کلمه اول دعائی مبین و قبل دعائی در آخر ابرسم و قبلون  
 در دو مکان فاخفان قبلون که هم در الشراست و هم در القمص **ح** و اخشون  
 در محل اول بل محل دوم و ششم و باقی کلمات این بیت نقل کنند و حذف یا ایشان از  
 عقب ایشان رفته یعنی در مصاحف مکررست و چون ایشان حذف یافته اند و نشان  
 بیرون آورده **ح** و دعائی را در نظم از جهت وزن با ثبات می باید خواند و باقی را بحدف  
 و بقول اولی دعا را قرا از او دعائی را از او قرا و در هر بیت ثبات الیاء است باقی  
**قال** و قد هذان و فی نیکو مع ندم **تفتنون** **ح** و کلام مع کاتب **مس**  
**اقول** یعنی از کلام که مذکور الیاء و قد هذان است در الامام و کلام نبرد  
 الملك و قد هذان محل مجموع در اقرت و فلا تشنوا در دو و دوم بیت هم در دو  
**ح** ثابت کشته حذف یا و قد هذان و همچنین ثابت شده و حذف در مذبری که  
 مذکور است و در تشنوا که واقع است در دو و حال آنکه مصاحف یا آن است هم در دو

**ح** لفظ مدنی را به حرف قد مقید ساخته تا آن مدنی و لوان الله مدنی خارج شوند  
 و بقول اولی سو سو سو تشنوا و می باید که آخر از موده از فلا تشنوا در الکف و از مثل دوم  
 یعنی جمع اینها ثابت الیاء بلا خلاف و وزن بیت برایشان مدنی و قد هذان و باقی  
 و بر حذف باقی و بر حذف مدنی نیز موزون می باید که فاعلین را فاعلین گویند و الیاء علیهم  
**قال** و تشنوا و ارجعون **ان** یزدن یکسر **تفتنون** **ح** **مس**  
**اقول** یعنی و بعضی دیگر از کلمات مذکور الیاء حق تشنوا است در انقل و قال بارجعون  
 در الموضع و آن یزدن الرحمن دریس و فکین کان یکسر در چهار محل در ارجع و سب و ظاهر  
 و الملك و لا یفتنون دریس و الیه متاب و الیه ماب نرد و در هر **ح** تشنوا و  
 و معطوفاتش در موزان مبنی و مشرق آمده **ح** وزن نظم بر حذف مجموع کلمات و بر  
 اثبات کبری نیز میتوان استعمل تمام باشد و الیاء علیهم **قال**  
**عقاب** **مس** **تفتنون** **ح** **البلاد** **ان** **تکلون** **فلا** **جواب** **ح**  
**اقول** یعنی از اینها می گویند در مابشان نموده است لفظ عقاب در محل در الموضع و در موزان  
 فکین کان عقاب و در صاف حق عقاب و کلام لردین در الصافات و در موزان  
 و شفا در یوسف و علی ان تعلین ماب الکف و البلاد در ارجع و ان تکلون در الکف و جنان  
 کاب جواب در سب **ح** هر یکی از لفظ عقاب و معطوفاتش از روی لفظ فاعلین کشیده اند بنا  
 بر آنکه یا از ایشان حذف کرده اند **ح** هر یکی از الفاظ تفتنون و تعلین و ان تکلون  
 از جهت وزن با ثبات یا به خواند و باقی را بحدف و حرری بآیه است و بقول عقاب







و حالتی که فاعل نزدیک سوره القمات **بسم الله الرحمن الرحيم** از فاعلش ایات و سوس  
نموده که آن با اتفاق ثابت ایات و در سوره آن گفت که برای توضیح زیرا که فاعلش

و وزن شعر بر اثبات الجوار و توفیق است و بر حذف بواقی **قال**  
**أهاتين سوف يوتيه الله** اگر من آن بجز فاعل و بقیض الحق از سیر

**أقول** یعنی و همین حرف کرده شده یا این و اگر من در القمات یا سوف بروت الله بقیض  
در الحنا و یا رب ان یقر فی المؤمنین و یا یقیض الحق در الانعام **ح** مخدوفه شده و یا  
ایمانی و یا معطوفات او که از آنجمله یکی یقیض الحق است و از برای آن او را از مخدوفات

شمرده اند که در قراءه ضاده و معی از مرده شده که او از قضایات پس مثل الامان باشد مکتوب  
الصحی که از جهت انکسار کسری مخدوف شده و اعراب **قال**  
**یستریبنا فی المناجیح** و تفصیح و تفصیح و تفصیح و تفصیح

**أقول** یعنی ای علی او میرسد و القمات و یوم بنیاد المناجیح و در سوره قاف و عطا  
تفصیح و تفصیح و تفصیح و تفصیح و تفصیح و تفصیح و تفصیح و تفصیح  
امری در جمله مجموع مرسم اند بجزند **ح** متشکله حرف یا میری و معطوفات  
او **ح** بنیاد المناجیح و مخدوفه الی الله و از سوره در نظم مرده و مرده شده اند و در متن المناد  
در مخدوفات که از این لایه های مشغولست و اگر کرده و بعد از آن فرموده که این لایه های  
خی یا را ممل کرده اند و بعد از آن تقدیرشان کرده که انما الواد است و سیدین در السعوا  
و یوم خاد قاف و شیخ سناده که یکبار باز وقت یوم بنیاد نیفتاده و گفته که در رفع  
بجز از المناجیح نیاده و لفظ نظم بر اثبات سمری و المنادی است و بر حذف بواقی **قال**

**بسم الله الرحمن الرحيم** و یطیون و المنقال فاعل معمر

**أقول** یعنی در جمیع مساحف و لی دین در کافون و مخدوفی بال در النمل و الایمیدون و دین  
یطیون مرده و در انداز رایت و الیکمال المنقال در الزند بجزند یا مرسم اند **ح** و حذف کرده  
میباشد و یا دینی و یا معطوفاتش پس بنابرین معنی بیده شود ای کاتب در حالتی که زیاده  
کرده شده باشد یا برای فرا گرفتن علم از تو **ح** از اطلاق لفظ دینی و هم آنست که آن  
کس که فی شک من دینی و یونس و دینی فاعله و از آن فرجه مخدوفه الی الله و حال آنکه یا  
ایشان مرده و یا بطایع ثابت است و شیخ سناده و فرموده که ناظم در اثبات این دو محل انکاد  
بران کرده که یکی آنکه ذکر اثبات و یا حاصل علم معلوم کرده اند که این دو محل بایست الی الله  
و شیخ جبری جواب داده که اگر مرده اصل علم بایست و حذفی آنکه از برای ذکر مرده  
بودی پس بایستی که ناظم مجموع را ذکر فرمودی یا اطلاق نیز مرده یا علما بعلوم معلوم  
میگردند که در ظان سوره که بخت و در ظان سوره ثابت و بایست دینی و مخدوفی

و المنقال و بجزند انو و کل و دیگر نظم مرده و یا **قال**  
**وخص فی الدارین من اشیعین وخص فی اشیعین علیها سور**  
**أقول** یعنی من اشیعین که ازال مرده مخدوفه الی الله و پس و لفظ اشیعین را که واقع  
کرد و همین مخدوفه الی الله و مکرر ازال غران فاعل یونس و یکس که یا او با اتفاق ثابت  
و مخدوفه الی الله و ممل پیش میت اشیعین شد که در الما من و اشیعین مخدوفه الی الله  
در الزخرف **ح** و مخصوص کرده اند یا مخصوص کردن من اشیعین را در ال عمران



بحدف باو مخصوص کردن حذف را بتونی در سورتی چند نیز ازاله کردن یا مخصوص سازند  
 چند را در بتونی غیر ازاله کردن از تشخیص اول معلوم شد که انما و من اینجی در یوسف  
 نسبت الیا است و از تشخیص دوم معلوم گشت که غیر الی ان مخدوف الیا اده و لیکن اینها  
 تشخیص شکل میشود بگویم قاتل بتونی و اهدی و ادری و طه که باقی ثابت و از انجونه  
 در ترجمه و در حد بر کرده اند که لفظ خص احتمال دارد که عاضی مجهول باشد یا مبیعه امر و در  
 نظم با سکن من اینجی و اثبات بتونی راست می آید و الله اعلم  
**بشر عباد اللذین یؤمنون و یؤتوا الزکوة و یتقون و یتقون و یتقون**  
**اول** مراد باطمینان است که بشر عباد الی در الزمر و البقره و یوم التلاق و یوم التلاق و یوم التلاق  
 و عندی و لا تترکان در یوسف و تم کید و فلا یطرون در الاعراف و ثم اقتضوا الی و لا یطرون  
 در یونس و حیاهم لا یطرون در مود و جمع مرسوم از حد فیه حذف یا بشر عباد  
 و معطوفاتش شاخ آن خداوند تا زک و در وقت سنی روایه حذف بنایه میشود و محوله  
 امره **ع** عباد و لفظ بشر از انجونه مقید ساخته تا مثل عباد و انکسر و عباد و الصالحون  
 و بنی عبادی بر آن بود چه اینها باستانه و لفظ بشر در حد فیه و کلمات  
**فیه التمل انان فی صا عذاب و ما لاجل یغنیه لها و اختصر**  
**تقریب** یعنی بعضی دیگر از معنی زفات فیه التمل است و التمل و بل نماید و قوا عذاب و ص  
 و شیخ فرموده که فهم بشیر و ن در ایچ و شافون فیهم انکس که بکسر و نوا از اسما نشان مخدوف  
 کنه و انکس که بکسر و نوا از این قبیل باشد قوله لاجل ترویه باشد است بتول شیخ که هر گاه

مختص یا مرفوع که در اخر او یا باشد یعنی مختص الیهم بوده و بتون لاحق یاد کرده و پس بدستی  
 مصاحف اجتماع نموده اند بر حذف این یا بنابر آنکه این یا از لفظ و حاله وصل ساقط است  
 از جهت سکونش و سکون بتون یعنی چون یا از لفظ ساقط میشود در کتاب نیز حد میکنند  
 و اسمی چنین مثل یا غی است که اصلش یا غی بوده همچون ناصر حرف ضمیر یا بتول  
 حذف کرده پس انقا ساقطین شد میان یا و بتون یا را انداختند نه بتون زیرا که  
 حرف عله حذف اولست و همچنین است و لا عادی و من یا و من و ال و من و ال و  
 و باقی و غواش و مستحق و ان و الا و ان و من راق و شیخ فرموده که حدش  
 بزرگ محبت احمد بن الانباری و انباری گفته که من و جمیع مصاحف انما مقصود که  
 یا بکسینه باشد همچنین یا غی ام شان **ح** و حذف یا است و التمل فقط است و حد  
 یا عذاب محضت در سوره ص و مر ان اسمی که از جهت بتون یا و از لفظ حرف  
 کرده اند در کتاب نیز یا و محذوف است **ع** بقوله فی التمل اقرار از مثل و التمل رجه و التمل  
 التمل بفرموده و بقوله فی صا و اقرار از ان غدا لی شدید و مثل ان عوده و بقوله  
 لاجل ترویه اقرار کرده از این که حذفش نه از جهت بتون باشد بل از جهت حرف سکن  
 منتقل بود که بعد از دست مثل و التمل الصلوة و عاضی السجده کلام و محمل الصید که  
 اینها همه در رسم است **ح** حذف مثل ارمیون و التنادی و میری تخفیف است و التنادی  
**بکسر و ح** حذف منون انقا ساقطین چنانچه گفته شد **ع**  
**و فی المنادی سوی قول اخرها و العنکبوت و خلف الخرف اشترک**

کتابها و کلمات غرض



**اخر** این باشد که در کتابت کلام شیخ جلال قدس احد بن محمد حدیثی ابوکر اللبانی قال  
 ویرا می شناسد که مشکلم از اضافت خبری فرموده باشد پس با ازان ساقط است یعنی هم در  
 لفظ و هم در خط مثل بنوم یحیی فاما تعون یحیی الدین اموا اللهوا لکرم در حرف یعنی و وصل  
 که یارادین و وصل ثابت داشته اند در التکیوت یا عباد و الذین امنوا و الذین امنوا و الذین امنوا  
 الذین امنوا و بعد ازان ابوکر انباری فرموده که اختلاف نموده اند مصاحف در کوفه  
 یعنی در موضع الرفع یا عبادی لا خوف علیکم الیوم که در مصاحف اصل مدینه و یا  
 هر سوم است و در مصاحف مابین اصحاب اصل عراقی بغیر یا دیگر باشد و در ایدان  
 برین نموده و ادا از ابوکر که فرموده که در مصاحف یا عبادی لا خوف در مصاحف اصل مدینه  
 و حمایز یعنی که هر سوم یا بر تیری فرموده که در مصاحف مابین یعنی مصاحف بصیر  
 بغیر یا است **ح** و واقع گردان تو حذف را در صدای مصنف بسیار مشکلم هر جا که باشد  
 غیر از صدای که در آخر سوره شریل آمده و غیر از صدای که در التکیوت است و اختلاف  
 در حذف و در اثبات در صدای مخصوص کرده سوره الزخرف را **ح** اقرار نموده  
 بنویس از یا عباد الذین امنوا اللهوا و یا عباد فانتون که در اول سوره اند و من  
 انتقاد مخصوص ساختن قوی است از میان چند قوم به عذیبی اختلاف سوره الزخرف  
 مخصوص ساخته نه سوری دیگر و در لفظ شریل رفع میتوان بنابر حکایه و فتح نیز میتوان  
 که لا یغرف باشد از جهت نایش و طلیه و جرو اتوبین نیز شاید اما جواز جمع شده باشد  
 ایزت و تنوین از هر کجمله اصل در اسما اخر است و در وجه تنوین از جهت نقل باید کرد

در حفظ از هر جا که است آید از شریل باشد و نصب نیز میتوان بر ظرفی غیر  
 از صدای شریل واقع است و افران **ح** حذف اختصار و التکیوت غزین و از بانی نیست نمی تخم  
**قال** اللغز و اخذوا خذها لکرم یا خاطی و الا سبب مقتضی  
**الشیخ** در باب ذکر ما انت علی سید مصاحف اصل الامصار گفته که نوشته اند اصل رسم النهم  
 بغیر یا و حذف اند بعد از لام از پیش گفته شد و در باب عاخذت مناحی الیابین اختصارا  
 فرموده که بر آنکه مجموع مصاحف اتفاق نموده اند بر حذف یکی از دو یا چون باشند دوم  
 علامت جمع و بعد ازان فرموده که یا ثابت نزد من چون یا جیست یعنی مذوف یا  
 درست و دیگر فرموده که جائز است که یا احوال ثابت باشد یعنی مذوف یا دوم بود  
 و فرموده که در اول به قیاس نزدیک تر است که یا دوم را از جهت معنی آورده اند  
 که آن جمعیت و بکشفان این معنی ساقط می شود و پیش از لفظ الامین و ربانین  
 و انکوارین فرموده و لفظ علین را ازین قاعده استثناء کرده چنانکه بعد ازین در نظم  
 می آید و بعد ازان فرموده که و همچنین حذف کرده اند یا منی را که سوره سمن باشد  
 مانند تنکین و المستهین و خاسین و آنچه شریل انین است و دیگر فرموده که و همچنین  
 حذف کرده اند سوره سمن را در قولهم انما نأمر بالبر و فرموده که من علامت اسم بهمه  
 ساکنه که از پیش او کسره باشد و صورتش را حذف کرده باشد مگر در موضع خاصه  
**ح** حذف کنیده یا یا انهم را و همچنین حذف کنیده یک یا از دو یا که یکدیگر جمع شده باشد  
 و یکدیگر که در کلام فرموده یا جمع باشد مثل و زی است و خاطین و الامین در حالتی







هر جا که واقع شود و لفظ آخر سبب را از توبه برود یا فرموده که یا دوم صورتی است  
 و دیگر فرموده که یا هم در مضامین سه ناحیه که کوره سیات و سیات و سیات و سیات  
 و سیات را در جمیع و آن یک یا فرموده که این یک یا که هر سوست یا سسته و است  
 یعنی یا دوم که سوره نمره است مضاف شده کل واحد از من حی و از حی و حیث  
 و از لایستی و اقصی نام رسوم اندیک یا مثل آن از پیش رفت پس خالین و الامین  
 غیر از بی و بی و علیین از روی اقتضا بدو یا و غیر از فصل که خداوند ضمیر باشد و این  
 فصل خداوند ضمیر مثل یک است و غیر از لفظ سینه در حاله از او غی در حالتی که او صاحب  
 سیات و بیسی باشد یعنی و غیر از سیات و بیسی بعد از این که بیاسالی میگوید که این الفاظ که  
 است نشان کردن حکمتشان حیث جواب میفرماید که اقتضا نموده در هر یکی از این  
 بدو یا اصل امام جبری من حی و ده معطوف نقل را عطف بر جمیع کو را گرفته و این  
 معنی و فساد دارد اول آنکه لفظ که انکسار می فائده می یابد و دوم آنکه اقتضا  
 اجتماع دو یک یا دوم در طرف باشد و حذف نشد درین سه کلام ای را که توبه  
 کلام این شود که حذف احدی ایان در مثل ریاست و در مثل خالین و در مثل  
 الامین و در لفظ من حی و بیسی و بیسی و بیسی است از آنکه در مثل است و این  
 و بیسی هم ازین قبیلست و در صحت حدیث دعای ان و ای و ای و بیسی هم از جمله  
 پس مناسب است که من حی را بسند گیرند و بیسی را عطف بر او و گویند که از جمله  
 و گویند که برین تقدیر مضاف و دوم لازم می آید زیرا که چون گفته که من حی مثل خالین

منشیش این میشود که هر حذف احدی ایان و هم در آنکه در چیز مثل واقع است مانند  
 و لفظ مستقر او از هر یک که بفتح صاد خوانده تمیز بود و اگر کبر خوانده لفظ غیبت  
 و مانند آن تقدیر باید کرد تا حال از قاطع باشد یعنی چون این کلمات مستثنی اند پس  
 ثابت دار یا شاف در حالتی که اقتضا کرده باشد در اثبات یا جمع بر طین فقط  
 و امام شافری قوله و فی الضمیر را عطف بر سوس گرفته و فسادش ظاهرست پس ملاحظه است  
 که کفایت که عطف بر سوس و اطلاق نام و ذی الضمیر معلوم شد که این ضمیر خواه مشکلم  
 باشد یا مخاطب یا غایب یا نه در اشکال متعین وقت و مراد از سینه خواه معرف و خواه  
 مشکور از قید فی الزم مفهوم است که جمیع مثل سیات یک یا هر سوست و از عبارت  
 شیخ معلوم است که ان و لی و ای و لی و علی ان بیسی الموقی در غیر مصاحف مدینه و عراق  
 بدو یا هر سوس اند و از علم این اصطلاح معلوم نشد و لفظ است شامل هر دو است  
 ع حذف کرامت اجتماع ضلین است و حذف اول نه دوم حمل بر اتعا ساکنین که  
 ساکن اول را می اندازند و حذف دوم نه اول است که تکرار یا سبب یا دفع  
 حاصل میشود و حذف از بعضی و اثبات بعضی علامتست بر آنکه حذف نه و است  
 و در او امام جبری فرموده که اختیار من در هیچ حذف اول است و در غیر جمع حذف  
 دوم و اما علم و حذف مثل سیات فرموده که کویا که کتاب رسم مکرر  
 داشته اند که هر چند میان دو یا و میان الف با و جو مثل حیث و العلم  
 سبب یا تیا مع السیما الف مع یا شهادت مع الغانی و قد کرا







**والمشت بها بالياء الف والهمزة** **والمشت بها بالياء الف والهمزة** **والمشت بها بالياء الف والهمزة**  
**اول** مشتق باب مذکور پیش از ذکر بابیه آورده که یا قلم در مصاحف اصل عراق لفظ  
المشت را در الرحمن بیا از غیر الف یعنی صورتی بیا نوشته بود و بعد از الف  
جمع بود و بعد از آن فرموده که غازی بن قیس در کتاب خود همچنین نوشت **ح**  
والمشت در مصاحف عراقیه مرسوسه بیا ی الف بعد از یاء و المشت دیده و همیشه  
در بعضی است از غازی بن قیس دیده و رشقی مثل دیده و رشقی در مصاحف عراقیه یعنی  
باین گفته که در مصاحف عراقی بود که کتاب بیا السند نیز انجمن بود **ه** ادم و کینه و کینه و کینه  
المشت در متعینیت و حال آنکه است جنانچه منقول شد پس سخن او محمول بر آن شود  
که در نسخه او این بنوده و هم او فرموده که در مصحف شامی نیز دیدم که باین گفته بود و از  
تخصیص رسم یا بعضی مصاحف عراقیه معلوم میشود که در مصاحف باقیه بیا و الف باشد یا یاء  
و بیا الف یا حذف یا و یا ثبات الف و افعال دارد و نیز که یا ثبات یا و حذف الف باشد  
مجموعه مصاحف عراقی و در وجه دوم و کسم رسم بر قرآن فتح شین باشد پس ارد و وجه که  
بیا مرسوسه در یک و به الف محذوف بود از وجه اختصار و در یک وجه دیگر ثابت  
بنا بر اصل و در آن دو وجه که یا مرسوسه نیست در یک وجه که الف ثابت یکسان و دیگر که  
صورتی نمونه است محذوف بود بنا بر کراهت اختصار صورتی و در وجه دوم هم صورتی نمونه  
محذوف بود بنا بر علت مذکوره و هم الف از جهت اختصار **ح** رسم یا و حذف الف است که  
شیخ فرموده که این بر قرآن کسی است که شین را کسور خواند یعنی هر نمونه که مشق است

والمشت

والمشت مکتوب در حالت تخفیف ابدالش بیا میکند پس در خط نیز بصورتی تخفیفش نوشتند تا خط  
و خط مرافقی که یکدگر ایند بدان که ناظم باب مرسوم یا ثبات بیا علی الاصل را از متعینیت  
بنا بر کراهت اعتقاد نموده که از مفهوم باب مذکور معلوم میشود اما از وجهی که بنا بر این است  
نیز نوشته میگردد و باین اندیشه بسیار و عقب بن شمار اگر ادراک نمایند و آن جعلی است  
که بعضی اصحاب اند و بعضی را زنده و زیاده و بیش از برای فصاحت جنانچه در آیات مذکوره  
مذکور است و این یا است در البقرة و اخشونی و لا تم است و فان الله یاتی بالمشق و در  
ال عمران فاقبونی بحکم الله و در الاحقاف لمن لم یبدن رب و اتحاجونی فی الله و یوم یاتی  
بعض آیات ریک و قل انی مدنی و در الاحقاف یوم یاتی یوم یوم و یوم یوم و یوم یوم  
تزیینی و استخفونی و کادوا یقتلونی و فوالله لئن لم یجاءونی و یوم یوم و یوم یوم  
مانش مذ و انا و من یشتق و در ابریم فلا تومنونی و من یشتق و در ابریم فلا تومنونی  
و سبحان المانی و در الحی یوم اتی کل نفس و در سبحان و قل لعیادی و در الحی فان  
ایستثنی فلا تسلطن و در حرم خان یا یشتق اسد که و در خط ان اسر بیهابی یا یشتق و در  
الذکر الزانیة و الا انی و انما یسید و منی و در الفتن ان یبیدنی سوا السیاد و در سبحان  
اعبدونی مذ و در حق اولی الامر و در الرحمن یمن یمن و لو ان الله مدنی و در الذکر کان فاسر  
بعبارت و در الرحمن فیوخذ بالانواهی و در الصف لم یؤدونی و رسول یاتی من نبی  
و در الفتن لولا اخرت منی و در الفتن عبادی و دیگر فرموده که فصل مرسوم یا که از  
لفظ ساقط شده از برای آنکه سکنی و دیگر که در کلاه دیگر است یا و رسیده یعنی از زمان از حقه







زیاده کرده شده یا در لغت یا در معنی و در معنی که در زیادتی این یا هیچ صوتی  
 و در شوازی نیست و همچنین زیاده کرده اند یا در وایتانی در لغت و در بایکم در بایک  
 و در این حالت که مصاحبان میشت یعنی در این مت نیز زیاده کرده اند پس گفته اند  
 قد الله بهین کینه می نویسد که عزت در خوشی که زیاده کرده اند یا در  
 در سخن بایک المصلین و بعد از آن در لغت ملا و قس که این لغت ملا را از لغت قس که زیاده کرده  
 بغیر اسمی که از او ابو شیده اند یعنی لغت بام صریح آن نگوده باشند و زیاده کرده اند یا در  
 در لغت قس و در و محل در سورة الروم از برای قاری و بعد از این رسم نوشته اند یا در  
 یا در واقع که اندیشه اند حذف الفی را که دیده در میشود از پیش یا در لغت یعنی مصحح که اندیشه  
 آن را با ثبات یا در حذف الفی که پیش از این است به قید لغت و قس که این من و را احیا  
 خارج شد و بعضی جواب من و را راستی و مثل این بیرون رفتند و بواسطه آنکه لغت قس از آن  
 لغت اسبابا اند و زوده و بحرف من اقرار از آنما دلیل ساجد نموده و بگوید لا عسر  
 اشارة بان نموده که هیچ اشکالی در این کلمات نیست زیرا که بنیاده تا از دیگر کلمات ممتاز  
 میگردند و لغت اتیان را به فی لغت بنیاده ساخته تا اتیان الزکوة خارج کرده و تشخیص  
 بایک فرموده تا آیت و اما در بنی و مثل این بیرون شوند و بعضی بگوید فرموده تا از  
 الایه خارج شود و چون ممکن نبودش در نظم که لغت تمام کلمات فانیات و افانیات  
 مت نماید یا بنجه سیرش بود و نظم فرمود و قرص نیکو منوم میشود و وزن شعر بتقل حرکت  
 منزه ان ماست و از آنجا که لغت فرموده از لغت ان غلبه بر لغت قس

تقریر بعد از قیوم شود و لغت بنا بر ادویه متبذیه ساخته تا به قید من مثل بنا لغت و بنا لغت  
 بیرون رود و بنیاده المصلین من یا موسی خارج کرده و از قول او الضیف معلوم گشت که زیاده  
 یا در لغت ملا در معنی است که نموده است مکتور بود و مصاحف بنیاده مذکر و جمع مذکر  
 مرد و غایب پس در ملا زیاده که نموده است مکتور است اگر چه مصاحف و در مثل قال  
 المکات و مصاحف و نموده است مکتور یا زیاده نموده و از اطلاقش معلوم گشت  
 که مصاحف بر این زیادتی اتفاق دارند چنانچه شیخ اشارت باین معنی باین عبارت  
 فرموده که در مصاحف عراق و در غیر مصاحف عراق ملا و ملائم را چنین دیدم  
 و همچنین از اطلاق نام دانسته اند که زیادتی یا در لغت در مرد و موضع سورة الروم  
 مثل لغت یا در خارج شد و چون قاری بی قیاس زیادتی یا در لغت را بگوید  
 از مصحف برینکه از برای علوم نوشته بود مذاتمال دارد که در مصاحف دیگر بغیر  
 یا باشد و احتمال دارد که هم بیا باشد و شیخ سخاوی گفته که در مصحف شامی دیدم  
 که محل اول بغیر یا در سوم بود و محل دوم بیا و امام جعفری فرموده که احتمال دارد که  
 بر و در سور یا از محل خود محو گشته باشند و سخاوی فرموده که این روایت را در متقن  
 ذکر نموده بل در غیر متقن گفته لغت دوم محل در الروم بدان طریق که قاری بر قیاس  
 از مصاحف مدینه روایت کرده مرسوم اند بیا بیا برین اختلافات این و  
 موضع از مواضع مختلف بنیاده باشد و از لغت کلیم اتفاق کتاب بر حذف الف  
 در لغت معلوم شد و از اطلاقش دانسته اند که حذف در مرسوم محل مست و در متقن



مرسمل را ذکر کرده و حذف یا اول الای از علوم توله و احذقوا احدیما نیست  
 می آید و در فاشی از غنوی کلن او لک و العالی معلوم شده و دیگر با زورین محلی ذکر  
 میفرماید خیس منبایه که مکرر باشد **ع** زیادتی یاز او من و را حجاب و تلخائی و تنائی  
 و اتیان و تلخائی است که تشبیه کرده اند سوره متطهر را به سوره تصویرش به یا مثل  
 المثلک و اولک یا لک تا یا اشاره باشد یا که اگر این سوره را تسبیح کند کالی کونید  
 یا که تا یا صورت کسره باشد زیرا که در خط قدیم علامه کسره یا ی که یک را در زیر حرف  
 می نوشته اند و علامه تنه و او ی که یک را از پیش حرف و علامه فتح نیم الی را بر  
 حرف **ع** زیادتی یا در تنائی در طائ و طائ و افائن و در یاسید و یاسیم دو وجه  
 اخربیت ازین سوره ذکر کرد یا که تا یا صورت سوره شود بنا بر آنکه تسبیحش با بدل  
 به یا است در تنائی در تحفیف رسمی و در یاسید و یاسیم و تسبیح کالی است در باقی  
 و الف که از پیش یا است از برای تنویم سوره باشد مخصوصا در مائه و در تنائی وجه این  
 دیگر میگویند آن گفت که الف از برای فوحت میان تنائی و میان تنائی و تنی و در طائ  
 تا فرقی باشد میان او و میان طتم و در یاسیم در علامه زیادتی یا این نیز سوره است  
 که صورت مدغم مدغم را سوره و نوشته اند و وجه بهترین در مجموع این کلمات در زیادتی  
 یا است که تکلیفش در حاله وقت با بدالت یا تسبیح **ع** حذف از الای  
 احتضارت معنای از تلخا و لغنی حذف کردند و در صورت باقی که اتی است  
 یا صورت سوره باشد نزد کسی که یا را حذف میکند خواه از تسبیح کند و خواه از تحقیق

خود سوره ذکر که حرف را بدل یا ساکن میکند یا صورت یا باشد و نزد کسی که سوره را با  
 حیدر او احدی الی این حرف بود بنا بر اجتماع صورتش و ظاهر است که صورت سوره محذوف  
 باشد نزد قوله فاخذوا احدیما کشته شد و اصل علم **قال** **باب**  
**حذف الواو و زایدتها** **قول** یعنی این بابیت در بیان حذف الواو و زاید  
 کردن الواو و در متن حذف را در باب چهارم آورده و در ترجمه اش چنین گفته  
 که باب ما حذفت منه الواو الکفا بالضمه منها و لغنی غیزه و زیادتی را در باب  
 دوم آورده و ترجمه آن چنین فرموده که باب ما لکیت الواو فی رسمه للفقران  
 او لیسنا لغیره و تا فرقی که سوره در او یک مابا آورده بنا بر آنست که این سوره و قائم  
 بوده خلاف یا که چون کشتان بسیار بود و در باب آورده **ع** شیخ بقوله الکفا  
 بالضمه متناظر از اولی نموده که حذف واو از برای جزم باشد و مراد از قوله او  
 لغنی غیره است که حذف از برای کراهه اجتماع صورتین باشد و عن در ترجمه باب  
 ابتدا یزد که حذف فرموده در علم نیز اول بیان حذف نموده **قال**

**وواوید عولدی سبحان وافی بنده بحاجتیم ندعو فاقرا اختصرا**  
**ویم نسوا لله قل والواو زاید اولی اولات و فی اولک انشرا**  
**والمخلف فی ما ویرکم قل ویتولدک او صلیتکم علم مع الشرا**  
**فشیخ** در باب ما حذفت منه الواو یا سنا و روایه از ابن الابرار کرده که گفت که  
 حذف کرده اند او را از چهار فصل مخرج یعنی فصل مضارع که نه مضروب باشد و نه



مجرم اول سبحان و بوع انسان بانقره در عسق و بوج اما باطل در التور و بوج  
 الدع و در الحلق سنج الزبانی بعد از آن فرموده که مجموع مصاحف اختلاف نموده اند  
 یعنی اتفاق نموده اند بر آنکه او ازین مواضع ساقط است دیگر فرموده که بعضی اتفاق  
 کرده اند مجموع مصاحف بر حذف او از قول و در التور و صالح المؤمنین از آنجه که  
 او مفروض است که از این جمع بیکنند بعد از آن باسناد از قرآن نقل کرده که گفت که حذف  
 کرده اند از او حج را در مصحف در قوله من نسوا الله یعنی نسوا الله فليس لهم التوبة و نسوا الله  
 فانسوا و بعد از آن چنین فرموده که ما نمی دانیم که نسوا الله بکذا است در صحیح  
 مصحف از صاحب اصل احوار و انجیر را که حکایه کرده اند از قرآن الطبیست از ناقل  
 و بعد از آن در باب ما زیدت او و حقیقت آورده که بر آنکه کتابان مصاحف اختلاف  
 کرده اند بر زیاده کردن و او بعد از سوره در قوله یا اولئک و یا اولئک و اولئک و اولی  
 و او لو او لا است بر جا که واقع شد یعنی مثل یا اولی الابواب و او لو الامام و اولات  
 الاحمال و قال سم اولاد دیگر فرموده که یافتیم در مصاحف اصل مدینه و سایر عراق و سایر یکم  
 آیاتی را در انبیا بر یاق و او بعد از الف و بعد از آن فرموده که اختلاف نموده اند  
 مصاحف در قوله ولا صلیکم در طه و الشوری از برای آنکه در بعضی مصاحف با ثبات  
 و او از واجتماع کرده اند مجموع مصاحف بر حذف او در آن حرف که در الاعراف است  
 یعنی ثم لا صلیکم اجمین و بعد از آن باسناد روایه کرده اند از محمد بن عیسی که گفته که آنجه  
 در طه و الشوری است بر او است و دیگر هم او گفته که از اصحاب رسم کس است که نمی توان

این لفظ را بغیر و او یعنی در سوره شوری و شوری و شوری که زیاده و او بعد از سوره  
 که او نیز و ذکر کرده من در صحیح مصحف از مصاحف قدیم و در مصحف شامی نیز خبر داده است  
 ح و او بعد از آنکه در اقتضای سوره سبحان و سوره اقرب و او میگوید که در حق  
 و او نیز میگوید که حاصلت در سوره لقمان اختلافاتی کرده اند یعنی معذوقشان ساخته اند  
 و حذف و او نسوا الله و هم است و یکی که او را زیاده کرده در او لو او اولی و اولات  
 و او اولئک و او و متشبه و متشبه شده در الفاظ و در اشال از الفاظ مثل فاولئک  
 و اولئک و او لا و اختلاف آنکه گفته در سایر یکم و اختلاف حاصلت در سوره  
 که در طه و الشوری است ح از الحلق تا طم اجماع بر حذف افعال جنار کار معلوم  
 و در تشخیص شیخ و ناظم حذف را بعضی بوج در سبحان و اقرب و بالفظ حج در عسق  
 و به لفظ نزع و از قرآن است که آنجه غیر انبیا از مثل مد من و من الله و یا  
 الله ما یشاء الرعد و مثل یوم ندعوا او در ایشان ثابت و صالح المؤمنین از آنجه  
 ذکر کرده که در لفظ او و او نیست زیرا که او مفروض است که او انفس جمع میکنند جبا بکفایت  
 شد و در تشخیص امام جعفری نسوا الله را بسوره التوبة و در تشخیص بعضی دیگر سوره احقر  
 نزلت زیرا که حکم مطلق است و بطور اتم اشاره بدان فرموده که او در لفظ  
 او لکم و فاولئک و الا نیز خواه در قرآن و خواه در غیر قرآن است نه آنکه مختص است  
 درین الفاظ ذکر کرده و اجماع مجموع مصاحف برین زیاده و از اطلاقش معلوم  
 و چون ثبات او و در سایر یکم در مصاحف مدینه و عراق است که بیشتر مصاحف معتدله اند







و در مذبح اخفش صورت یابس یکویم که شیخ ازین جهت این قسم از قسم سابق جدا کرده دیگر  
 شیخ فرموده که و اما آن و او ای که از برای بنیاد است پس آن مثل قولم است مادی  
 منها و المودة و یوسا و او و فاعل اند و بعد از آن فرموده که و او ثابته نزد من  
 در مجموع اینجا از پیش رفت در خط و او دوم است زیرا که این و او در اندیشه است در کلام  
 از برای محنتی که زائل میشود این محنتی بسبب زائل شدن و او یعنی و او را متعلق محنت  
 زیاده کرده اند پس اگر این و او را حذف کند محنتی جمیع زائل شود و بعد از آن  
 فرموده که و جائز است نیز و من که باشد و او ثابته و او اولی از برای گفتن و او را محنتی  
 کلام است و بعد از آن ترجیح وجه دوم در بنیاد نهاده و گفته که و آن که و او ثابته و او  
 است نزد من موجه تر است زان لفظی که و او از برای بنا فلفظ داخل او شده  
 و حذف یکی از دو و او در لفظیت که زیاده کرده اند احدی الواوین با و آن لفظ  
 از روی بنا کلام یا از جهت صورت منزه و سر و او در جنب یکدیگر باشند و لفظ جمع  
 عام گفته انتشار حذف و او در او کمال تفاوت و یکو که اینجا زیاده و او در او از  
 برای بنیاد آن مثل و او است و المودة و مسوکه و آنچه از برای صورت مانه قوی  
 آمده و قوله ابتدا یعنی شتافته اند در کرد این لفظ بیو از قرآنی و لفظ المودة را  
 مثل قسم بنا زیرا که دو و او از دو طرف منزه در سر و مثل مرجع و اندیشه از لفظ احد  
 دانسته شد که حذف اول و دوم مساوی است جساخه در عبارت شیخ مذکور شد اما گفته  
 او نفع وجه دوم در بنیاد نهاده و غرض از بنیاد است که بنا کلام که شکم قصد آن کرده

از برای محنتی از معانی زیاده تی آن و او تمام میشود مثل آنکه چون شکم از نفع قصد  
 سوزن منقوله شود تا بعد از حذف حرف مشارقه و اتیان میم و او را زیاده نمیکند  
 این بنا شده تمام نمیکند و در او از صورت است که و او صورت منزه باشد و از بنا منزه  
 یا منزه از قولی که بعضی لفظ است معلوم شد که س یا یکایین دو و او در یک لفظ یا  
 تا مثل قالوا و قبلوا بر وزن و و و محقق نیست که سر و او در جنب یکدیگر باشند  
 تا مثل و اسوا خارج شود و وزن شعر نقل حرکت منزه لفظ است و اما جمعی گفته  
 که در قتل یا نمر بر مسوکه در قسم صورت نظر است زیرا که منزه شکر با قبل ساکن را قیام  
 است که صورتش نباشد و یک از امام مذکور که با و و او را گفته که لفظ بیو  
 قرآنی جمع مثل قسم صورت و حال کسانی منزه مثل آن منزه است که او بر آن اثر  
 کرده یعنی از قسم بنا که مثل المودة و جاسخه در ترجمه مذکور است و شیخ جمعی گفته  
 که در متن منقون و او که صورت منزه است نشاء و حال آنکه عبارت او در قسم  
 در اول محنتی است بر کثرت رسانید پس که سیکه در نسخه او این عبارت از قلم آمده  
 و اما علم در مسوکه و او مکتوب صورت منزه است و او ای را که از جهت فرق زیاده  
 کرده اند میان و او و مسوکه و الا حرف تنبیه منزه وقت بدان که در و الذیر بود  
 اندر سه و او است اول صین الفعل و دوم صورت منزه و سیم علامه جمع و حدی مدیه  
 این تغییر تغییر شک داشت در آنکه این لفظ را بر و او می باید نوشت بنا را که و او از اصل  
 کلام است و آن دو و او دیگر که جاسخه زائد اند که سر و او را یکبار حذف میکنند که در حد



لازم می آید یا نه یک را و می ناید و نیست قیاس بر آنست که با وجود سه نموده یک نموده  
و بنا بر آن نیز که اندک دو و او اجتماع صورتی لازم می آید و صاحب رسم خود را در این  
میکنند خود از جهت مکرر الله این معیت و از بعضی از کارهای خن نیز میباشند و از جهت  
فرموده که یک و او می ناید و نیست و بعد از چند کاری بر بعضی از آنها این صفت زاید  
مثل راز و دکان شعور یافت که بعضی بر رسم دو و او نموده بودند و با وجود آن از جهت صدق  
کلام آن بعضی از کار مستفسر شده این معنی در خاطر فاعل صورتی نیست تا بعد از چند  
وقت دیگر در متن در اضراب ذکر ما انتفت علی رسم مصاحف اصل الامصار و قوف  
بافت بر نص قاطع امام ائمه اقصی و ادانی شیخ ابو جعفر و الله انی علیه الرجوع و الرضوان  
که در کتب این کل اصحاب الرسم فی الحشر و الذین بنو و بنو این من غیر این معنی در  
نشد و شک بر خاست اکنون و طبیعت آن در هر دو مصحف که یک و او هر دو رسم  
یک و او دیگر را ناقص نماند و الله سو علم الصواب حذف و او که را می اختیار میباشند  
اگر گویند که در مثل او و او در اول و او رسم نیز اجتماع صورتی است بر اینست که یک  
و او نوشتند و حال آنکه بر او و او نویسنده جواب شد که هر جا که حذف کرده اند  
بنا بر آنست که ضمیه بوده که دلالت بر او کند و در اصل اینها ضمیمه نیست بل تا قبل او نوشتند  
و فتحه دلالت بر او نمیکند **قال** ان امرؤا و الزوایا و او مع الف  
ولیس خلفه فی الزعم محقق **قال** شیخ در اضراب ذکر آنهم و احکام دیگرها  
فی المصاحف که باب نیز درم است معین آورده که اگر بش از نموده ضمه باشند نموده هر دو رسم

شود بود مانند آن امر و او در باب ما رسمت الالف فیه و او علی لفظ التخییر و الاصل  
باب یازدهم است آورده که هر دو رسم که در نموده اند در مجموع مصاحف لفظ البر و او را با او  
واقع شود و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اصل الامصار که باب بیستم است فرموده  
که در هر دو رسم در بعضی مصاحف و ما آتیم من رب امریست بالف بنم و او و در بعضی دیگر  
رسمت بود و معنی الالف و شیخ شامی آورده که من اثر از مصحف شامی بنم و او و در  
و در غیر مصحف شامی بر او این سه دلیلست بر شمره اختلاف در او **الف** ان امرؤا  
و کلمه البر و او در مجموع قرآن هر دو رسم اند و او و انی بعد از او و نیست اختلاف در لفظ  
و یا در هر دو رسم آنکه و حقیقتی که نیست و کبیر خواجه عباده شیخ دیرین معینش  
شعیدی در متن که متعرض الف بعد از او و درین دو لفظ شد از آنجهت است  
که در فصل ششم از باب دوم فرموده که الف را بعد از او و اصلی بنم و او و تا بهت بر او  
و اعتماد بر آن نموده و تا آخر که متعرض گشته دفع و رسم کسی کرده که در خاطرش آید که  
چون در مثل بر عوا و تهلوا و او در لفظ بود الف را زیاد کرده و درین دو لفظ چون  
و او در تلفظ نیست بل در لفظ اول نموده و در لفظ دوم الف که در مثل از او و  
بسیار یک الف را زیاد و نکند پس از آنجهت نص نموده که الف را زیاد کند تا بعد از  
حکم بل حکم اصل دارد **و** رسم بر او در آن امر و او مصحوم بودن تا قبل نموده است  
**و** رسم الف البر و او و آنست که تا بعد از آنکه اصلش فاعل بوده چه او را از باب و  
گرفته اند که از ذوات الواو است پس در اصل و او شمر که بوده و از جهت مثل حرکت



بر او ساکنش گردانیده اند و بنا بر مشک بودن و او در اصل مفتوح بودن قبلش  
 باشد که دند و در به و او نوشته اند تا اعلام از اصل نماید چنانچه از قرآن سوال کردند  
 که در یوم نذر عاکل اناس یعنی و او که قرآن نام حسن بهرست چه میگوید جواب داد که  
 من انرا نمی شناسم و این جواب دلیل بر آنست که قیاس ساکنست چه هر چنانچه از  
 قیاس بیرونست غرض از آنست سماع آن از عرب و چون قرآن را سماع نموده  
 مستخرج نموده و زیادتی الف بعد از او و در آن امر را دو چیز است اول آنکه چون  
 و او که صورت نموده است در طرف و در شایستی با و او قائل بود است و چون انما زاید  
 میکند اینها نیز زاید کرده اند و هر گاه و او چون صورت نموده و نموده حرفی  
 خفای و بعد مخفی دارد پس صورتش را با الف تقویه نموده در خط جمعها مخفی نموده را  
 در لفظ تقویه با الف میکند و زیادتی الف بعد از او و اگر باشد شبیه این و او است  
 بر او جمع این که در دو طرف باشد و از علم **باب حروف من الحذف**  
 و قعقت فی الرسم علی غیر قیاس **الحذف** یعنی این بابیت در میان حرفی چند که  
 این حروف صورتها نموده اند و واقع اند این حروف در رسم بر خلاف قیاس رسم  
 این حروف مثل الف شاة و مولا و مولا که الف در شمال اول و یا در شمال سوم صورت  
 نموده اند و قیاس آنست که نموده متحرک یا قبل کن را صورت نموده و او در شمال  
 دوم صورت نموده است و نموده بسته آقیاست آنست که بصورت الف نویسنده **شیخ**  
 در متن از برای این قسم باین را علی حد معتقد نسخاخته بل مسائل این باب را

در اثبات که ابواب آورده چنانچه در اضراب و ذکر النمره و احکام رسمها فی الحذف  
 اشارت باین معنی فرموده چهار حرف که منقسم نشانی است که بدست که حرفی چند دارد نموده در رسم  
 که خارج اند از قیاس بنا بر معنی چند و این حروف مذکور گشته اند در معنی خویش در میان  
 با باینس نیز و است که اول آنجه بر قیاس است بشناسند تا آنجه بر خلاف قیاس آمده و حق  
 خوانند که در جانش در باب ذکر النمره و احکام رسمها فی الحذف این قواعد را ممتد ساخته  
 و عبارت را این نوع برداشته که نموده بر دو نوعت ساکن و متحرک اما ساکن خواهد که در  
 میان یک باشد یا در آخر حرف نویسنده که مناسب حرکت یا قبل نموده باشد یعنی که قبلش  
 مفتوح باشد یا بعد نویسنده مثل با کل و با سا و ان و یا و ام لم و یا الاء و علی چند که  
 خواهد آمد و اگر مخموم باشد بر او مانند مؤمن و مؤمن و لولا و نموده ساکنه منظره  
 یا قبل مخموم در قرآن و ادعیت و اگر کسور باشد یا مجهول جیت و بیش و بر که در قول  
 و را یا چنانچه در لغت و می آید و اما متحرک هم در ابتدا و هم در میان و هم در آخر واقع میشود  
 پس که در اول است او را بصورت الف می یابید نوشت خواهد که مفتوح باشد یا مخموم یا کسور  
 که در لفظ مخموم که بعد از این می آید و خواهد که نموده قطع باشد یا وصل خواهد که اصلی  
 باشد یا مبدا باشد و ام و احد و اق و الا و مثل اذن و امرت و انزل و اضر را  
 و همچون بر رسم و اعلم و اضر و الی و شمال مبدا کل احداث که اصلش در حد بوده  
 و اگر در وسط است بیکریم که ما قبلت هم متحرک یا ساکن پس اگر متحرک است او را صورت  
 حرفی نویسنده که حرکت نموده از آن فرگرفته اند یعنی اگر مفتوح باشد و ما قبلش مخموم یا











کرده اند و یا را پیوسته بنویسند و نوزاد به صورتی که نوشته اند اما شیخ  
 سخاوی فرموده و علامه جزری باریک الله فی عمره متابعین نموده که در مصحف شام  
 دیدم که باین صورت بود که یا بنوم یعنی الف بعد از یا حذف کرده بودند و بنمراه این  
 متصل بیان نوشته و علامه قول قلشیر بن یزید قولی ایشان می آید چه عبارت مقتضایست  
 که و کتبوا یا بنوم موصوله لیس بین الیون و الیون و الف و ازین عبارت که در تم فیه  
 که مجموع را متصل نوشته باشد الا انک علامه جزری مد ظله فرموده که من در آن  
 اثر حرکت مشاهده نمودم و گمان می برم که این مک بعد از سخاوی بوده و دیگر هم علامه  
 جزری را در ادله برکت فرموده که در مصحف کبیر شامی و در مصحف امام در یار مصر  
 دیدم که یا بنوم بود یعنی با ثبات بنمراه این و از متعین از لفظ بطه و از نظر از  
 لفظ به بینوم با ثبات یا معلوم شد که در الاعراف این ام مفصل است **ح**  
 رسم اتصال مولاه و سوانم از منتهی حرف تبیین است به آنکه کن تبیین میکند و در  
 یا بنوم اقتراف حرف طالت به منتهی و اتصال مضاف بمضافه یا بنمراه این  
 در حالت کتف کا به حکم اتصال تحقیق جاری بود و کا به حکم اتصال تحقیق  
**قال** **أشکم یا ثانی العنکبوت و فی الاغنام مع فصلت و الفیل قدر**  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما تحت فیه یا ثانی علی مراد الطیلمین للهمزة یا سنا و روایت  
 از محمد بن عبید فرموده که لفظ اشکم یا و نون چهار موضع است در الاغنام اشکم لشدون  
 و در النمل اشکم لتاتون الرطال و در العنکبوت اشکم لتاتون و در حم سجد اشکم لتکفرون

**ح** و نمره دوم لفظ اشکم یا ظاهر شده یعنی بیار سوم است در موضع دوم  
 العنکبوت و در الاغنام و حاتی که الاغنام مصاحبت و اسورة فصلت و و اسورة  
 النمل درین حکم **ح** هم از لفظ مقنع و هم از عبارت غل معلوم شد که اشکم لتاتون لغت  
 در اول العنکبوت بنمراه یکت بیت و قاعده کلیات که موضعش که در اخبار و  
 ان قرار اختلاف است از یک بنمراه سوم کرده اند و از احتمال قراین  
 باشد چنانچه از عزم حکم و کل ما زاد اوله علی الف منوم است پس هر جا که اختلاف  
 نکرده اند نمره دوم را یا یا یا و می نویسند تا تبیین باشد بر آنکه این نمره در طالع  
 تخفیف کالی یا کالوا و ملغوظ میگرد **ح** اثبات یا عباد حفظت بنابر آنکه نمره  
 متوسطه مکتوبه که ما قبلش مفتوح قیاسش اینست که بیار سوم شده چنانچه در اول باب  
**قال** **وخصوا ثانیاً اذا وقعت و قل ان لنا محض فی الشعر**  
**اقول** شیخ در باب ذکر هم از محمد بن عبید و هم از نافع و هم از شام بن عمار  
 یا سنا و نقل کرده که اندامتا و الی الواقعه یا مکتوب است و از محمد بن یحیی روایت  
 کرده که نوشته اند اصحاب هم ان لتالیج را در الشعر ایما و در الاعراف ان لتالیج  
 بنمراه **ح** و مخصوص کرده اند و اذا وقعت را در اثبات یا اندامتا و بگو یا  
 یا در این لغت مخصوص کرده میشود در الشعر **ح** محمد بن عبید گفته که نیست در قرآن  
 غیر از اندام و معنیش نه است که در مجموع قرآن لفظ اندام نیست و پس بل معنیش  
 است که اندام که بیار سوم است غیر ازین موضع در قرآن نیست و قوله خص اشاره باین



معنی است و چون این نهاد الاعراف از منطق الشعرا منوم می شد نام ذکر  
الاعراف فرموده چنانچه شیخ فرموده و بتوجه شخص اشاره باین معنی نموده  
**ع** اثبات یا همانست که در آنکه گفته شد و حذف را در اخبار و علم  
**قال** و قوصا اثنائا ثانیاً لکل معنی و فرموده الیه الذی فی النمل لکل  
**قال** شیخ هم درین باب نقل از محمد بن عیسی فرموده که آنکه بیا و نون مرست  
و در موضع است و بطس النمل اثنائا چون و در الصافات اثنائا که او از یزیدی  
نقل کرده که اثنائا چون و اثنائا که او مرسوم اند بیا **ع** نوشته اند و باین رسم  
لفظ اثنائا و با سورة صا و یعنی و الصافات با اثبات یا در حالتی که اثنائا وضع  
دوم است و زیاده کن بر موضع و الصافات آن موضع را که در النمل است  
در حالتی که تو متذکر این معنی باشی که موضع النمل لفظ اثنائا نه لفظ اثنائا  
در موضع دوم و الصافات را بلفظ اثنائا که اثنائا فرموده و در نظم بنیاد اثنائا  
میتندش ساخته تا اثنائا لم یجود ثوبه و اثنائا لم یجود بیرون و در **ع** اثبات  
مانست که مذکور است الا انک اثنائا در سورة النمل احتمال دارد که حرف دوم اثنائا  
و احتمال دارد که نون باشد و اثنائا **قال** ائمة و اثنائا ذکر تم و اثنائا  
بالتیاری و الا فی فیحیح **قال** شیخ در همین باب فرموده که در زمانی  
که نقل نمیدیدم در آنکه در بقی این باب یعنی در غیر این کلمات مذکور نموده  
دوم را باین باین نوشت یا تغییر باین روی مصاحف مدینه و عراق قدیمه

اصحی که کوفه و بهر است کردم پس باقم درین مصاحف مذکوره این ذکر تم را در  
و اثنائا را در الصافات و ائمة یا لکفر ائمة بهیدون و مانند ائمة از لفظ ان یعنی  
در مکان دیگر مرسوم بیا و این الفاظ در کتاب مجالسته تحقیق مرسوم بیا اند  
و بعد از آن فرموده و باقم ائمة لانت یوسف را در یوسف و ائمة مع الله را  
بمجموع مرسوم در سورة النمل ائمة و ان پنج محل است و ائمة لمن المصدقین را  
در الصافات و ائمة و دون را در الصافات یعنی یا و دیگر فرموده که و تحقیق  
یا قم ائمة لتاتون را در الاعراف و موضع اول را از العنکبوت غیر یا و بعد از آن  
فرموده که اخبار باین زوایه که نموده بنا بر آنست که نصیر بن یوسف حکایت کرده  
که در مجموع مصاحف موضع الاعراف مرسوم است بر یا و دیگر فرموده که این و تحقیق  
و غلطی غریب است از او و امام سنای تصدیق شیخ نموده و گفته که من نیز در مصحف  
شامی تحقیق نموده و شیخ جبری غرطینین نموده و گفته که شاید که نصیر بن  
یوسف به اثبات **ع** و حکایت کرده و بعد از آنکه بمرور سوره اثنائا از مصحف  
رفته سنای شامی نموده و حکایت از آن فرموده و بعد از آن با سنای دروایی  
از ابو عبید نموده که دیدم در مصحف عثمان ائمة لتاتون لئلا حشته را در العنکبوت  
مرسوم بیک حرف یعنی بیک نون بعد از سوره و دیدم دوم را که ائمة لتاتون الرجال است  
به و حرف بین بیا و نون بعد از سوره و این تکرار بنا بر آنست که **ع** ائمة و ان  
ذکر تم و اثنائا مرسوم اند در مصاحف عراقیه بیا و شیخ نقلی وارد شد که در غیر















اشعار فرموده که این حکم علم نیست بل خاص است بر بعضی از مومنان و بقوله الله عز وجل  
 اشاره به آن فرموده که تصور این سخن را بخواه و زیاده کردن گفت بعد از او و دلیلشان  
 از روی عربیه قوت دارد **و** تصویر بخواه و تحقیق است **و** زیاده گفت باین برای  
 مشابهت این و او است بخواه و این قول ابو محمد و بنی الطلائع است باین برای قوت  
 نمر است تا از تمهید صورت باشد و این قول کسی است و اما علم و ظاهر در همه آمده  
 بعد از آنکه تمهید این تا علم فرموده باشد و به تعیین این کلمات **و** تصویر  
**بقول** انبوا مع شفعا لمع دعوا بغير شفعا **و** وجود و عدم شهر  
**جن فاحش في قوله والعقود معاني الاولين** و قال خلفه الزم  
**القول** شيخ در باب ذکر ماست فیه الا و صورة النمر علی مراد الانضام التسهیل  
 با سنا و از محمد بن عیسی استغسانی را دیده فرموده که در الانعام فسوف یا تنم انبوا مرسوم  
 بواو و الف و هم از روی دیگر ده که هر لفظ شفعا که در قرآن است در بواو و الف  
 مکرر من شکر کنم شفعا که در انروم است و هم از نقل کرده و او از ابی حفص خزاز که  
 لفظ دعوا که مرسوم است بواو و الف یکبار است و تحت در قرآن غیر از آن و ان  
 و ما دعوا الکافرینست در حم المؤمن و هم از محمد بن عیسی روایت فرموده که نیست  
 در قرآن لفظ نشاء که مرسوم بواو و الف باشد مگر آنچه در سورة تهود است فی الموات  
 ما نشاء هم از نقل نموده که در الحاشیاء انما جردوا الذین فذلک جردوا الظالمین و در  
 الزمر و ذلک جردوا المحسنین و در عسق و جردوا یسینه و در الحشر و ذلک جردوا الظالمین

و

جمع مرسوم آمده بواو و الف و بعد از آن آیه فرموده که این پنج موصوفه و بعد از آن فرموده که  
 مکرر دعوی میکند که چهار موصفت باطل میگردد یعنی هر دو نمیکنند آنچه در الزمر است  
 از این حکم بر اینها معلوم میشود که در سورة الزمر اختلاف و از عاصم جدید نقل کرده که در  
 انعام مساقط لفظ فرما که بواو و الف مرسوم است و در محل اول الماده و یکبار در مشق  
 و این مثل باز اعلام است با حقیقی در الحشر که زیاده آمده بر **و** و این مواضع مخصوص  
 بواو و الف لفظ انبوا است که صاحب لفظ شفعا آمده و در حالیکه این لفظ شفعا صاحب  
 و اما الکافرینست و عارف و لفظ نشاء است و مرسوم و معروف و مشهور که لفظ نشاء  
 در حالیکه که او این حکم مرسوم شده از میان اشیا غریب و لفظ جردوا است و الحشر و الزم  
 و در دو موضع اول در العقود که الماده و مشابهت نموده اختلاف لفظ جردوا سورة الزمر را  
**و** از ترتیب نظم معلوم شد که در لفظ انبوا معی الانعام است زیرا که حکم وضع الشرا  
 بعد از ترتیب میاید و از انبوا معلوم شد که مثل من انبوا من انبوا خارج اند و مکرر  
 که می باید که علیهم الانبوا داخل باشد از جهت ترغیب بنابر لفظ نظم بغير لام و هم از شافعی  
 آمده که شفعا مخصوص به انروم است زیرا که ضابطه بر او است فی ایس مثل شفعا و کم  
 و من دعوا لیه شفعا خارج شود و بنویسد بقاء از الزمر فرموده پس در کمال الکس  
 لفظ بقاء از برای ایضاح است نظر باشد و بنا بر ضابطه ما ند الا عادة الضم الدعا و لولا  
 و عا و کم غیر چون روید و قولی شیخ سخاوی که در مصنف شامی و ما و عا و غیره و او و الف قدیم  
 نقلی زاده باشد هم بر مقتضای هم بر تصحید و قوله و حدیث شهر است که خبرش باجبه به لفظ



نشو افقط باشد خاصه در ترجمه گفته شد و نیز میتوان که راجع به هر یکی از لفظ دعاء و افقا  
 نشو باشد بنابر تفسیر فیضیه در هر دو لفظ در عبارت شیخ جلال از پیش ویدی و چون  
 از اطلاق ناظم قوم حکم لازم می آید از آنجا که معانی خاص کرده اند به محل و دیگر از چون  
 این دو محل احتمال آن داشته که سوره الشوری باشد و اول الماده یعنی انما خذوا اول  
 المانع و دومش یعنی خذوا الظالمین یا دوم و سومش یعنی خذوا من یطغی ذلک یا سوم  
 و چهارمش یعنی ذلک خذوا المحسنین یا چهارم و پنجمش یعنی خذوا من یطغی ذلک یا چهارم  
 فرموده تنویر فی الاولین و بقوله و الی خلقه الزم الی اشاره نموده بدو وایه متشبه در محل  
 الزم را بنام خود گفته شد و ضابطه که نموده مثل خذوا من یطغی ذلک و شیخ شافعی  
 گفته که مصحف شامی محل را بنام خود و دوم و این سخن متوی روایه عامه است  
**قال طه عراق و معنی الکفها بنوا یسوی بلاءة قلا و الصلوات**  
**الاولی شیخ در باب مذکور روایتی از محمد بن عیسی بن عده که فقه خراسانی و الکف**  
 در مصاحف اسل عراق بود و الف کتب شده و در مصاحف اسل مدینه پیرو او  
 و الف بن ایزن در روایه خلاقی حاصل این و نسبت به الف که مصاحف مدینه فقط  
 فرموده و مصاحف مکه و شام را و این ذکر نموده بنابر آن باشد که در مصاحف  
 مدینه فقط چنین دیده یا شنیده و همچنین محمد بن عیسی درین باب روایت کرده که  
 درابر جمیع بنوا الدین و در حق بنوا اعظم و در الثقات بنوا الدین مجموع آنها سر سوده اند  
 بود و الف و شیخ فرموده که بنوا الحکم عیسی حکم دارد و بعد از آن محمد بن عیسی

عینی که در نسخه در قرانت از لفظ بنا که واقع بود در بحث بن و الف و الف  
 یعنی بنات یا بن در روایه اول سوره البقرة داخل باشد و در روایه دوم  
 داخل باشد و شیخ شافعی فرموده که مصحف شامی بر وفق روایت اول است و شیخ  
 چنین نموده که احتمال دارد که این دو مذنب باشد پس برین تدبیر سوره بر آن محال  
 خلاف بود و لیکن ناظم اعتماد بر اول کرده و موافق نظم و مصحف شامی و لیکن  
 بر وفق روایت اول و هم شیخ از محمد بن عیسی نقل فرموده در باب مذکور که در مصحف  
 اسل عراق در الشفاء علموا بنی اسرائیل و در ناظم من عباده العلیه امر سوم اند  
 بود و الف و تخصیص مصاحف عراق اقتضا آن میکند که در مصاحف مجاز و شام  
 یا بن فقط بوده باشد و اینها و هم خلاقی حاصل می شد و بعد از آن چون فرموده  
 که این دو لفظ در کتاب جلال السند مرگیم اند و او و یا رفع این و هم را نموده که مصاحف  
 باقی موافق مصاحف عراق اند زیرا که نقل جلال السند از غیر مصاحف عراق است و از جهت  
 که ناظم نفس بر اتفاق نموده که علموا را در عینی دیگر ذکر کرده بنابر ضرورت شعر باشد و لیکن  
 شیخ شافعی چنین تفسیر فرموده که علموا بنی اسرائیل را مصحف شامی یا بن دیدم و این منی بنی  
 بر خلاف پس برین تدبیر احتمال دارد که باید که آن ناظم هر یکی را جدا گانه بنابرین خلاف باشد  
 و تاکید العلموا به لفظ غری بنابر اتفاق **ج** بود و او و الف مر سوم مصحف عراق است و فرموده  
 سوره الکاف که از سور قرانت مساجب جزو اطل است یعنی او نیز در مصحف عراق بود و الف  
 مر سوم و بلکه مجموع لفظ بنوا همچنین مر سوم بود و الف غیر از بنوا براه و لفظ العلموا



در حاشی است که همیشه در زمین باقی اند و این معنی دالت بر بقا و شهرة و امانت است  
**قال** و مع تلاوت الملو فی الملأ اول ما فی المؤمنین معنی است که بعد از تلاوت  
**اول** شیخ محمد اند بفرمانه در باب مذکور هم از محمد بن عیسی روایه کرده که نوشته اند اصحاب  
 رسم فقال الملو را که موضع اول سورة المؤمنین است و سه محل در این معنی باید الملو  
 انی و یا ایها المؤمنین و یا ایها الملو را که بود و الف و محمد بن عیسی بعد از این محل تخفیف  
 گفته و آنچه غیر این مواضع چهار گانه است مرسوم است بالف بنی و او شیخ بعد از این  
 با سناد روایت کرده از ابن الانباری که نوشته اند ما تظان رسم موضع اول را از سورة  
 المؤمنین فقال الملو است بود و الف لا غیر بعد از این شیخ فرموده که صحابیان است  
 که محمد بن عیسی گفته که یعنی چهار مکتب و بعد از این از حجة نصرة قول محمد بن عیسی دلیل  
 بر صحاب داشتن خویش با سناد نقل کرده از عاصم جعفی که او گفته که این چهار محل در  
 مصحف امام بود و الف مرسوم اند و شیخ سخاوی نیز گفته که در مصحف شام همچنین چهار محل را  
 دیدم و شیخ جعفی فرموده که مکتب که قول ابن الانباری را محل بران گفته که او در بعضی از  
 مصاحف چنین دیده و نقل کرده **ح** اول لفظ الملو را که در الملو منقولات مصاحبانده و  
 سه لفظ الملو را که واقع اند در التکل پس بنا برین مصاحبت تمام شده مواضع الملو ادر حاشی  
 که چهار محل اند که در درشتی مثل ستارگان در خشته اند **ح** سبعة الملو را ساکن کرده  
 بنا بر ضرورت و بعد از این ابدال نموده از حجة تخفیف و از منطوق نظم منقونم شده که  
 آنچه غیر این چهار موضع است بالف مرسوم است نیز و او در بعضی از کتب رسم علم را در مجموع

بواضع علم که اند و اند و در حدیث قرآن بود و الف نوشته اند و اند **قال**  
 تفقوا مع یقینوا و البکاء و قل یظنوا مع انوکوا و ایدوا التشر  
 یدروا مع علیو یعینوا الضعیفوا و قل یلکوا یسین بالفاظ  
 و فیکم شرکوا انم لعمد شرکوا شوری و البکاء فیه الغلف قد  
**اول** شیخ در باب مذکور نص فرموده که نوشته اند جمع را و این رسم در سه مصاحف درین  
 تفقوا را و در التکل یقینوا را و در البکاء انوکوا علیا و انک لا تظنوا فیدا را و در البکاء و یسین  
 حصار را و در التکل یلکوا را و یسین و الضعیفوا را و یسین و البکاء و یسین و البکاء و یسین  
 از محمد بن عیسی روایه کرده و او از حجة نصرة الملو العیین و در التکل و یسین و البکاء و یسین  
 مرسوم اند بود و الف در جمع مصاحف و ذکر علیا از پیش رفت و هم از محمد بن عیسی نقل کرده  
 که الضعیفوا در موضع وضع و او و الف در باب ثابت اند هر جا که واقع شود و شیخ بعد از این فرموده  
 که بنا بر قیمة الف و لام و قیمة موضع وضع و یسین که در این رسم است و موضع که در الملو است  
 درین حکم داخل باشد و حال آنکه ابو جعفر خوارزمی گفته که در بعضی از نسخ و در بعضی از نسخ  
 که بود و الف مرسوم است یک محل است و سورة البریم فقال الضعیفوا و شیخ بعد از این تکیه بر  
 محمد بن عیسی فرموده و گفته که در کتب غازی بن تیس بنی حیا است و در موضع مرسوم اند بود و  
 و الف و لفظ مرسوم فقال الضعیفوا است و یکبار هم از محمد بن عیسی روایه کرده که لفظ مرسوم اند بود و  
 و الف و مرسوم است و الا تمام یک شرکوا و درستی اسم شرکوا و در باب ما انت علی بن محمد  
 العراق فرموده که التشر انفسا یسمی بود و مرسوم است بود و الف پس نهوش این شود که در



مناحق چهار شام بلف فقط است و این معنی نص است در خلاف و از جهت است که  
 موضع الانعام را درین باب ذکر کرده و محمد بن عیسی در کتاب خود اشاره بنا خلاف  
 نموده و چنین فرموده که در الانعام انبوا مرسوم بر او است و دیگر ناکیده که این را و این  
 از انقضا است و دیگر گفته که در انشور انبوا مرسوم است بلف بجز او از برای اصل بر این  
 و او پیش از انقضا از برای اصل گفته و جبر و شیخ شهابی فرموده که در مصنف شامی و او  
 بر او و الف و یم و این خبر اقتضا آن میکند که مصنف شامی موافق مصنف عراق باشد  
**ح** و بگویم که در انبوا و انقضا که متعین است و البتة او تقطع است در حالتی که تقطع اصحاب  
 آنکه او دیده است مستخرج و مشهور گفته و بگویم که هیچی بر او دیده و از اصحاب معلوم  
 و البتة او بگوید این است معروف و معروف شده در حالتی که او رسیده و بر او و مقتضای  
 و همچنین که در فیکم شکر کو و ام لم شکر کو که در انشور است مرسوم اند بر او و الف و لفظ انبوا  
 اختلاف در عظیم ایشان شده و نگار لفظ انبوا و بگویم از برای این است که تا معلوم شود  
 که خواه معرفت و خواه شکر حاکمان کلیت و اسکان ستمه یقیقوا و او تو که ادب است  
 اول و حذف ستمه الضعفاء در دوم و حذف ستمه ام لم شکر کو ادب است ستم از جهت  
 وزن است و بنا بر مخالف ضابطه بلاغت خارج شده و از جهت اطلاق الضعفاء در  
 المؤمن داخل است و بتولید و انشور اجموع لفظیه و اگر متفوق الاول از در کار آمده  
 و بتقد لفظ فیکم اشاره به الانعام فرموده و بر قید السور اخرا از انون و اقام نموده و شیخ  
 در انشور باب مذکور آورده که ستمه انبوا در انشور و طائفتی قوم در ستمه

و قال

و قال انما خوا و الاخرات و خوا و در غیر این مجموع مصنف مرسوم اند بلف فقط و انما خوا  
 در اول انم منون و ستمه حمل در انما خوا و الف مرسوم اند بناخته که در انم و بعد از ان فرموده که  
 این کلمات است که بلف فقط مرسوم شده اند بنا بر او و انقضا است و همچنین این منقوض از منون مرسوم میشود و انما خوا  
**قال** و فی سبب الاختلاف من قیاس و فی متنیج بالما و سطر  
**اقول** شیخ در عین باب آورده که در الحرف او من نیست و او در البتة یقیقوا الانسان مرسوم  
 بر او و الف و در باب ذکر ما اقتضی علی رسید مصنف اصل لئلا فرموده که او من نیست و ام  
 بر او و الف **ح** و در سبب الانسان و در او من نیست و اختلاف در آن که بر او و الف مرسوم  
 یا بلف فقط و حال آنکه مرسوم شده اند این دو لفظ در متنیج بر او و الف در حالتی که این دو  
 گفته است **ح** متنا اختلاف در او من نیست و آنست که چون فرموده که در مصنف عراق بر او  
 و الف است پس منون پیش این شود که در مصنف چهار شام بلف فقط است و محمد بن عیسی  
 در کتاب خود ذکر کرده که یقیقوا الانسان بکون بر او و الف از برای اصل که در بلف فقط  
 از برای اصل مدینه و چون شیخ در باب اول قطع نموده که در دو مرسوم اند بر او و الف و در باب  
 دوم ذکر اختلاف نموده تا ظم بر وفق نظم اول سکا به اختلاف کرده و بعد از ان اخبار را قطع  
 شیخ نموده بتولید و فی متنیج الی اخره و از جهت وزن نظم نقل کرده که ستمه را بلام کرده و در انشور  
 و ستمه را در پیش ساکن ساخته و بعد از ان از جهت تحریف ابی الفش کرده و شیخ بعد از آنکه ذکر  
 اینها فرموده چنین گفته که نوشته اند بعد اصحاب ستمه یقیقوا الانسان را در یوسف و یقیقوا امن  
 در انشور بلف فقط و بعد از ان فرموده که نوشته این دو موضع را بلف لا غیر از جهت

اصلا



که تا جمع کرده باشند بیان دو و در هر یک از اینها دو و صوره و در هر یک از اینها دو و صوره  
**قال** و بعد از این و اوله مع الف و لوله قد مضى للباب محسن  
**اقول** شیخ در باب ذکر ما انت علی رسم بعض اصحاب الامصار آورده که نوشته اند هر چه در  
 تا طالع رسم آنها بر و از اینها نو او و الف در حالتی که در میان راه و الف باشد  
 و او و که صاحب است حاصل آن بعد از آنکه در بعضی کلمات است که از بعضی رفت و نگذاشته  
 تا آنکه او مرین باب را بیاورد بناه کانی است در توجیه زیادتی است بعد از آنکه  
 از ذکر بر و اخبار است بآنکه الف که بعد از نموده است حذف شده بنا بر آنکه  
 اجتماع صورتین و صوره نموده است و درین نقطه نیست و از جهت را متصل با و شده  
 چنانچه مشاهده نمودن که بصورت بر و نوشته و شیخ در باب ذکر ما اختلافی است  
 اصل الامصار فرموده که حالت الیه و انصار یمن کتبوا الله در بعضی مصاحف مرسوم  
 بود و الف و در بعضی دیگر الف و این سکه در قصیده نیست و اوله  
**و مع ضمیر جمع اولیاء بلا و اولیاء فی مختلفه کثیرا**  
**اقول** شیخ در فصل دوم از باب ما عدت منها او اما جمعه چنین بیان فرموده که هر نموده که  
 از پیش الف باشد و غیر ی بر این نموده متصل شود پس کاین نموده کسوره باشد از اجوره  
 یا نه پسند و اگر محصوره صوره و او مانند خراهم و بنانیم و بعد از آن فرموده که در مصاحف  
 اصل عراق اولیاء مع الطغوت در البقرة و قال اولیاء هم دانی اولیائهم و الاغلام و الی اولیائکم  
 موقوفه و الا خراب و سخن اولیاء که در فضات مرسوم اند غیر و او یعنی در هر نوع و غیر بعضی

در هر

و کسور و غیر الف یعنی بیش از نموده اند که بیشتر از این فرموده که در سجا نشسته و در مصاحف  
 قدیمه مان اولیاء در الانعام مرسوم است بغیر و ابس در کلام شیخ بنام که ان اولیاء  
 و متنی که در نیت نظر باشد و الف اولیاء که واقع است و اخیر جمعی مرسوم است  
 بی و او و در هر نوعی بی یا در بعضی حذف و او و یا بسیار شده و بعضی گفته اند که  
 ان اولیاء غیر مرسوم است یعنی غیر و او و حذفی که ثابت است بجمعی ثبوت و یاربنا حاصل  
 آمده و الف بنام درین مجموع از لفظ غیر معلوم گشته و از اطلاق است که هر که  
 نموده است و از لفظ اولیاء معلوم شد که این نموده و اصل متصرف بوده و ما قبل الف  
 و از قول کثیر او و چه دانسته شد اولیاء درین حذف اختلاف و دوم آنکه حذف از اینها  
 بیشتر است و از لفظ قبل معلوم شد که ان اولیاء ثابت است بیشتر از حذف و مراد از  
 الف بنام این است که و انت پیش از نموده در قوله و انبوا که اولیاء ثابت تا ان اولیاء  
 که از باب است یعنی از اول باب تا آخر الف که پیش از نموده است مثل انبوا حذف است  
 ان از جمع مثل انبوا و شقوا و اولیاء هم است که این الف را از جهت بنا کلمه زیاد کرده  
 بوده و تخمین مطلوب است تخصیص در چیزی که زیاد باشد و حذف از نموده از جهت آنکه  
 الف مشابه الف که آمده پس چون این نموده و فسان نیز حذف و حذف از شوا اخبار لفظ  
 باشد و رسم و او را و بیویم و یا دره الیهم علی را اصل و حذف یا در محض کرانسته  
 اجتماع صورتین است چون الف و از میان دو یا حذف گشته چنانچه دیدی و در هر نوعی حل  
 متخلف و ان سگام صحتش نه یک باشد یعنی اولیاء هم اعراب کرده و اثبات



و او در آن اولین استصحاب اصل **ح** حذفش موافقت و او ما کان لا و لیس و بنا بر این  
 صورتش آن زمان اولیة باشد و تصویر بنده بر او استعارت ازان معنی که چون  
 این بنده را تسبیح کند بین النعمه و اللوا و شکر کند و الموفق **فالباب**  
 رسم الالف و او ایضاً این بابت که ذکر میشود در او هر کلمه که کاتب الف را بگوید  
 نوشته و شیخ این باب را بنویسد هم او باب قطع ساخته و ترجمه این باب را بدین  
 عبارت بر داشته که باب ذکر ما رسمت الالف فیه و او اعلى لفظ النعمه و مراد الالف یعنی  
 باب آنچه نوشته شده الف و او بنا بر لفظ تغییر یعنی فتح و بنا بر کلام اصل یعنی کلام  
 کند بر آنکه این الف را عامله نموده و اصلش را ببرد و **فالباب**  
 و الاو فی الفاتح کما زکوة و مشکوة بنوة النجوة و اوضح صوراً یو  
 و فی الصلوة الحیوة و اخی فی المضاف و الحذف فی خلف العراق  
 و فی الفاتح المضاف و العیم بها الذی حیوة زکوة و او من خیر  
**اقلش** در باب مذکور چنین فرموده که نوشته اند بنده اصحاب رسم در مجموع مصاحف الف  
 بر او در چهار اصل سطر یعنی در چهار کلمه هر کلمه از آنها در جزو موضع مکرر می شود و در چهار  
 حرف متفرقه یعنی در چهار کلمه که یکی ازان در دو محل است و سه دیگر هر یکی در یک محل ازان  
 بیان فرموده که اصول چهار کلمه لفظ الصلوة و الزکوة و الحیوة و البروة است هر یک از اینها  
 شوز و حرف متفرقه الف و ه است در الانعام و الکف و مشکوة و النور و البقرة و در هم  
 المؤمن و منق و در النجم و بعد ازان فرموده که و ما کان صلاتهم و عن صلاتهم و فی

صلاتهم

صلواتهم هر جا که واقع شود و قل ان صلاتهم و الانعام و لا تجزئک و سبحان و صلوات و سجده  
 در النور و حیاتی الدنیا هر جا که واقع شود و فی حیاتی الدنیا و الاختلاف و کما فی در النور  
 بجمع این کلمات متماثل بنویسد در حد صاحب مرسوم الذی غیر او یعنی الف را در این کلمات  
 هم بصورت الف نویسند و بعد ازان فرموده که در بعضی از مصاحف صورت این الف  
 در سورت و بیشتر برین اند و بعضی دیگر مرسومیت و کمتر برین اند و بعد ازان فرموده که  
 این اختلاف در مصاحف اسل عراق صحیح یا فیم و بعد ازان فرموده که در عامه یعنی در بیشتر  
 مصاحف اسل عراق و او ایضاً فرموده که در کتب و من زکوة و الکف و من زکوة و الهم و علی صبی  
 و البقرة و حیوة طیب و النمل و لا حیوة و الزفان و بعد ازان فرموده که باقی در جمع مصاحف  
 اسل عراق لفظ مرثات اند و اسم جا که واقع شود و مرثات را در مرسوم باب بنابر لفظ در اصل  
**ح** در رسم و او ثابت شد در محل الفات و این معنی مثل الزکوة معروف و مشک و منق و النجم  
 و این بدون و او در محل الف نوشته اند و این که این و او با صورتها افزاید و همچنین  
 و او با هست کشته در مکان الف در لفظ الصلوة که در معروف باشد و ظاهر کشته الف در لفظ  
 حیوة و صلوة چون مصاحف باشند بجهت و حذف الف دیده و رشده و اختلاف مصاحف  
 عراق در الفات مصاحف و مشهور در مصاحف اسل عراق اثبات و او کس است که خبر داده  
 علم رسوم عراقیه را در ز و حیوة و زکوة و مشک حکم البر و الف و الف از پیش معلوم شد  
 و الفات بر رسم و او در کلمات غیر مصاحف در نظم از اطلاق دانسته اند و کما بیون  
 الصلوة و الزکوة و الحیوة بلام و مصاحف نابودن و مفرد بود نشان ازان که در رسم















از نیا خود بطرف او که از بیا کوشید بس حکم منضم شده در طاق الف نقطه و الف علی رسم اتفاق  
 بیا است که تا لاله که حاصل ایشان یا بود و رسم الف تفتیب از بیا که حاصلین و او  
 بود و بیا اعلاست بلکه این الف در جاز تفتیب و حالا اشکال چهار به او در نقطه الف تفتیب  
 و رسم الفات کلمات مختلفه که دلا بیا بر لفظ و لعل بر اصل چه مراد که تفتیب  
 منقوج اید حاصل است که او را هم بصورت الف نویسند و دیگر آنکه باید اندک اعلاست  
 واجب نیست و رسم الف در اصل خط که راسته اجتماع صورتین است و قسم اول  
 و دوم و که راسته اجتماع سه صورت و رسم سوم و نویسند که چون یک یا یا الف بیا  
 کرد و دو یا دیگر من یا اجتماع صورتین باشد زیرا که این الف فاصله است در میان  
 مر و یا بس اجتماع صورتین باشد و حذف در حقیقت و رسم دو یا در بعضی سقیما  
 اخبار است از جواز اجتماع صورتین و حذف الف در صدای و در غیر این اقسام  
 و اختلاف در میان حذف و اثبات جمع بین الامرین و حذف از سقیما که راسته  
 اجتماع صورتین است چنانچه در بحث و اضطرار احدیها متر شده و باید اعلاست  
**قوله کلنا و تتر اجمعینا فیها الف و فی یقولون تحشی الخلف قد ذکرنا**  
**اقول شیخ** در باب ذکر اخبار فرموده که یا فتم من در صحنه اصل عراق کلنا اجمعین را  
 در سلفنا تتر امر سوم بیا و در باب ذکر ما اختلافت فیها صحنه اصل الامصار از همه  
 من میس نقل کرده که تحشی ان تعینا در الماده در بعضی صحنه مرسوت بیا و در  
 بعضی دیگر بیا و کلنا تتر الف مرسوت در ایشان مرده و اختلاف در یقولون

تحشی

تحشی در آن الفش یا مرسوت یا هم بیا ف نه کور شده در کتب رسم از آنجه که حصا  
 عراق غیر انبار رسم الف کلنا و تتر اتفاق داشتند تا فم بر آنجا تفرقه و از برای  
 ان تعین بود رسم الف درین دو کلمه فرموده تا و هم نکند که مگر عطف بر بعضی سقیما  
 که بدو یا من باید نوشت و جدا گانه ذکر کردن این دو کلمه از ان وقت که بنا بر مرقعه  
 شیخ است و همچنانچه شیخ خلاف را در تحشی منم آورده که مر فاق نص نموده که  
 و تحشی مثل الاولین در الف و جتا اجمعین بیا رسم اند و از رسم این شیخ  
 نقل کرده اند که از بی من اند و الف و عسی اند هر جا که باشد هم بیا رسم سوم اند و هم  
 منق و نظم است که به یا رسم اند بس از بیما خلاقی حاصل شود و رسم بیا شیخ  
 بر آنکه جائز است که بیان اصل واجب نیست و اختلاف در رسم الف و بیا من  
 بر آنکه جائز است که بیان اصل کند و جائز است که نکند **قال**  
**و بعد یا خطایا حذف هم الف و قبل الکریم بالخلف قد ذکرنا**  
**اقول شیخ** در باب ذکر ما رسم بالف فرموده که لفظ خطایا یا خطایا کم و خطایا هم یعنی چون  
 متصل باشد بغیر متکلم یا بغیر مخاطب یا بغیر غایب هر جا که واقع شوند الف که بعد از  
 یا است در مجموع صحنه نه بصورت یا مرسوم است و نه بصورت الف و بعد از ان  
 فرموده که الف نیز که بعد از طاست در بعضی صحنه منق و فست بس صورتشان چنین  
 باشد که خطیلتا و خطیلتکم و خطیلتهم حذف کردن را و یا ان رسم الف را واقع است  
 از بس یا خطایا و بیشتر را و یا ان رسم غالب اند حذف الفی که واقع است از

خف







جاءوا جاءهم المكني وكتاب الى الامام يعزى وكل العين مقتضا

اقول شيخ و انما باب مذکور راورد که کسان گفت که دیدم در مصحف این یک کتب  
که در رجال و جاءتم رسولم و جاءتم کتبشان و لم یجل و جاءتم و جاءتم و بیانی  
در خط اول بعد از جیم یاء بعد از یاء الف و از ابو حاتم نقل کرده که در مصحف اسل سکه  
لفظ جاء که جمع مذکر غائبت جساء نوشته و جاءتم جساء هم و بعد از آن ابو حاتم  
فرموده که این و لفظ را بر اصل نوشته اند یعنی حرفی مثل العین یا این از انشان  
بصورتی یا نوشته اند و شیخ از عاصم حمیری روای کرده که دیدم در مصحف خاصیشان  
که ما طالب یکم در انسا طلب به یا نوشته بود و بعد از آنکه این تعلیم فرموده که گفته  
نیافته این کلمات را در هیچ مصحف از اصحاب ائمه که باین کیفیت فرسود بود و  
جاءتم رسولم و جاءتم رسولم و لفظ را بر جای که بیا به رسم مصحف این یک کتب  
مشهور کرده است یا انما این سه لفظ را و یا جاء و یا جاءتم که رسم مصحف یکی است  
و یا ما طلب یکم شبیه کرده اند شد جیم مصحف امام و هر یک از رسم مصحف این یک کتب  
در مصحف کل و رسم مصحف امام شبیه کرده و شبیه **ع** رسم الف بیا این عطف بر بیت  
سابق معلوم شد و از تشخیص این سه مصحف دانسته اند که در غیر انسا الف هم بصورت  
مربوط است و اگر چه این حکم در کورانت معلوم گشت که هر خطی از حرف ثلث یا این که غیر  
این مذکور است انشان بصورت الف مکتوب شده **ع** رسم یاء و لام است بر اصل و اشار  
بر جواز امله **ع** رسم به الف نبیا بر لفظ است **قال**

لن

کيف الف والفاء حتى تلي و طي حتى كى و اها بالياء قد سطر

اقول شيخ و اول باب مذکور ما رسم بالياء من ذوات الالف و المعنى حين اورد که اتفاق  
فرموده که جمع صاحب بر رسم الفات ذوات الالف و المعنى که این الفات از اصحاب  
و از افعال باشد که بمن باشد بر سه حرف بکر یا زده حرف که انما هم در مدنی و این  
یازده حرف صحیح و هم یجبون است در الاءاف و ان غیره انسا صحیح در خط و مازکی  
شکر در النور و خصما و و موضع و و حد ما رسم در و انما زعات و خصما و طي است  
در الشکر و الفصحی و بی هر دو در الفصحی **ع** هر نوع که واقع شده لفظ الفصحی من خواص  
و خواص شکر و خواص صفات بغیر و خواص غیر صفات و لفظ الفصحی و و طيها  
و طيها و بی و مازکی و او این الفاظ مذکور نوشته گشته به یا **ع** در خط لفظ الفصحی  
ست و در متن نیست و او در این الفاظ بی غیر از جبهه ضرورت علم است و از  
اختصار در رسم الف مصنفان و او بیا درین یازده کلمه معلوم شد که آنچه غیر این الفاظ  
به الف می یابید نوشت ما نسا و صفاء و ساء و با احد و ساء و دعا و عفا و نجا  
و بد و عفا و علا **ع** رسم یاء درین الفاظ مذکور مناسبه تا قبل و ما بعد است و **ع** رسم  
ضی در الاءاف محل کردن است بر ضی و طي تا کلمه بر یک سطر باشد **ع** رسم الف  
در بواقی مثل بر اصل و لظمت **ع** که مانی گفته اند از رسم این میزان بر مانی که اند که  
در بعضی مصنفان و نام و این رسم است بیا و و چنین آن کونیه که از مجاوره فته لی است و اعلم  
**قال** باب حذف اعدی اللامین **قال** یعنی این باب است که  
مذکور میشود و در حرف بکر از دو لام و در متن چنین است که باب حذف اعدی اللامین

و طيها

لفظ







السموات بحین حکم دارد حذف و اثبات سمات صاحب متن فرموده و الله اعلم

**قال** باب المقطوع والموصول **القول** یعنی این به میت در بیان آنکه کدام دو کلمه در مصاحف عثمانی از یکدیگر جدا نوشته اند و کدام واسطه شلی می باشد در بعضی مواضع از یکدیگر جدا رسم اند و در بعضی دیگر واسطه و تریه این باب در متن بر این کیفیت که باب ذکر ما رسم فی المصاحف من الحروف المقطوعة علی الاصل و الموصول علی اللفظ یعنی این باب در ذکر چیزی جداست از حروف قرآنی که در مصاحف عثمانیه بعضی مقطوع رسم شده اند بنا بر آنکه اصل قطع است و بعضی دیگر موصول بنا بر آنکه در شکام لفظ متصل بیکدیگر معلق میگردد **مثبت** قطع و وصل بحرف نه بیکدیگر یعنی این که شیخ حرف مقطوعه و موصوله فرموده نه کلمات مقطوعه و موصوله از آن جهت که قطع و وصل تعلق بر خا اول و آخر کلمه میگردد و نه تمام کلمه و نه از اول کلمه میگویند اصل در او است که متصل از ما قبل و ما بعدش نویسند این انفصال دلاله کند بر آنکه این مکتوب کلمات و سراجیه او را حرف میخوانیم اصل در او است که متعلقان بیکدیگر نویسند تا این اتصال تقبیه باشد بر آنکه این مسطور حرف است و شیخ انواع این باب را بلفظ ذکر از یکدیگر جدا فرموده مثل ذکر آن و ذکر فی ما و ناظم لفظ باب اینها را به تقدم رسانید و شیخ جبری فرموده که قول متنی که و الموصول علی اللفظ در ترجمه باب نیکی نیست زیرا که ازین عبارت لازم می آید که دو کلمه که پیوسته بیکدیگر باشند از اللفظ گویند که اگر پیوسته نباشند لفظشان نگویند و حال آنکه در هر دو حالت لفظ اند و الله اعلم **قال**

**وقال** علی الاصل المقطوع الحروف اق والوصل فرغ فلا تلتقی به حصراً

**القول** یعنی بگو ای طالب که هر کلمه که متصل از ما بعد و ما قبلش نوشته اند اینها را اصلت بگویم هر کلمه که مستقل باشد یعنی ابتدا یا بان و وقت یا ن توان کرده اصل است که او را در خط پیوسته بیکدیگر بیکدیگر بکنند و اگر چه که در لفظ متصل بیکدیگر اند از آن جهت که ایشان دو کلمه اند و هر کلمه که در خط پیوسته بیکدیگر نوشته اند فرست بر این اصل از آن جهت که چون این دو کلمه واسطه حساب بیکدیگر اند و در کلام ایشان را واسطه استعمال میکنند پس بگویم که یا که نازل من لا یکلمک الله و از جهت متعلق بیکدیگر می نویسند پس چون این قاعده را معلوم کردی که اتصال فرغ انفصال را پس باید که ترا بهر یکی این اصل و فرغ بخوانی یا به بعضی اگر ازین معنی از تو سوال کنند چرا بر من و فهم خویش را از آن قاعده که در آن گوئی که معنی آنم **مرا** باصل در خط پیوسته که موافق دلیل آید و غرض از فرغ آنست که مصاحف اید و مقصود از قطع یا پیوسته بیکدیگر دیگر در خط و مرا در وصل امتیختان است بیکدیگر با از روی حسن مثل حولا یا از روی حکم مانند مال خدا انکتاب که بهر چند که لازم از ما جدا نوشته اند ابتدا بهیتمانی آن را کرده اند

**باب** **القول** این به میت در ذکر قطع آن لا و ان یا بهیتمانی در اول و سیمش در دوم و به تخمین بنویسند و **قال**

**ان لا یقولوا اقطعوا ان لا یقولوا ان لا یلجاء ان لا یله هو و ان لا یلجاء**

**والختلف فی الانبیاء و اقطع بهیتمانی لا تقبدا و التثان مع تیس لاصراً**







از من و ان مانند من مال و در میان و صل نون به میوه در من و غیره

از من و ان مانند من مال و در میان و صل نون به میوه در من و غیره  
 في الزوم قل والنساء من قبل ما ملكك وخلف من مال الدنيا ففقت  
 لا خلف في قطع من مع ظاهري في قوله من جميعا ففقت ومير في قوله  
**قول** شيخ این باب را در ذکر دوم آورده و چنین فرموده که ذکر من با بالنون و بعد از آن  
 با نون و در آیه از محمد بن عیسی که در آن من مامقوله عده حشمت و النساء من مالکنا یا نیکم  
 و در الزوم صل من ملک یا نیکم من شکر کا و در المناقون و انفقوا من ماله و شکر کا و در  
 نو که ما اخذت فیه مصاحفا علی الامصار آورده که در سورة المناقون مهارزقا که در بعض  
 من مامقوله است و در بعض دیگر وصول پس از این معلوم شده که در سورة المناقون اخذت  
 و بعد از آن فرموده که اما قوله من مال الله و من ما و مانند آن از اینهاست که لفظ من داخل  
 اسم ظاهر شده در جمیع مصاحف مخطوطه اند هر جا که واقع شده اند و بعد از آن دیگر فرموده که  
 چون کلمه من داخل لفظ من شود مثل من من مع و من اقری سیح خلاف نیست در جمیع مصاحف  
 در آنکه میم را بوسیله میم نویسد چنانچه نون در میان ایشان نباشد و اصحاب رسم  
 من خلق را نیز همین کیفیت نوشته اند و بگو که مخطوط کردن نون من را از میم مایل  
 حالی که دانفت لفظ من از میم ملک در سورة النساء و سورة الزوم و عطا  
 در قطع نون من ما در سورة المناقون جاری شده و میم خلاف نیست یعنی  
 مصاحف در قطع نون من که مصاحف اسمی ظاهر باشد چنانچه اصحاب رسم آنرا ذکر کرده اند  
 و اما لفظ من در سوره قرآن و لفظ میم در الطارق پس صل کن تو آنرا در حالی که

استان

۸

استان نمایند امر اصحاب رسم باشد و بعضی نسخا این باب را با جبار هم  
 اما اصح آنست که باب دوم است تا کو افق مقصود باشد که و نیز این باب را در ذکر  
 دوم آورده و از منطوق خط معلوم شده که هر چه غیر این سه صحت در رسم منقل است  
 مانند که را زنگامه و مما علت ای دنیا و ما ظم و قطع ما و بیت را کلمه و اصحاب رسم  
 من فرموده که هر گاه که خواهند نویسد زیر که مقصود از من دو ملکیت و بیت دیگر است  
 که من قبل ملکیت فاقطع و نیز فی المناقین لیدی ما و لا ضررا و تعا و ت و میان  
 این دو بیت است که در بیت اول تصریح بخلاف فرموده و موضع ملکیت را باز فرموده  
 که در الزوم و النساء است ولیکن اظهار قطع نفرموده و در بیت دوم قطع را اظهار  
 فرموده و بلفظ نوزع اشاره بخلاف نموده و از جهة آنکه من مکرر بود تا یکیش  
 بلفظ جمیعاً فرموده و او را از لفظ هم جدا و اگر دو قطع من مایل من من مخصوص  
 کردن عملت بر اصل و صل غیر این سه محل اعلاست بلکه هر کجا از عالم قبول  
 احتیاج بیکه کرده اند و در خلاف جماعت بین العین و الله اعلم  
**قال** باب آخر من قول یعنی این بابی است که مذکور میشد  
 در قطع میم از من من **قال** فی فضیلت النساء و فوقه صادق و غیر  
 براه قطع الم من عن فقی سبک این باب را در ذکر منتم آورده و چنین  
 فرموده که ذکر ام من بعد از آن اجبار نموده که محمد بن عیسی و ابن التبرک  
 هر دو گفتند که هر چند لفظ ام من که در قرآن آمد در مصحف موصول اند که در جبار حرف







قطع نون عن است از هم ما و وصل نون فان لم یصل نون ان لم یصل  
 بالقطع عن تائها عنه و بعد فالتی فیها الکم فیها و کذا  
 و اقطع سواها و ما المقتضی من فاقطع و اما فیصل بالفتح قدیر  
**اقل** بر دانه ترتبه در ذکر مرسوم این باب آورده که هر جا که در قرآن لفظ عاود است  
 پس آن مرسوم شده بقرآن مکرر یک موضع و الا و ان عن مانده که آن مرتبه  
 بنون و باسناد اصل از این گذشته کرده که او گفت که عاود عاود و در خط قرمز  
 و ما جاد و از این الایباری و وایه نموده که او گفت که عاود عاود و کما انه و در  
 قرآن غیر از این محل را موقوف ساخته اند و بعد از آن در ذکر نهم هم از این باب  
 چنین گفته که نوشته اند در مجموع مصاحف در سوره سود فانی بستیجه الکم بقر نون  
 و در القص فان لم یصل بستیجه الکم بسات نون و در اخره که ان گفته که ان لم  
 یصل بستیجه مرسوم شده در جمیع مصاحف بنون و در اخبار ذکر اتمن اخبار فرموده که  
 اما اشتکلت در مصحف بکرت یعنی بیک هم ستوده مرسوم است **ح** نون عن  
 مانده اند مرسوم است بقطع و بعد از ذکر عن مایس وصل کن فانی بستیجه الکم را  
 و باش تو حذر کنند و موقوف ساز نون را از لام در هر محلی که غیر این محل است  
 و در لفظ آن لم که نموده او منقطع باشد پس نون آورد اقطع کن از لامش و لفظ اما  
 که نموده او ملقب باشد بفتح پس وصل کن نون او را بهم در حالتی که مرسوم و وصل در  
 مجموع لفظ اما در قرآن منقول و مرتفع گشته قول عن ما بقوله نوا منه قیده است

نسخ

تا معلوم شود که آنچه غیر این مواضع مثل تا قلیل موصول است و قوله و کن خذرا  
 امرت به خذرون از اشتباهی که جماعتی را از رویه ابن الانباری و عیادت  
 مقنع از ذکر فانی روی نموده و این اشتباه است که شیخ از این الایباری نقل کرده  
 فانی بستیجه او در مرسوم است و در القص بنون و بستیجه که ذکر نموده اند  
 که غیر این دو موضع موقوف است موصول پس از بستیجه قریب شکل ابو العباس بن محمد  
 بن حرب کان برده اند که بخیر در القص است موقوف آمده و باقی موصول و تهور  
 مثل جینی و محمد بن احمد المودف به آفر و محمد بن عیسی اصفهانی و غیر ایشان  
 از ناظران رسم باشند که در سوره سود موصول و باقی موقوف و شیخ نیز بعد از آنکه  
 آن عبارت را فرموده دانسته که از این عبارت التباس حاصل می آید پس استدر اکثر  
 نموده در اخر ذکر این فرموده که ان لم یکسر نونه در جمیع مصاحف مرسوم بنون بلکه  
 واقع شود مکرر شود که در اینجا بغیر نوشتن جنانچه ناظم نیز اشاره باین معنی فرموده  
 بقوله و اقطع سواها و عجب از امام سخاوی که با وجود این غلطی بر طبع که در  
 مقنع است فرموده که شیخ ابو یوسف و لیان نموده که غیر این دو موضع را بطل می باید  
 نوشت که جواب گویند که شاید که در نسخه او این استدر اکبر بوده و اگر نبوده  
 باز و قش نیستاده و اندا علی و چون در اخر ذکر آتمن از مخصوص کردن شیخ  
 اما اشتکلت را بوصول نام می آید که اما در سوره قرآن غیر این یک لفظ موقوف است  
 ناظم دفع این رسم نموده بقوله و قد نیرا یعنی حکم بوصول عالم است در جمیع مواضع



و در بعضی از کتب رسم آورده اند که آن لم یکن در الانعام و آن لم یجد و البله  
 مقطوع اند و باقی موصول قطع استعمال است **و** وصل عمل بر لفظ زیرا که  
 مرجه بدغم شد از لفظ سا قطعت پس خط نیز تابع لفظ گردانیده **قال**  
**باب قطع فی ما و ان ما افلا** یعنی این باب در بیان قطع فی ما  
 و ان ما یکسور البیضیه و الزنون است **قال**  
 فی ما فعلن اقطعوا الثانی لیسوا کم فی ما ستم فی ما ادحی اقترأ  
 فی النور و الانبیاء و تحت صراط و فی اخا و تحت و الزوم و الشعر  
 و فی سحر الشعر بالوصل بعضهم و ان ما توعدون الا و لا اعتمر  
**القول** شیخ در ذکر رسم خفین فرموده که کت محمد بن عیسی که شمرده اند ناقصان  
 رسم فی ما مقطوع را یازده محل و بعد از آن چون قطع متفق علیه بود اعلام فرموده  
 که درین یازده محل اختلاف کرده اند یعنی در قطع و در وصلشان و بعد از آن  
 تعداد مواضع یازده گانه فرموده که در البقره فی فعلن فی انفسهم من موقوف  
 و در المائد لیسوا کم فی ما استکم و در الانعام دو محل قبل الا بعد فی ما و حی الی و لیسوا کم  
 فی ما استکم و در الانبیاء فی ما استکم و در النور فی ما افستهم فیه و در الشعر او  
 فی ما طعننا آتین و در الروم فی ما رزقکم و در الزمر فی ما تم و یحلیفون و در الواقعة  
 و فی شکر فی ما لا یصلون و محمد بن عیسی بعد ازین فرموده که اگر اصحاب رسم کتب است  
 که آنچه در اشعار است منقطع میدانند و در محل دیگر موصول و بعد از آن در ذکر یازدهم

آورده که نوشته اند از باب کتابت ان ما را در یکجمله در الانعام قطع و آن ان  
 ما توعدون لایست **و** مقطوع سازید یا را از فی از ما و فی ما فعلن دوم از  
 بعضی از اصحاب رسم و مخفی کننده در سبک کم فی ما استکم در المائد و بعد از آن همین  
 فعل بجای آوردید در فی ما و حی در الانعام و لیسوا کم فی ما استکم کم در اخر الانعام که شباهت  
 کرده اند قطع و مخفی قطع کننده فی ما را در النور و در الانبیاء و در زیر صا در دو محل و در  
 انرا و تحت و در الروم و در الشعر و بعضی از را و یان رسم قائل گشته اند بوصول در زیر صوره  
 الشعر و ان ما توعدون اول را زیاده و تش کرده اند قطع **و** از قول افعلوا که  
 اصل را بر قطع نموده اند معلوم شد که طرف قطع ارجح است از طرف وصل و به قید  
 الثانی منقسم گشت که مرادش فی فعلن فی انفسهم من موقوف است و از تخصیص  
 این مواضع مذکورده دانسته اند که فیما در دیگر مواضع موصولات و هم از عبارات متغی  
 و هم از نظم معلوم شد که در الشعر بر قطعی اتفاق و در آن دو محل دیگر اختلاف  
 و بقول الاول اقترأ از انما توعدون لصا و در و الطور و انما توعدون لواقع و  
 والمرسلات فرموده **و** در رسم این میزان قتل کرده اند که فی فعلن در سر و مخ  
 البقره منقطع گرفته **و** قطع علت بر اصل **و** وصل شده اتصال عامل موصول  
**قال** **باب ان ما و کیش ما و یسوا** **قال** یعنی این بابیت که مذکور  
 میکرد و در قطع و ان منقوح البقره از فی ما از ان ما و قطع بین انما از لیس و از سبک  
**قال** و اقطع معان ان ما توعدون عندکم و الوصل انیت فی انما لایست



وَأَمَّا عِنْدَ حَرْفِ الْخَاءِ كَذَا الْبَشْرِ بِاقْطَعِهِ فِيمَا صَلَّيَ الْكُتْبُ  
قَدْ شَرَّ مَا يَخْلُفُ ثُمَّ يُوَصَّلُ مَعَ خَلْقَتِي فِي مَقِيلِ الشَّرِّ وَالْأَمْرِ

**اقول** شرح در ذکر واره هم چنین خبر داده که محمد بن عیسی گفته که نوشته اند اصحاب رسم  
ان ما را بقطع در دو موضع در الج و در یقین و ان ما تو عدون من و نه لا غیر و بعد از ان  
فرموده که انما غنم و الانعال و انما غنم که در النخل در مصاحف اصل عراق قبول اند  
و در مصاحف قدیه مایعین مصاحف انبسیان که از مصحف مدینه نقل کرده اند منقطع  
ولیکن طرف و محل قوی تر است از روی ثبوت و عارضین قصبه که کتاب صحاح  
السنه مرد و در موضع الوصول نوشته است و بعد از ان هر دو که نیز در رسم از محمد بن عیسی  
حکایت کرده که بشما موصول در محل است و البقره بشما الشتره ابداً الشتره و رسم در البقره  
نقل بشما یا هر که ایما که در الاعراف بشما خطه در من جوی در باب و کبریا  
اختلاف قدیه مصاحف الکمال الا مصادر اخبار فرموده که نقل بشما یا هر که در بعضی مصاحف  
منقطع است و در بعضی دیگر موصول بجهن در بین یکمیل اختلاف باشد که رسم محمد بن  
عیسی در موضع و کبر گفته که هر لفظ بشما در اول اولام باشد مانند لبس یا لبس ان خطه  
و ان بج محل است یک محل در البقره و لبس شتر و ابداً الشتره و جبار محل در لانه لبس  
کا و میمون لبس یا کا نو و بیمن لبس یا کا نو و بیمن لبس یا قدیم لبس یا قدیم لبس  
کن نون ان را از رسم مانه نون و کان رسم در جاتی که ان ما منقطع و دو محل است و قبل  
نون بیمن و انما غنم و الانعال ثابت ثبوت از قطع و جاتی که بشما اصل رسم و قبل

امتحان

امتحان کرده اند در مصاحف و انما در نزو سوره النحل اند است مثل انما و سوره الانعا  
بر ان تخیل که نه کرده و لبس ما قطع او در خطی که بزرگان مثل محمد بن عیسی و ابن النباری  
حکایت کرده اند از او نقل بشما و انتت باخلاف و بعد از نقل من یا هر که موصول میشود  
بشما که مصاحف خطه فی است و بشما که واقع است از بشما شتر و در جاتی که مانند  
این و محل به ما و یا ی خوش روی که دانم و زنده از حضرت ناظم معلوم شد که انما  
در غیر این رسم موضع با اتفاق موصول است مثل و لو انما فی الارض و انما الحكم و  
از انما در الانعال محل دو لم است خبایه از متعین منوم گشت تا محل اول که انما  
اموالکم است خارج شود و لبس یا شیره و ان الله عمران منقطع است و ناظم انما  
از قبل لبس یا گرفته ازین روی که بجما شتر و اول لبس یا حرفی را انداخت در لبس یا  
بیرت و ابن النباری خود نص بر قطعش کرده حیث قال و فی المصحف لبس یا  
فی ال عمران حرفان ای منقطع و کلاً بشما بعد از لفظ ما واقع است بشما ازین نه  
موضع نیست و نقل کرده اند از رسم ابن مهران که و لو ان ما فی الارض در لبس یا  
**ع** قطع ان ما و وصلش بهما است که در ان ما تو عدون مذکور شد و قطع لبس یا  
اشعار است از اصل و وصلش بیا بر آنکه کلاً ما محزون جز فعل شمایید در نزو رافع و  
اختلاف جهت بیان مرد و معنی **قار** **باب** کلاً ما **اقول** یعنی این باب  
در ذکر قطع لام لفظ کل است از رسم **ما قار**  
و نقل و انما کم من کل ما قطعوا و انما کم من کل ما قطعوا خبر







اودر حالتی که این وصل را زیاده کرده اند یعنی بنا بر شریعت او عمل بر آن کرده اند  
 از سیاق نظم معلوم شده که بر وصل تانیات اول و اول البتة و در اینجا بر وجه متصل  
 اتصاف و در صورت انشاء و الاخراب اختلاف و لیکن در این طرف  
 قطعش بر طرف وصل افزوده اند و در آن وصل دیگر مرد و طرف دیگر مساوی اند  
 و وصل البتة در نظم از فاسلوم میشود زیرا که تانیات در البتة است و از جهة فرموده که  
 و فی التانیات وصل که محمد بن عیسی و خزاز و وصل را درین سوره ذکر کرده اند  
**قال باب لکیلا** یعنی این بابیت در بیان وصل با لام  
 و لکیلا اگر کسی چون در قرآن لکیلا و ام و کمالی لام مرد و واقع اند پس بنا بر چه  
 نکته ناظم در ترجمه تخصیص لکیلا و الام فرموده جواب شوی که در هر جا که است و  
 لام است غیر از آن لایکون دولت در اینجا که بی لام است پس حکم بر غالب فرموده  
**قال فی العجکان و الاخراب تانیات** و وصل و لکیلا و الحمد لله  
**اول** شیخ در ذکر این رسم گفته که گفت محمد بن عیسی که لکیلا موصوله است محلت در اینجا  
 لکیلا یعنی من الحمد لله لکیلا تا سوا علی ما فاعلم و بعد از آن آورده که محمد بن عیسی  
 روایه کرده که از نصیر بن یوسف در باب اتصافی معاصف که لکیلا تخریج اول  
 قرآن نیز موصوله است و عاری بن قیس نیز در کتاب خود یعنی سجایا التانیات این عمل را  
 محض موصوله نوشته **ح** لکیلا ثابت گشته و جاری شده و در آن وصل  
 دوم الاخراب و در اینجا و در الحمد لله در حالتی که لکیلا درین مواضع چهار گانه موصوله است

چون

بعد علم شیخ و در الاخراب لکیلا  
بکون عیسی جرج و در ص

**ح** هم از قطع از رویه نصیر و هم از نظم معلوم گشت که درین چهار محل باتفاق موصوله اند  
 و در سه محل دیگر یعنی در اول الاخراب لکیلا لایکون علی المؤمنین جرج و در سفل لکیلا لایکون  
 عا و در سفل لکیلا لایکون و اول مقطوع و چنین گفته که در آن قرآن انشلافت و بر آن سه محل دیگر  
 اتصاف و این اتصاف یعنی بعد از این که جزم کرده که در آن قرآن اتصاف مقطوع است اما نظم اتصاف  
 متصل متشکله و فرموده که در آن قرآن موصوله است قطع شمال اصل است و وصل انبار است  
 با کلام بیان یا و لام میسبب مانع از معانی نیست که اشیا را از وصل منع گشته **باب**  
**یوم هم و دویگان** این بابیت در بیان قطع میم و هم از زیاده و وصل  
 با الفظاوی به کلمه کان و کاذ و دویگان **قال**  
**فی الطول و الذاریات القطع یوم هم و دویگان معا وصل کساجیر**  
**اول** شیخ در باز رسم از اب حوض خزاز وصل کرده که یوم هم مقطوع و دویگان  
 غمران و دویگان مقطوع و بعد از آن بیان فرموده که این دو موضع میم هم با هم  
 در هم انباشتن و یوم هم علی النار یقین در الذاریات و بعد از آن اخبار فرموده که معانی  
 عیسی در راق نیز قطع درین محل تامل گشته و شیخ سنائی آورده که محمد بن عیسی و ابن اشبال هر یک  
 منی گفته اند و بعد از آن در ذکر محمد بن یوسف که گفت ما محمد بن علی الزاین الاکابر  
 که نوشته اند اصل رسم دویگان را و دویگان را و دویگان را و دویگان را و دویگان را  
 از لکیلا که نوشته اند **ح** یوم هم موصوله قطع است یا مقطوع است در سوره الطول و در الذاریات  
 یا نصیر بن یوسف که قطع حاصل است در الطول و در الذاریات و یوم هم دویگان که قطع است







او متصل بود بکلمه چین و بعد از آن بنا بر تقوید رد خویش اخبار نموده که بدست  
 رفته کرده اند غیر و احدا را علاما انتخاب و عبید انرا احکام کرده یعنی اتصال را بنیافته  
 هیچ صحتی از مصاحف قدیم و دیگر فرموده که محمد بن علی از ابن ابی شیبہ روایت  
 کرده که ولایت چین در مصاحف نو که بنقطع است از چین و دیگر فرموده که خیر  
 بن برین کوفی که اتفاق نموده اند مجموع مصاحف بر نوشتن ولایت چین با اتصال تا  
 از چین ابو عبید شنبه کرده است و وصل تا ولایت چین را بجا بر مصاحف امام  
 و حال آنکه مجموع نا فلان رسم در بنی نقل در کرانه از وی انکار یا نموده که دانسته اند  
 انکار خویش را در بنی نقل یعنی در انکار این نقل مبالغه نموده **قولہ** و الکل فی علم  
 النکر اخبار است از بنی قول که نموده شد و ابو عبید در کتابی که در قراة تأیید نموده  
 دلائل بسیار بر دعوی خویش قافیه فرموده و چون افراد آنها بتجمل می نمایند  
 رفت و می توان که اعظم افضل تفصیل باشد و النکر التفسیر بر قول که بنی بر لایان  
 نسبت نموده و میتوان که اعظم ماضی باشد و النکر المفعول و شیخ بیکر مناسب  
 مقام در افرد و لا چین باستان و از ابو عبید نموده که در جمیع مصاحف علی  
 ال یا سین مرسوم است بقطع لام از یاء و قراة مدیم قیاسی باشد و در قراة  
 که در قضا اصطلاحی **قاک** **باب** **هل النکات التي کتبت تاء**  
**اقول** یعنی این یا میت در بیان تا تأیید که مرسوم شده در مصاحف ثمانیه بنا بر از  
**قاک** **وحدوثها للثانیة قلدر جمع تاء لتقتضي من انفاها الوطرا**

**قاک** **فانما انما الظاهر** **ترعا** **وثن** **فی** **مفردات** **سلسله** **خضرا**  
**اقول** یعنی فکر ای کاتب در بنی تفصیل و کربانی چند را که وضع کرده اند و ساخته اند  
 آنها را از برای تأیید در حالتی که مرسوم شده اند این آیت در مصاحف ثمانیه بنا بر  
 سطول و فرکان حق از انجلیت که تا با کفار حاجه خویش را از انکار کاتبان آنها یعنی  
 ضبط نام احکام با تأیید را که تا حاصل کنی بسبب ان ضبط علم را با بنی قاعد که  
 که اتم است بیا که از نوشته و کلام با هم بصورت مرسوم گشته بر اصل خود و بعد از آن  
 بدون تر از قراة استعمال آنها باشد ابتدا کن بخواندن آنچه اول نظر کرده که در کتاب  
 اسمی چند نیست اند که مجموع قراة اتفاق نموده اند بر افراد ان و اتصال نشان کرده اند  
 با همی چند ظاهر در حالتی که این اسما ظاهر و انواع اند مثل نعمت است در رحمت است و امر  
 العزیز و سنت است و بعد از آنکس این قسم مضامین را دانسته باشد از آدم ساز  
 بخواندن اسمی چند مفرد مؤنث شیان الفغات و فی الفرفت و اسمی خبر مؤنث  
 مضاف که قراة در جمع و افراد آنها اختلاف نموده اند مانند کلمات و کلت و نما  
 و ثمرت در حالتی که این اسما مفرد و مضاف مانده اند در اتصال سلسله میگوید و در  
 کثرة استعمال باب سرد روان می باشد و دیگر و مقصود آنکه ماظم در بابی ذکر اسما  
 مضاف با اسما ظاهر میکند که در افراد آنها اختلاف نموده و بعد از آن در بابی  
 دیگر بیان اسما مفرد و مضاف که در افراد و جمع ان اختلاف نموده اند **باید** **باید**  
 تأیید مانند رحمت و تا تأیید است اسم که بر وجهی ان اتفاق دارند مانند مؤنثا  
 متصل متعل به



خارج میشود و بقید مضاف اسم ظاهر مضاف به ضمیر مثل گفته و گفته بر وزن میروان  
 کاین سه قسم با اتفاق بنا مرسوم اند و قوله ترعا اشارت به تنوع بودن اسما مضاف  
 زیرا که معنی ترعا ابواب است و قوله حضرت اسم بجا و بی مشورت و هم بجا و معلوم  
 این که بنا مطول نیه و اصل است زیرا که این با در اصل که وصلت تا اکت از اینجه که اعراب  
 بر تاجاری میشود و نه بر اینا بلکه با در حال وقت ظاهر میکند و یا بگوید که این بر لغت  
 کاشان در سر دو طایفه تانیما نیه و میگوید که سنده جاریست و نتیجه و یا اصل سوده  
 البقرة و شاعر نیز گفته که الله نفاک بکنه من بعد ما بعد ما بعد من  
 صارت لغز القوم عند الغلظت و کذا و بانه ان ترضی انت **قال**  
**باب المضافات الى الاسماء الظاهرة** یعنی این باب در ذکر اسما  
**قال** فی جود و الروع و الاعراف و البقرة و من یمرح تحت و یرخق و یر  
 معا و نعه و یلقن و البقرة و الطیر و النحل و ثلثه اخر  
 و فاطر معها الشافعی عانده و الاخران ابو منیم اخ جرد  
 و ال عمران و امرات بها و معا یوسف و اهد تحت النمل و  
 معها ثلث لدی الخیریم تحت فی الاصل مع فاطر ثلثها اخر  
 و عافا اخر و فطرک شجر لدی الدخان بقیث تمصیت ذکر  
 معا و قرش عین و انیت کلک فی وسطا علیها و جئت البصر  
 لدی اذا و قست الذر لغت قل فیها و قبل فجع لغت انیت

**الشیخ** در باب فکر ما در رسم فی المصاحف من آیات التائیت بالتاء علی الال  
 او مراد او معلوم و ذکر اول نقل از محمد بن قاسم نحوی کرده که سر چه در قرانت از لفظ رفته  
 برسان مرسوم است به یا مکر در تحت موضع که بنا مطول مرسوم است و البقرة او ملک  
 بر چون رقت است و در الا و افسان رفته است قریب من المحنین و در سورة سوره حشر  
 و بر کانه علیکم و در سورة مریم و کرجت ربک عبد زکریا و در اوردن فاطر انی انزل  
 و در الزخرف انی یسبحون رقت ربک و رقت ربک خیر ما یجعلن و در ذکر دومین  
 گفته که و هم چه در قرآن وارد است از ذکر نفع برسان بها مرسوم است و مکر در اوده تحمل  
 که به تا مرسوم است اول لغت است علیکم اذ کنتم اعدا ال عمران و اذ کذا و انفت ای علیکم  
 اذ سم قوم در دوم المائدة و الم تر انی الی بنی یسرا لغت است و وان تعدوا نعت است  
 سر دو و بر رسم و بنیت است سم کیفون و یرفون لغت و اذ شکروا لغت است سر سه و کل  
 و فی بنیت است و یلقن و یا ایها الناس اذکرا لغت است و فاطر و بنیت ربک بکاسن  
 و در الطور و در ذکر چهارم اوده که و مران و در قرآن وارد است از لفظ امره برسان و یا  
 مرسوم گفته مکر و لغت مرصع که بنا مرسوم شده در ال عمران اوقات امرات عمران و در  
 یوسف امرات النور تراد و امرات النور الان و در القصص و قالت امرات فرعون  
 و در التهم امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون و در ذکر سیم فرموده که مکر جاکه در قرآن  
 لفظ سه است و برسان مرسوم است به یا مکر در موضع که ایشان بتا اند و الا نال لغت  
 الاولین و در فاطر است الاولین و لغت است به یا و لغت است به یا و فاطر لغت است



التي قد ظلت وروى ذكر ششم که ترجمه اش بر دو ک حرف مفرد و من سه الفات کرده  
 حقیق گفته که و همچنین نوشته اند از باب رسم فطرت اهل حق را در ابروم بتا و اول  
 این ذکر باشد و روایت از محمد بن قاسم کرده که لفظ الشجرة و شجرة هر جا که در قرآن و  
 شده مرسوم است به با مکر و دیگر معنی آن شجره الزقوم و الدخان که آن به نام کتاب  
 شده و در اشعار این ذکر حقیق ذکر کرده که نوشته اند اهل باب رسم بیت به خبر مکر را  
 در سود بتا و در ذکر معتم فرموده که لفظ مصیبت هر جا که مست در قرآن مرسوم است  
 به با مکر و در موضع در المصیبات الرسول و اذ او مصیبت الرسول  
 و شاعران و در اشعار ذکر ششم روایت از نصیر کرده در اتفاق مصاحف که قرت عیسی  
 و لکن یعنی در القصص مرسوم است بتا و در اشعار همین ذکر گفته که و همچنین مرسوم گردیده اند  
 ناقصان رسم و مریدان عثمان را در التزم بتا و در ذکر مکر گفته که در هر جا که لفظ کلیت  
 واقع در قرآن و بر افراد آن اتفاق کرده اند پس آن مرسوم است به با مکر و دیگر معنی  
 و وقت کلیت در یک کسی و الاغواف در یک مصاحف اصل عراق اتفاق نموده اند بر رسم  
 بتا و لیکن غازی بن قیس در سبأ السنه به با آورده و ناظر اندام بر مصاحف اصل عراق  
 کرده و در طرق اتفاق آورده و رسم در اشعار ذکر ششم گفته که لفظ جنبه هر جا که واقع شده در  
 قرآن رسم به است مکر و یکمیلی و اذ او وقت و جهت نیمه و در ذکر ششم نقل از ابن الانباری  
 کرده که کلیمه لعنه در مکر قرآن مرسوم است به با مکر و در مکر فقیه لعنه که الله لعنهم  
 و انما شئ ان لعنه الله در التور رسم تا نظار تحت خبر داده اند از ان کاتب مرسوم است

سوره الموم و الاعراف و البقره و الزمر و مومض و مومضه نعت باطل در  
لحق و البقره و الزمر و الاعراف و البقره و الزمر و مومض و مومضه نعت باطل در  
در اعراض است و مومض اخبر که در سوره البقره از زمان که مومضان کرده اند  
مصاب سوره فاطر یا مصاب سوره شمس که ناعه در حکم و مومض باطل در امر  
حاصل شده و الدعوان و در مومض و مومض وای کاتب شناسا که در انظارها ان  
فنی را رسم تا لفظ امران را که واقعت و سورت که در زیر سوره النحل است یعنی العنق  
و حالیکه تو طالب اجر باشی بسبب این شناسا که و این است از حضرت خان بن است  
و همچنین بنی هشت و سه که امرات که واقع اند در سوره الزمر مومض و مومض  
سوره که در زیر النحل است یا و این سورتها مذکور و مومض شده تا که نیست  
در الاعراض و در اخر فاطر و حالیکه ایشان مصاب سه کلمه از قرین زمانه در ظاهر  
و فطر است اما در شجرات الزمر در سوره الدعوان و بقیه مومض مومض شده اند  
بناباطول و دو کلمه معصیت مومض که در میان ایشان بناباطول و مومض  
و انبت عمران و کلمت و یک در میان عراقی که از سورتها قرأت و حجت لغوی  
از ان خداوندان بصیرت و واقع شده در نزد او وقت مومض اند بر ما و مومض  
رسم تا لغت است حاصلست در انوار و از پیش سورت انوار رسم تا فمصل است شافیه  
بوسه و از منطق نظم معلوم شد که لفظ رخمه در مشاود و مومض و دیگر و کلمه نعت  
است و جهاد مثل دیگر و لفظ امرات در جهاد مومض و دیگر و کلمه نعت و شمس مکان دیگر



و کذا لغت در نه موقع دیگر و لفظ کلت در بیت و ده مکان دیگر و کذا جئت  
 یازده محل دیگر و لفظ شجرة در چهار ده موضع دیگر و مجموع مصاحف مرسوم اند  
 و لیکن اطلاق نام شجر بر است که و من بعد لفظه اند نیز بلام رسوم این حال  
 اند و در هیچ مصاحف به نام مرسوم است و چون این باب در میان مصاحفات  
 نفع ظاهر در اول لغت بیرون رفته و بقید اخرا و ان تعد و ان شاء الله در اول النخل  
 خارج شده و از آنجمله موضع الحاکم را بقید ساخت بقول الشان تافیه علیکم و شجرة  
 و نفعه اند علیکم از جمل بیرون رفته و در این سیم از آنجمله قید الاخران فرموده که آنرا  
 علیکم اند از آنجمله خارج شود و وزن شود بنقل الاخران است و امام سخاوی که در لفظ  
 امرات که مصاحف بشهر مثل امرات و ان مرسوم است بآوردی و گفت این مصاحف  
 پس خوب و قاعده بنیات مرغوبست و قوله اخر بیان و انقت و اقترار و چون  
 فطرت و انبت هر یکی یکی پیش نبوده تعیین سوره شان نموده و وقت آمد  
 بقید اضافه از بقید غیر مصاحف مناجات فرموده و ترجمه باب فارقی شده میان  
 شجرة مضاعف و غیر مضاعف و دیگر باین تخصیص سوره آوراز دیگر مضاعف مثل و شجر  
 اکله متاخر دانیده و چون لفظ مصیبت منحصر بود در قدح استیجاب به سوره  
 تعیین نه دانسته و لیکن در متن که بر طریقی استیثنا آورده قدرش بیان توان خرات  
 که اگر در غیر این دو محل واقع بود پس حکم این شد و لفظ قرت را بقید عین از دیگر  
 مواضع بیرون کرده و از آنجمله تخصیص لفظ کلت باء اف فرموده که در متن چنین آمده

که هر یک که کلمتی مفرد باشد مرسوم است به یکدیگر و یکی که مرسوم است بتأویده از آن بیان  
 فرموده که آن وقت کلت یکجا است و لیکن در شرا و عهد الوارث و یوس  
 و از ق از ابو نعیم و از آنجمله خوانده اند و لفظ جئت را بقید سوره و کلت اول را هم  
 بقید سوره و در هم را بقید جعل از دیگر مواضع جدا کرده **ع** رستم تا یا استمال حلت  
 این روی که اعراب بر جای می شود و یا در اصل خانه و اول باب گفته شد **ع** رستم  
 یا استمال و دیگر است و اعتبار وقت از آنجمله که تا در حالت وقت بدل به یا بیشتر و در علم  
 چون از ذکر قسم اول فارغ شد شروع نمود در **ع** **قال** **باب المرقا**  
**والمصاحفات المختلفة في جمعها** **القول** مراد از درین محل است که مصاحف  
 نباشد یقین این باب است در میان اسمی چند که تأیید و اعلای ایشان شده و بعضی ازین  
 اسامی مصاحف شده و بعضی شده و جماعتی از قرآن این اسما را جمع خوانده اند و طایفه  
 باز آورده و بعضی بنحوا چنین است که سینه جمیع افراد **قال**  
**وهالك من مفرد ومن اضافة ما في جمعه** **اختلغا وليس تنكيرا**  
**القول** یعنی فراموشی کاتب مران اسمی مفرد و مران اسمی مصاحف را که تا تأیید کرد و ظل  
 ایشان شده به تأیید مرسوم کشته و اختلاف کرده اند و در جمع و افراد این معنی  
 از آنجمله خوانند باشد و بعضی به افراد مثل ثمرات و ثمرت و غیاث و غیاث و سینه  
 این اسما بر آنکه بدل در هر یک کرده اند و گفته اند که هر یکی را از ایشان بر ایشان **قال**  
**في يوسف آيت معا عيايت قل في العنكبوت عليم آيت** **القول**

۱۱



حجالت بینت فاطمه فی العرفان فیها کلمات العزیز

اول شیخ در کتب معروفه من هذه النسخه فیها کلمات العزیز وقرآن وایض  
شیخ بن ادریس است بر ما ذکر در کتب معتبره و قالوا لا یزال علیه السلام  
که در مسوحت بنام از عینان فرموده که نوشته اند این اصحاب رسم در جمع مصاحف است  
للسالین را و غیبت الحجت را و موضع سه در یوسف و فی الزینت استون را  
در سب و علی بنیت منه را و فاطمه و کانه حجات صفرا در المرسلات و افرات الله  
در النجم و هیهات هیهات لما تعدون را و المؤمنون بنام و پیش ازین فرموده که  
لفظ عمره اسم جگر دارد و کشته مسوحت بهما الا در یکی مخصوص که ان من ثمرات  
من الکامدات در حم السجده که او به نامکتوب شده که کبر در رسم شده است و با  
غیبت در موضع در یوسف بنام و کبر علیه است و العنکبوت منقول است که با  
موسوم است بنام و جمالت در رسم با و بنیت در فاطمه در رسم با و ثمرات در رسم با و فی  
الزینت در رسم با و المرسلات در رسم با و سبکات سیهات بنام و انما یسیر فی الارض  
و در صفح از شقوق نظم مفهوم است که هر چه غیر این مواضع مذکور اند در جمع مصاحف  
به نام موسوم اند و از اینجه خطائیت را عقیده بسوره العنکبوت ساخته اند هر چه غیر این  
و در محل است هم منقذ علی بنی مثل ابیات و هم منقذ علی الافراد مانند این  
و در الانعام و من ایه بنیه و مثل ان یرون روضه و چون لفظ غیبت متین بود  
در یوسف و لفظ حجات در المرسلات و لفظ اللات در النجم و لفظ سیهات در فاطمه

تفسیر هر نشان نموده و لفظ العرف را در سبکها فی الزینت و فی الزینت  
و غرضه بنیده و البقره ممتاز گردانید و کلمه بنیت را عقیده اضافه بنماط متین کرده و  
تفسیر ثمرات بر اسم حم السجده اعتنا در ترجمه باب فرمود که الخلف فی جمیع این  
یک محلت که در جمیع این اختلاف کرده اند و اتفاق مصاحف بر تاج الله به اطلاق نموده  
در این کلمات بنام است که نام احتمال قرائت و هم احتمال قرائت توحید داشته باشد  
فی عاف کلمات الخلفیه و فی الشاف یونس هاء بال عراق بر  
و الناء شام مدنی و استقطه نصیریم و انما یسیر فی الارض  
و فیها الناء اولی ثم کلهم بالناس یونس فی الاو لی و کلهم  
و الشاف الاکرام عن کل ولا الف فیهم و الناء فی مضات قد حیرا

فی الانعام علی کذا النجم  
لن الانعام للوزن

اول قول فی نماز کلمات الخلف فیها شارت بنقل شیخ در ذکر کلمات از محمد بن عیسی از  
نصیر در باب اختلاف مصاحف چنین روایت کرده که اختلاف کرده اند مصاحف و لفظ  
کلمه که در غافرات بنیت کلمت ربک علی الذین کفروا زیرا که در بعضی به نام مسوحت و در بعضی  
بهما و قوله و فی الشاف یونس بال عراق بری شارت بنقل شیخ بنشرک از ان روایت  
که برستی که یا فتم من موضع دوم را از یونس بنیت کلمت ربک لایؤمنون و در مصاحف امیل  
عراق به نام و در غیر این موضع یعنی دان سه موضع دیگر بنام و غیر الف پیش از تا قوله و الناء  
شام مدنی شارت بنقل شیخ که بعد از این با سنده روایت از ابو الدرداء فرموده که حرف  
دوم از یونس مصاحف اسل شام کلمات ربکا است بر بنام جمع یعنی بنام و دیگر از عتبت



ان گفته که و همچنین با هم این محل را در مصاحف عربیه بنا بر ظاهر قرآن ایشان و متولد و  
 ای افر البت اشارة نموده به قول شیخ که روایت از محمد بن عیسی نموده و او را به غیر کلمات  
 یک که مرسوم است به تأسیس موصوفت و الا تمام و در اول یونس و در عاقر و بعد از آن شیخ  
 با نشاء روایت از ابن الانباری کرده که لفظ کل که مرسوم است به تأسیس مکان است و الا  
 و در اول یونس و در المومن اکنون ای حبیب من شاید منم که هیچ کدام از این روایت  
 الانباری دوم یونس را داده اند مگر در دیگری از حدیث بر طرف نموده اند اما الانعام  
 موصوفت اول گرفته و این الانباری عراف با و لیکن الانعام را موصوفت اخلافت گرفته اند و  
 بنابر شریعت و این غیر نصیر و این الانباری کلست موصوفت چهار جا گرفته اند یعنی دوم  
 یونس را زبانه کرده اند و الا عراف را طبع نموده اند و قول و فیها انما اولی شارت  
 بقول شیخ که یا هم این چهار محل را به ما در مصاحف مدینه و بعد از آن با نشاء نقل از یزیدی  
 کرده که نوشته اند اصحاب رسم کلست را در اول یونس و در عاقر بنا و قول که کلست  
 را اتفاق بر اول یونس که بجات و قول و الا فی الانعام عن کل شارت با جماع مصاحف  
 در الانعام که بنا مرسوم است پس مخلص آن شد که الانعام و اول یونس در مجموع مصاحف  
 بنا مرسوم اند و دوم یونس در مصاحف عراق به مرسوم است و در مصاحف حجاز  
 و شام به تنا و موصوفت عاقر و در مصر مصاحف بنا مرسوم است و در مصرش به باس نا بجهت  
 فرموده که و فیها انما اولی و اما علم و قول و الا فی انما اشاره بجهت قاف نموده  
 برش را تا در مواضع چهار گانه قول و الا فی موصوفت شارت به عبارت شیخ هم در انوشتم

که نوشته اند اصحاب رسم لفظ موصوفت را به ما در جاکه واضح شود لفظ کلان که واقع است  
 در عاقر اختلاف حاصل است در دوم با هم که ثابت در مصاحف عراق دیده و در یونس  
 در یونس در محل دومش و تا در دوم یونس مذمت شامی و مذمت و انداخته اند نصیر  
 تا معلقان رسم و این الانباری موصوفت دوم یونس را یعنی او را نه از انباری گرفته اند که با هم  
 بر ای کتابت یکم متوازی و یونس موصوفت را در این سلسله یکم کرده اند و در واقع تا  
 معلقان و شت تا اولی متوازی است از شت تا در کلست در دوم یونس و در عاقر  
 و اصحاب رسم معلقان شت اند بنا بر یونس و اولش در عاقر که این تا معلقان شت در عاقر  
 کلست یونس خوش و رسم تا در الانعام منتول شده از مجموع اصحاب رسم و نیست هیچ انش  
 از تا در این مواضع چهار گانه و رسم تا در لفظ موصوفت معلوم شده یا نیکو که در این اند  
 اثبات یا بعد از اولی در مدینه در حالت نسبت به خلاف قیاس است بنا بر ضرورت شیخ  
 و چون از قول و استخط ای افره و هم این بود که تصور کنند که مکر نصیر و این الانباری دوم یونس  
 از انباری گرفته اند که بر رسم تا او تا معلقان یا اختلاف امر فرموده و بنقل فخر ایمن در این سلسله  
 فکر خود را نیکو ساز که مراد از استخطا شت که ایشان او را منتقل علی ایسا گرفته اند و قول  
 و این الانباری و فی الانعام مرده را منتقل می باید خواند از جهت استقامت وزن و تخفیف  
 یا الانباری حمل از جهت ضرورت و قول خیر در اخیریست به ما در شیخ جعفری بخامنه تفسیرش  
 نموده و دیگران سخا معلقان که چون از قول و کلست که ایضا گرفته اند و موصوفت معلوم شده و قول  
 و الا فی در بینا مکرر بینا به جواب است است که متابعه متبع کرده که در اینجا صحیح است



**قَالَ وَذَاتُ مَعْيَا بَيْتٌ وَلَا تَحِينَ وَقُلْ لَهَا مَنَاءُ نَصِيحَةً عَنْهُمْ نَصْرًا**  
**اقول** شرح هم در کون هم آورده که نوشته اند تا فلان رسم ذات برجه را و انمل و ذات انمل  
و بذات الصدد و در هر جا که لفظ ذات واقع شود و لفظ یا است را هر جا که میاید و کلام ذات حین  
در صدد بر آید یا ب ذکر ما انتفت علی رسم معاصی اصل الا صراحت که نوشته اند تا فلان  
رسم و منقذ را و در این بود و یا ج و تا در لفظ ذات و در کلام یا است و در لفظ و لا است حین  
نیکی که و انیده شده است و بگو که لفظ منقذ نصیر باین داده است او را و نقش کرده است  
از اصحاب رسم بیا و نیز که در جیش شریک است میگویند از عطف نام کلمات سه گانه را بر دو کلام  
و الفاتی و مضایب معلوم شده که هم ایشان نیز شایست و هم ذات و یا است از اختلاف  
مستند که کشت و جان و لا است حین معین هم و در سوره من تحسینش نوزده و همچنین در لفظ  
سوره مخصوص بسوره و الفاتی بود تخصیص نکرد و چون هم این بود که انیده رود که مگر  
نصیر هم در سوره را و در آیه کرده و دیگران تا در دفع این و هم فرموده بتو لفظ و لفظ هم  
تا و در اول باب گفته شد و چون مجهول را نام فرموده اختیار نموده از فضل این نصیر  
بر دیگر قصار شرح خواج شمس الدین گفته اند و دیگران مختار شرح هم در این بوده و انمل  
**قَالَ عَمَّتْ عَقِيلَةُ أَمَّا ابْنُ الْقَضَائِ فَاخْتَلَفَ الْمَقَاصِدُ لِلنَّظْمِ الدَّقِيقِ**  
**اقول** ما که مشق قصیده است و نصیر فریت که او را از جیش خود شریک بیا باشد مثل که عقیله  
مرجه از دریا است و تا باشد و عقیله قبیل از عرب سوره ترن ایشان و عقیله شریک  
بهترین ایشان باشد بن معنی بیت این شود که تمام شده بهترین قصیده تا من از قصیده شریک

که

که در جزاء الفاظ و وقایع معانی و مثلاً شبانی مائل یکدیگر اند و منظوم شد این قصید  
مسکو و عاقبت محو و در روشن ترین مقصود و نام نهاد این قصیده را عقیله  
از برای آنکه نقش غالب شده و فاتی شده بر شهر شاعر و مهارت سراسر زیرا که  
از ابا نوح به پنج مرتبه ساخته و اضافت ستاره و تیش و تشبیه و تخمین حقیقه و مجاز  
و بسط و ایجاز در آن برداشته و در کسر بر مسائل متفرقه و الفاظ مکرره که کتاب متنوع  
واقع شده باشد کمال ترکیب و حسن ترتیب و نهایت ایجاز و غایت انجاز نظم که درین  
قصیده فریب بجای آورده و بیا به چه بسیار است که چند کلام را در یک بیت جمع کرده  
که در متن میان کلامها از آن مثل شیر است تا اسوز و شیرین با تر و سمنان  
تا گرامان سه دره و شش علی علیین برده **قال**  
**تسعون مع مائین مع ثمانینه ابیابها شایستظن الذر والذر**  
**اقول** بیست بیات شایست این قصیده معیده و دویست و نود و شش آمده در حالتی که این  
ابیات منظم شده اند از کلماتی که مثل جوام زو ام اند و حسن و معنا و مانند اقطار  
اسرارند و کمال منع و بیا و بعد از آن چون از مدح قصیده مدح نقش لازم می آمد  
غنان را از جانب ترن بهر تزل معطوف فرمود **قال**  
**وَمَالِهَا غَيْرُ عَمْرٍاءَ فَاحْجَرَةٍ وَحَمْدُهَا أَبَدٌ وَشُكْرُهَا كَرَامَتُهَا**  
**اقول** یعنی بهر چه که این قصیده را این نقش را مدح بسیار و شایست میگویند  
و در این مدح منتهی است و لیکن نیست او را هیچ دست آویش که با آن مستوجب این

شرح حوص



در جماعت و کرباری دامن و امیبا عطایا و توفیق شکیبایی پوشیده اجرام و خطای  
 اور از جبهه تمام کردن این قصید و حقیقت نیست هر اور ایچ و دردی که بر آن  
 مستظهر شود و هیچ وسیله و خطی که بان بستن این که اقدام به وادار و کلام  
 و کمر و خطی بر انواع شکر مبین سلام جل جلاله و نموده از انجمنه جمع کرده سیاه  
 حمد و شکر تا اخبار نماید از جمع میان چیزی که بر شش بان حاصل میشود و میان  
 چیزی که متضمن فریادنی نموده است که شکر لاریز نموده و نموده ذکر اشاره به  
 تنوع شکر فرموده و در هر که شکر است از زبان و از زبان و از ارکان و ناظم  
 بعد از استغفار خود استقامت می دیکر نموده **بقول**  
**ترجوا با رجاء رجاء و بخت و نشر افضال و جوده و نثر**  
 یعنی طبع میراد این قصید یعنی مخلص بگویند رفته شامد و با حرف نیکو  
 و نشر افضال ساین و به نثر جود یا لای او غشاز و عا سازه که اورا طبعی باشد  
 و اورا بنای کاسی و سه که نگاه دارا اورا از هر چه سبب نقصان او بوده و در طبع  
 این عقیده قبیل و از هر چه وجب خلل و واسطه زایل او بوده در کتابت آن کلام  
 زرا اندود و در نوشتن این سخنان مشک و غیر آن بود **بقول** رجاء و نشر اشاره  
 به کثره رجه و افضال لایال حضرت و در کمال فرموده و سینه به مبارک به بقیه  
 فرموده و در حقیقت نسبت این به خویش نموده زیرا که عظم کلام از عظم شکر لازم می آید  
 و شکرش مین سبیل بدات که ناظم اول بار که دارا کلام مصرع مکتوم شریف

شرف فرموده و غریب بوده و اتبای و او ضای نوشته و اورا کسی نبوده تا التجار او  
 یا یاری که اورا یاری و مدد پس حق به در آنجا متوطن شده تا علش شکر گرفته  
 و خطی به شکر یافته و بعد از آن انجمنه زمان و در آن خویش شکر و از انجمنه  
 از حال با کمال خویش اخبار نموده **بقول** ما شاک شاک مرا میباشند  
**فقدان ماظم ما فی عصره عصرا** یعنی نایافتن ناظم این قصیده کسی را که  
 از او بر سر او بنوشتن در زمان یا صهیفه را از برای او بکشد و در نوشتن در آن  
 دوران این سنی حال متاخذ و سبب قصیده را عیب ناک نگردانیده و بیع شین را  
 بمان و سنان آن نرسانیده در حالتی که این قصیده بسطامه بود از همه عیبها و خط  
 بود از همه رینها و سهام اغراض با شرافت متاخذ بوسته و مسائل بر و سائلش  
 در صحت و کتب نبشته و کمر بار و از روی انکسار در حق اعتقاد و در **بقول**  
**عجزت کما کما امرأة متبته فلا یکن ناظر من یبصرها حسدا**  
 یعنی این قصیده من غریبت و نیست ناظم اورا ایینه صیقل داده که اورا از عیبها  
 بیکانماند یعنی اورا یاری و مدد نموده که اگر اورا را کاکتی در الفاظ یا خللی در معانی آن  
 اتفاق افتاده با صلاح آن مشغول شود زیرا که آورده اند که ناظم در زمان غریبت  
 صحر بر یان شبسته بود و سیمکات بهایش غرق شده پس چون بمصر آمد غریب و کثیف  
 که کسی که اورا غنی خورد و نه یاری که از او اندوس و او در چشم طاهر که عیلا  
 نشیند و نه بر روی انگ که کنج کنج که نیزه که در بار او افواج اسرار ج ضرر در





و باران از باریدن و آفتاب را از تابیدن گزیر نیست پس با وجود گزیر غریبه در کمال  
 و غرر افراط این قصیده فرموده را در مصر شش خط فرموده پس چون چنین است باید که هیچ  
 اونی چه از سابع چه از ناطق چه از غازی و چه از ساطر و چه از کز و چه از  
 ماسر بسبب اندک پوستی که بر غنچه این گل صدر برک و بواسته محقر بگل خال که بر  
 رخسار با انوار این بدر کامل با ساز و برگ شده نماید و اما در ملامت خنک و بخیان  
 عمر خود نکند چه فیض او از بخار توفیق و ولایت الهی بوده و اوقاتش را در غرض است  
 نامتناهی نموده اصل این کلام است که زن که در میان قبایل و عشائر خود می  
 البته از ایشان کسیست که تنه حال او دنیا به و اگر عیسی بر او ظاهر میگردد و از او با صلاح  
 پیورده و او را می آید تا شومر از می آید پس سر این زن چنین را احتیاج باید بخیزد  
 و زن که غریب می باشد و غمناک و دلدار می باید البته او را احتیاج باید می افتد  
 که بکسی که از غریب خویش با صلاح می آورد و در ترین و کشین خود و اما اقامت بران  
 میکند پس این چنین زن همیشه مشغول و روشن می باشد و این زمان سرانجامش  
 و پاکت کشل بران نیز نموده و بگوید که آن چیز آفتاب غریب می ماند همچنانکه شاعر در صبح  
 محبوب خود گفته که **شعر** وجه کبریاة العزیزة است یعنی روی محبوب من نیکوست  
 و روشن همچون برآة خورشید و ناظم باین استعاره بیان معانی فرموده که  
 در ترجمه مذکور شد که اینجانب اعانه مناله و امداد مناله و اعتماد و درین نظم  
 معانی الغیر از منوطات فرموده علیه اوفاء الرقة و صوف الرقة و کما یار اهلها اعتداله



روى عن حسين بن علي عليها السلام قال واما ابن علي بن ميمون بن بكير فله خصال قال يحيى ان انت عقلت بها  
 سلمك الله من شر الدنيا والاخرة قال قلت وما هي يا ابي قال اخذ من الامور ثلثا وخرج ثلثا وارج  
 ثلثا ووافق ثلثا واستحي من ثلث وافزع الى ثلث وخرج على ثلث وتخلص الى ثلث واسترب ثلث  
 وجانب ثلث حج الله لك بذلك حسن البصرة في الدنيا والاخرة فاما التي امرتك ان تتخذها فاخذ الكبر والفتور  
 والطع فاما الكبر فانه خصال الاشرار والغضب يسهل الحكيم ويظلم العالم ويقدم معه العمل ويطهر  
 الجهل والطع يخرج من فخاخ البليس وشرك من غيظ احتيا لا يبيد به العلم والفضل واسل المودة ودوى  
 فقلت صدقت يا ابي فاجبرني عن قولك فقلت ثلثا قال نعم يا بني خذ الله وقت من لا يخاف الله  
 وخذ لك فانه عدوك على دينك يوشك ان يفسدك من حج ما خذته قلت صدقت يا ابي فاجبرني عن قولك  
 وارج ثلثا قال يا بني ارج عفو الله عن ذنوبك وارج حاسن علك وارج شفاعته بيبك علم قلت صدقت  
 فاجبرني عن قولك ووافق ثلثا قال وافي كتاب الله ووافي سنة نبيك ووافي ما به احق الحق والكتاب  
 قلت صدقت يا ابي فاجبرني عن قولك استحي من ثلث قال يا بني استحي من مطالعة الله ايكه وان شئت  
 على ما كبرته واستحي من حفظ الكرام الكاثيره واستحي من حال المؤمنين قلت صدقت يا ابي فاجبرني  
 عن قولك افزع الى ثلث قال نعم افزع الى الله بمهمات امرتك وافزع الى التوبه لمساوي علك وافزع الى اسلي  
 الصلح واسل الصلح قلت صدقت يا ابي فاجبرني عن قولك خرج على ثلث قال يا بني خرج على امرك ان تنفذ ما هو عليك  
 وخرج على دينك ولا تبذل الغضب وشك على كلامك الا ما كان لك ولا عليك قلت صدقت يا ابي فاجبرني عن قولك تخلص الى ثلث  
 قال تخلص الى مرفقك فبنيك والاركان فيورها وتنتك يا يا وتخلص الى توبه الله ثم تخلص الى اكل الحرام واخذ الكبر  
 قلت صدقت يا ابي فاجبرني عن قولك واسترب من ثلث قال يا بني استرب من الكبر واسترب من الله  
 او والوك واسترب من اذن الانتماء التي تحتاج فيها الى جبرك قلت صدقت يا ابي فاجبرني عن  
 قال يا بني فان سواك واسل امره وجانب الشر واسل الشر وجانب الحق وان كانوا متفرقا  
 او شبهة متحسين تحت الاحاديث انك



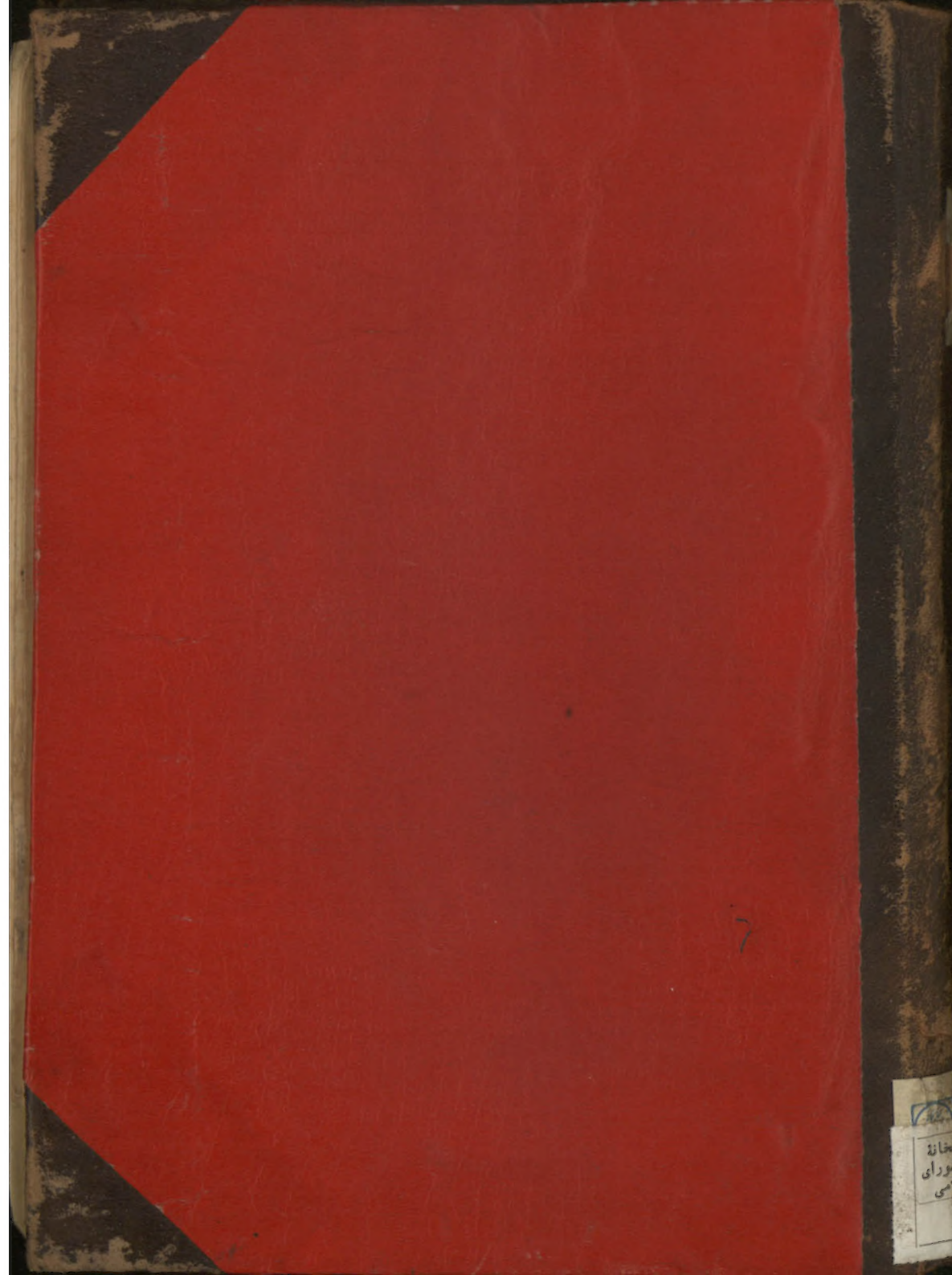
روز  
نماز استغفار و توبه  
در روز دوشنبه از اسب بابت

7









مخطوطه  
شورای  
امری